

۲۱۰

۲۱۰ معری  
۲۱۱۹۳۳

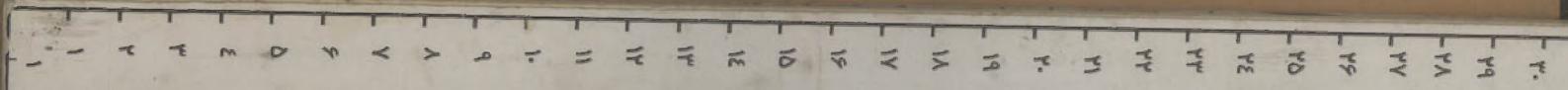
کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفه الابرار		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	۲۱۱۹۳۳
موضوع	شماره اختصاصی ( ۲۱۰ ) از کتب اهدائی بآیت الله العظمی	




۲۱۰

۲۱۰ معری  
۲۱۱۹۳۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفه الابرار		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	۲۱۱۹۳۳
موضوع	شماره اختصاصی ( ۲۱۰ ) از کتب اهدائی بآیت الله العظمی	





[illegible]



بینه و سعادت و سرمانه افتخار قاطبه و زیات و موجب تفضل از دور  
و باعث استحقاق نعم جنان و داعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین و  
امانی حضرت رب العالمین ماثور است و از قبیل قبل ما سواها و اذا روت  
رد ما سواها فی الفقه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما احب الیه العبد الخیر  
فاذا قبل قبل سایر عمله و اذا روت علیه روت علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر کلام  
حقیقت انجام این است که در صورت سابق زیادت و محاسن جعنی اول کلام  
میگردد در مقام حساب تا در پیشو سوال زیاده نماید است بر کفر از شخص  
مقبول شد مقبولیت آن موجب قبول سایر اعمال میشود و کما مراد این باشد که بعد  
مقبولیت نماز و کبر سوال سایر اعمال میشود و برکت نماز مقبول کمال اعمال مقبول  
میشود و اگر العباد را بآلله سبحانه نماز از این شخص در دو رکاء احوال حاصل میشود  
شد قاطبه طاعات و اعمال و سر و در پیشو و جعی بر آنها امرت میشود و بدانکه  
اشکال در ظاهر این حدیثی توان نمود بیان آن این است که از جمله واجبات  
الغیره زکوة و حسن و صوم و نحوها است هرگاه فرض شود تکلیف ریاضت نمود  
هر یک از آنها را بجز یک در هر یک معتقد و ثابت است عدالت و حکمت مقتضای قبول  
و ترتیب ثبات است بر آنها خواه صلو مقبول شود یا نه و در مثل آنها با ریاضت  
امور معتقد و ریاضت واجب بود و شد صلو نظیر باطلال به بعضی از امور معتقد  
و دان ملازم باشد بقول حکیم علی الاطلاق و مناسبت کرم و اهدیت تعالی است

انکه

اینکه مقبوله صلو معتبر و شرط بوده باشد و بقول سایر اعمال اندفع است  
بامکان دعوی اجتماع و خلاف آن نظر باینکه مقتضی کلمات اصحاب کاشف حلال  
این احتمال است چه در مباحث هر یک متعرض شده اند امور معتبر و در هر یک  
و تا خان و بنابر این حدیث معتبر از آن شدن باشد و بکت فقهیه که معتبر و بقول کفر  
مثلا ریاضت امور معتبر و در صلو بامقبولت صلو است و حدیث مذکور  
اگرچه ناظر بر این است لکن نظریات را رسال و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل این  
نیت که توان اعتماد بر آن نمود در این مطلب خطی شکویم میگردانیم که حدیث  
خل شود در صورت عدم ریاضت امور معتبر و در غیر صلو بنا بر این معنی حدیث  
چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود برکت آن سایر اعمال که مستحق ریاضت  
قبول نموده باشد مقبول میشود و هرگاه مرد و زن مستلزم مرد و شدن سایر اعمال  
لاست که برکت نماز مقبول میشود ملحق کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلو  
بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتی است که مستقیم  
شرایط معتبر بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلو و در صلو موجود  
بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در صورتی است که صلو مقبول شود و غیر از صلو  
مستقیم شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود و مقبولیت صلو  
همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلو نسبت به آنها و ممکن است که محل  
کرده شود قبول بر قبول و وجه کمال و محال شود مرد و زن بر عدم آن بنا بر این

اشکال نخواهد بود مگر محل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در این سهولت است  
اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبه اعمال بسیار است **اول**  
حدیثی است که مذکور شد و این حدیثی که چه در وقت بر سلام روی است لکن  
ثقة الاسلام در او با کذا بصلوه از کاف و شیخ طوسی در باب فضل الصلو  
از زیادات روایت فرموده پس در موثق کاصحیح لکن در حدیث در آن مذکور  
نیت مذکور در کاف باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام  
يقول كل سوفي الصلو بطرح منها غير ان الله يتم بالنوازل ان اول ما احب الیه  
بالعبد الصلو فان قبل قبل ما سواها و اذا قبل قبل ما سواها و اذا روت  
رد ما سواها مذکور نیست بنابر این معنی که در حدیث مذکور شد چند  
خلقه از آن ظاهر نیست یعنی اعمال غیر صلو که مستقیم شرایط قبول نیست  
صلوة مقبوله نمیشود و مقتضای مفهوم شرط این است که اگر صلو قبول  
نمیشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظیر باینکه شرط قبول ریاضت و بنابر  
حدیثی است که شیخ برقی بر کذا بحسن و در باب عقاب من تقابل و بنابر فضل  
و شیخ صدوق در عقاب اعمال مذکور فرموده اند پس ضعف هر یک از آنها  
بالعبد اذا اوقف بین یس و الله عز وجل من صلاته فان زکات صلو نیز  
سایر اعمال و این لم تر صلو نیز بنابر اعمال و این لم تر صلو نیز لم تر اعمال  
یعنی بنابر وقتی که حاضر کرده شد در محاسبه اول سوال که از او میشود

سؤال

سؤال از نماز است اگر نماز صادره از او مرضی درگاه احدی محال نشود که به  
جمع اعمال او مرضی میشود یا نه سبحانه اگر نماز او مرضی یا کما معبود  
متعال شد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی قدس الله  
روحه الزکی در حدیثی است پسندید بکر باین نحو روایت فرموده از معتدل او  
انما بعرفت و یقین جنایات المؤمنین علیه السلام که آن سرور را از رسید  
اخبار صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند انما هو الدین  
الصلو و هو اول ما ننظر فی من عمل از او فان صحیح نظر فی عمله وان لم  
تصح لم ننظر فی بقیه عمله **حدیث دوم** حدیث معتبر است روایتی در کاف و فقهیه  
و بنابر حدیثی است که مذکور شد و این حدیثی است که جناب کاشف  
الاسرار و الدخان جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از حضرت  
انبیا و سید رسول و مقدر انکبا و هما فی سبیل جناب فخر کائنات صلی الله  
علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل معنوی آن اینست مثال صلو نسبت  
بدین و ایمان مثال شون و خیر است و سایر اعمال مثل زکوة و حسن و صوم  
و غیر اینها مثل طباب و میوه و پیر و آن و اگر شون مستحکم و برپا باشد بلکه  
شکسته باشد مطلقا شری مرتبه باینها میشود و این حدیث باحال اعتبار  
سند دلالت میکند بر تنهایی مرتبه مدح و صریح است در افضلیت صلو  
نسبت بقاطبه عبادات **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام و بنابر

در حدیثی است که شیخ طوسی قدس الله روحه الزکی روایت فرموده از معتدل او انما بعرفت و یقین جنایات المؤمنین علیه السلام که آن سرور را از رسید اخبار صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند انما هو الدین الصلو و هو اول ما ننظر فی من عمل از او فان صحیح نظر فی عمله وان لم تصح لم ننظر فی بقیه عمله حدیث دوم حدیث معتبر است روایتی در کاف و فقهیه و بنابر حدیثی است که مذکور شد و این حدیثی است که جناب کاشف الاسرار و الدخان جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از حضرت انبیا و سید رسول و مقدر انکبا و هما فی سبیل جناب فخر کائنات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل معنوی آن اینست مثال صلو نسبت بدین و ایمان مثال شون و خیر است و سایر اعمال مثل زکوة و حسن و صوم و غیر اینها مثل طباب و میوه و پیر و آن و اگر شون مستحکم و برپا باشد بلکه شکسته باشد مطلقا شری مرتبه باینها میشود و این حدیث باحال اعتبار سند دلالت میکند بر تنهایی مرتبه مدح و صریح است در افضلیت صلو نسبت بقاطبه عبادات سیم حدیثی است که ثقة الاسلام و بنابر



الحق تعالی و شیخ الطائفة مکتوماً الله تعالی و حین غایب شد صحیح در کوفی  
و فقیه و فقه ذنب از عوین و هر کس از ثقات روایت فرموده اند  
که او احیاناً فرموده که استماع و سلیت کرم از خدمت کاشف الاسرار و التوفیق  
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که من فرموده باشند بهترین عمل که مسئله است  
عباده میشود بخداوند عالم جل شان و محبوب تر از اعمال از خداوند عالم چه را  
ان حضرت در جواب فرمودند بنده اندام چندی را که بعد از معرفت حضرت نماز  
نموده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت محمد صلی الله علیه و آله  
هدی علیه و آله و السلام و التمساق افضل از فاطمه عبا و اوقات **چهار** حجت  
مذکور در فقه و حدیث و روایات از جناب ائمه و بعد از اصل این عمل  
قال ما من صلح بحضور و فقه الا نادى ملک من بدی الناس اهل النار فاما  
الى نیکم انی وقد تموها علی طریکم فاطمها بصلوکم بمران جمع ناراست  
مثل انوار و نیزه بکین و فقه با و قال فی الفامور و التمساق معلوم و قد نکر  
جمع انوار و نیزه و نیزه کفر و نور و دنیا قال فی الصحاح انوار الضیاء و النور  
انوار الی ان قال و التمساق و فی من انوار الی ان تصحیح نور و النور و انوار  
و نیزه انقلب النور و باء الکسر ما قبلها مراد از انوار در این مقام با معنی  
یا معصیت یا بر شای مصحح است عمال یا سلیت یا شایسته و اول الفاعل  
لفظ سلیت بر سبب عبادت اخروی فقه سبب سلیت است و ثانی استماع

انوار با و قد تموها از شیخ است حاصل معنی حدیث این است یا خلیف  
همچنین و فقی از اوقات نماز نکر اینکه ملکی می باید مقابل مرد نماز خطاب  
میکنند انفس الناس و نیزه بدی انشی را که مستعمل کرده اند بجهت خود را  
سبب از کتاب معاصی ان اقل یا خاموش کند یا سلیت یا بناد و درینست  
که خاموش کردن اقل کنایه باشد از استماع ان اقل یعنی نظر یا و کما  
معاصی جزایان چنین مقرر شد که در طواف مکان معین از جهت نماز  
شود بعد از آن سبب محافظت و شرافت نماز از عذاب آن مکان مستحضر  
شد نظیر به بعد خاموش شدن اقل جهت و میسر است عمل بظاهر شود این  
نهی که مکلف در جهت بوده باشد اقل در آن و در بد و امر مستعمل شده باشد  
بعد از آن استماع معاصی موجب استماع و شود بعد از آنکه بند محافظت  
نماز در وقت خود نماید قیام و اتمام در صلح یا عشا طواف آن اقل  
شود و از آنجه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج به تقدیر است این  
نهی قیوم الی استماع صم منیر انکم او قیوم الی اطفا یا نکر انکم و الا اول و قرب  
معنی و التمساق لفظ این معنی بنا بر آن است که نماز عمل شود بظاهر  
خود و اما ظاهر شود بر تفسیر سبب سلیت معنی چنین خواهد شد  
بر خیزد و سبب نماید با فاعله نماز و محافظت آن در ابطال معاصی صادر  
از شما که موجب عتاب در نیکان است بنابر اینکه اعمال حسن مکفر

۴

شعبه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر حتی سایر فرق شیعیان  
بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح از سطح غیر  
شیعیان این بنا برین است که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده  
باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل صلح بوده باشد  
و در آن وقت یعنی مخالفت او کرده باشد که در آن وقت مشغول نماز باشد  
بر عدد ملائکه معادل میشود با هر کس که در سطح از سطح است که بنا برین  
اول باشد و فعل صلح و در آن وقت از جمله گناهی که نماز آنها صحیح بوده  
باشد بنا برین عدد ملائکه اکثر اول میشود و چه آن بعد از اتمام ظاهر  
میشود و علی تقدیر این مدحی است فوق کل عامد **مقدم** حدیثی است  
معتبر روایات از غیر الاول و الاخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
حکایت فرموده از غیر کتب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که  
فرموده اند بنده مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التمساق میشود و یا  
خلایق آسمان و زمین و سوی و ان نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شان  
احاطه میکند بر او و ان آسمان با امر الهی جل جلاله ملائکه مامور میشود  
که بایستد بالای سر او و ان ملائکه ندامت میکنند که ای نماز گذشت اگر بنا برین  
التمساق بود که است و کیت معبود تو هر آنچه از نماز فارغ میشدی و لا  
تخل خود را بعلی میشدی که از نماز فارغ شدن با شیعی میماند که مراد از

مقدم

معاصی است که اهل المذلول علیه بالکتاب و التمساق قال الله تعالی ان  
الحسنات بنهین السیئات و ذکر ابقاد بعد از آن که از ملائکه است مشتم  
به است عبادت اخروی که از ملائکه موضوع لفظ نیزه است بجهت تنبیه  
بر کمال است و در سبب کمال نفس سلیت بنا برین استعاره استعاره  
خواهد بود **نهم** حدیثی است که تصحیح که فاطمه مشایخ عظام مکتوم الله  
تعالی فی منازل الکرام اطباء و روایات آورده اند حاصل مضمون آن اینست  
که بایستد از فرضیه بهتر است از نیت حج و عمره بهتر است از غزاه که بمواظبات  
نموده باشد قصدی کرده شود و ان تا اتمام شود اشکالات چندین  
حدیث و روایات بیان آن اشکالات مع دفع آنها مذکور در مطالبه الا  
نوار است **ششم** حدیثی است معتبر روایات از غیر الاول و الاخر جناب  
امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد مشیت بقیوم الا الصلوة الا کشفته  
بعد من مخالفة ملائکه یصلون خلفه و بدعون الله عز وجل حتی یفرغ من  
صلوة یعنی نیت بند از شیعیان ما که بایستد بجهت ادای نماز  
مکرایک احاطه میکند بر آن بند ملائکه بعد از آنکه بایستد بجهت  
بوده باشد و ان ملائکه متکبر نماز میکنند در عقب او و کلان ملائکه  
و غایب است از خداوند عالم جل شان بجهت او تا آنکه فارغ میشود از نماز  
مکرم است مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهب و مخالفت مذهب



النفات الالهی بآیت من افقت که نسبت حق تعالی در آن وقت باو مثل  
نسبت پادشاهی میشود که انشا الله تعالی در این خصوص که در خدمت  
ایشان و اطاعت و محبت میباشد باو **هشتم** حدیث صحیح است مروی  
از کاشف المراد و قاضی حنا بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده  
محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم حبس نماز است و این نماز  
آخر و صایب است یعنی نماز که نماز آخر و صایب است و این است که در آن  
بر کمال ادب و خضوع و تواضع در آن است نظر باینکه آخر وقت در حین  
قطع نماز نمیشود مگر بجهت آنکه نماز است تمام و غایت اعتنا در آن  
بوده باشد **نهم** حدیث صحیح است مروی از معمر بن الزبیر و ابی و الا و آخر  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه از آنکه مکلف یک نماز را با جمیع  
اذاب و شرایط قبول نمیشود از او جمیع نمازهای و اگر چه سایر نمازها هیچ  
یک مستجمع شرایط قبول نموده باشد هیچ یک از نمازهای و مقبول نمیشود  
ای را و در غیر این از خوا غفلت پیدا شود تا مثل آن در این حدیث یوسف  
که نفقه الاسلام باحالات قدس و در تحت منزله آنرا چند صحیح روایت  
نموده از کاشف المراد قاضی و السراج بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود  
و مدلول صحیح این حدیث سعادت و قربان است که بندگی ذلیل هر کسی  
و اهتمام نماید در این که در آنکه از احوال او در جمیع مقبول درگاه رافت و قرب

خلاق

خلاق احسان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای و مقبول  
اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون  
این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که مقبول نماز  
موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات و مقبول شود و این مضمون  
مروی است باسانید متعدد و در این ملاحظه هم مستفاد میشود که هرگاه  
مکلف انسان بیکرکعت نماز نماید بخوبی که مقبول درگاه عطا و توفیق  
نشاط و نشاط و این شود جمیع طاعات و عبادات و شرافت قبول شد  
میکرد و اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این متفرق است  
کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال است پس هم امور نسبت  
بقاطعه عبادات است که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها انسان نشود  
بخوبی که مستجمع شرایط قبول نبوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را  
سعی نموده که چنین نموده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و  
عطیه کبری و فضیله تقوی محروم نکند و رجاء از فیاض علی الاطلاق  
این است که بحق و حرمت انوار مقدسه الهیه هدی علمم لاف التحنه و  
النساء قاطبه نفوس را توفیق خاص عطا فرموده تا موجب بقدر خواب  
غفلت کثیر الحساره و باعث توصل باین فضیلت سر اسر سعادت جلیل  
المنفعة گردد **دهم** حدیث مؤثق است مروی از حضرت کاتبان صلوات الله

دم

و سلمه علیه و آله که خطاب فرمودند بکسانی که مستغرق در شرافت سر اسر  
سعادت خدمت سرور و شرف بودند فرمودند که ای کسانی که حاصل مضمون  
حق معرون آن است که هرگاه در درگاه بکسی از شماها خبری بوده باشد و لکن  
بدن خود را در آن خبر در روز شنبه مرتبه ای باقی بماند در بدن  
او کشف افق عرض کردن خبر فرمودند مثال نماز بومیه مثال آن خبر است  
مخلص نماز این حدیث سعادت است تمام آن است که معصی که از آن  
صدا در شان معصیت محذوف خباثتی نمیشود و نفس این شخص بعد از آنکه  
همان شخص تپان نماز نموده این نماز باعث تظلم بر نفس میشود از آن  
خباثت و هم چنین هرگاه آن شخص بی غلبه هوا و هوای نفسانی و  
و متابعت قوی بجهت بعد از نماز عود معصیت نموده باز آن معصیت موجب  
انتقال نفس آن شخص میشود بخباثت باطنی در وقت نماز دیگر که آن را بجا  
نموده باز آن نماز موجب دفع آن خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال تمام بعد  
ذالک پس با وجود نماز فطنت صلوات بومیه و در هیچ وقت خباثتی در نفس این  
شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن  
خود را در این خبر شوی و بکسی که افق در بدن او باقی نمی ماند احادیث و باب  
فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام هرگاه  
که استدل کرده شود در اثبات فضیلت نماز باینکه افضل است از سایر عبادات

بحال

از چندین اول نظر بر خصوص و آمده از حج المحبت سجدت عظمه در این باب  
ذات شده دوم ملاحظه امر شایع است غایت امر و مستحسن و اجتناب از  
امور غیر ضمیمه در حالت اشتغال بنماز و خلل و غیر نماز عبادات و دیگر توفیق  
ضیمه مطلب مقتضی این است که گفته شود که معتبر در حالت اشتغال بنماز آن  
که باید مصلی یا وضو نموده باشد و بدن و لباس و احوالات پاک بوده باشد  
و متوجه شود بجنبات کعبه و مظهر که اشرف مواضع است و هم چنین متوجه  
شود بقابل عقل مجبور منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز احداث  
و خباثت بدن یا لباس لازم است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر  
و ضحک و دست زدن بکسی و زدن بکسی و زدن بکسی و اجتناب نمودن از گفتن  
عورت و از اجزای جوان غیر از کول الهم و در جمیع عبادات و عبادات غیر از نماز  
اعتنا را نمودن و کور شدن و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای زکوة  
و حسن یا حدیث و نجاست و توفیق بدن و در حالت دست بقبله و گفتن عود  
و با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینها مستحسن میشود که نماز  
اشرف و افضل از اینها است که امر فرموده است شایع بر غایت امور مستحسنه  
در حالت اشتغال با آن یعنی فرموده از امور غیر لایق در آن حالت فطن  
و شرافت و فضیله نماز و خلل و غیر از اینها و نماز افضل از اینها خواهد بود  
سهم نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی این است

از جمله راه







عبدالله

پیشانی

میانیم اوزا از هر چه خائفان آن است ظاهر این است که این اشاره بر او باشد  
تفسیر غم الغصوب علیهم ولا الفناء این و این صواب و تفسیر هر دو روایت شد  
از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب مولی خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
که خداوند عالم جل شأنه فرموده من بآئمه و قدامائکم استخار الله فی  
و القرآن العظیم فی القدر المودون فقال علی السلام علیهم الله تعالی فرمود که این کتاب  
بفائحه کتاب و جعلوا بالقرآن العظیم مقصود از این کلام تفسیر نکال  
مرد و فضیلت فائحه کتاب است بلکه فائحه جز از قرآن است و عالم جل  
جلاله در مقام امتنان بفرموده صلی الله علیه و آله اول سبع للكتاب که مراد  
مبارک که حدیث ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از این معادای سور و مبارک که  
حدیث شریف سور مبارک که حدیث در مقابل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده  
این دلالت میکند بر آن مردخ این سور و مبارک که و این حکایت شد از تفسیر  
عیاشی از جناب مولی خدا صلی الله علیه و آله که در فرموده فائحه کتاب حاصل  
سور قشرب است بدانکه در وجه تسمیه این سور مبارک که فائحه کتاب چند  
وجه گفته شده است و اول آنست که فائحه کتاب فائحه کتاب میگویند به جهت آنکه  
اول و قرآن است یعنی معمود در عصر رقیب جناب خیر کائنات شدن عقیضای  
فرموده آن جناب و مانت که این سور و فائحه کتاب میگویند به جهت آنکه اول  
سور مفضل است لکن این مخالف حدیثی است که مدلول علیه بعضی اخبار است

عمود

عمود القضاة الزانبت العمود نفعت الاطباء والاولاد والعشاة واذالكسر  
العمود ينفع طب واولاد ولاغشاء القضاة بضم الفاء وكسر هاء وبديل الظاء  
الاولى تاء والطائين تايين هكذا فطاط وفتاط كافي القاموس وفيه طب  
بضم تين حصل طويل اي تين به سراق البت والوفاء حاصل معنى ابن حديث حق  
ابن جنيح در بيان شان شد آت كه مثال صلح مثال العمود وستره وستره  
وساير اعمال مثل كوفه وحن وصرم وخواهنا عزمه طباط وبيخ وپرد وچيره  
است پس هر كدام محمود وستره وچيره وحقم واثبات باشد نفعي مرتبه يوشو طباط  
وبيخ وپرد وچيره وهر كدام نفعي نكته باشد همچو نفعي مرتبه يوشو وستره  
وبيخ وپرد وچيره بخشي فاما ابن تيميه مدح وغياب مرتبه فضيلت وكمال است  
مناسب در اين مقام ختم كلام است اين را در حد يكيه رئيس المختصين شيخ صدوق  
قوله الله تعالى ووجه در مجلس رايست فرموده حاصل معنى ان حديث شريف  
آت كه ابن عباس مشهور كه اسم او عبد الله است حرم علامه در كتاب الصلوة  
ذكر فرموده ايشان ابا كمال اعظم و احترام فرموده است حال اين شخص در عبادت  
و بزرگي و اخلاص و خدمت حنايب حضرت امير المؤمنين عليه السلام مشهور تر  
از اين است كه محتاج به بيان نباشد بجملا هي بن عباس روايت نمود و از غير  
كاتبان صلى الله عليه وآله كه فرموده اند خداوند عالم را ملكي است اسم او حنا  
پيل غادت و اين است كه اخير روايت ميكنند از خلق آسمان و زمين و جبل

وقفت



















ازین و غیر اینها عند رسول الله علیه و آله نه قال هم اخذ حلفا قبل ان یروا  
من حلفا اول قال لکن یوون بعدی یروون حدی و مستحبی من کرم  
فقبها مسلما لقی الله یوم القدره وهو عند الحی و من اهان فقبها مسلما  
لقی الله یوم القدره وهو علیه غضبان و باز در کتاب شیخ و از فروع اهل  
معرفت و شکر جناب ابی المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمود اندک عباد  
و نه انبیا و انبیا و ان کما سلط مغیر انبیا صلوات الله علیه و آله روایت  
نموده که فرمود اندک عباد و احداث علی المومنین الف عابد و راضو کافی  
حبیب جمیع روایت نموده از مغیر اقبال و از جناب حضرت امام محمد  
باقر علیه السلام که فرموده عالم بتفیع علی الفضل من عین الف عابد یعنی بلکه  
منتفع شود بعبادت خود عالم بلکه مردم از علم او منتفع شوند حضرت است اینها  
هزار بار بجا شرافت و فضیلت این عالم شریف اگر چه بسیار است که خطیر  
متصدیان بنی بشر است بلکه از اعظم معالای بنی بشر و از مفاسد ملک  
است نظری باینکه هرگاه مسلمانی در مقام احسان و امانت و امانت و امانت  
بوده باشد با در مقام امانت این شخص که متصدی جواب میشود اگر اهل خوب  
از آن بوده باشد و طایفه واقع بقضای شخص و بخت خود گفت باشد این شخص  
آمیخته خواهد بود از انسانی خداوند عالم جل شانزه بشود عبادا و فاسد  
خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمی که از علم او منتفع عابدان

خواهد

خداوند عالم بفرمانه شود بخت است از عباد و هم چنین آمیخته  
خواهد بود از جناب رسول الله علیه و آله و نبوی است بکرم شخص  
خارج خواهد بود بعبادای الحسنة و مشروبات خیر شایسته و اگر اقبای از اهل  
اهل ان نبود باشد یا مقتضای شرفی نفس گفته باشد چنین شخصی  
خاتم در دین مبین و معتزات خلاق احسان و زین و جمال عباد است  
بجای استبداد و سلطه و علی الاطلاق حق من رب العالمین که استبداد  
در رسوای او ای که که در حق اطمینان بر او ای که که در حق اطمینان  
او که که در حق اطمینان بر او ای که که در حق اطمینان بر او ای که که در حق اطمینان  
بعضی چنین که بی علم بلکه ظالمتر از خود اهد بود در مقام این حضرت فوق  
کافه مضائق و مفاسد است عظم از کمال مفاسد که در چنین نباشد و  
حال آنکه مستوجب این خالق احسان و زین و مستحق طعن ملائکه مقربین  
خواهد بود و چنانچه همین مطلب صریح بدست در بسیار از اخبار معتبره  
مساده از صحیح الهی است عظمه سوره در کتب معتبره شیخ و قد کتاب  
مخاریج و ثقیة الاسلام در احوال اصول کافی و هم چنین در اخر فرمود ان شیخ  
الطائفة در کتاب تهذیب روایت فرموده اند که حدیث صحیحی از عیسی  
اقبال و از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده قرآنی است  
یعنی علم و لاهی من الله لعنه ملائکه الزمعة و ملائکه العدای و الحقة

وزین عمل بقبها حاصل معانی کلام من بل عیش و سرور از مذاق  
مستعدین است ایام یوم النشور است هر کس که قوی گوید در میان  
مردمان با عاقبت علم و باقیمه و بلی و محبت که اوقات خداوند عالم بفرمانه  
باشد که آن قوی و با خود امان و کمال بود باشد با با عاقبت و بلی و کمال  
برای که چنین قوی در حق احسان باشد یعنی چنین و کمال و در دست او  
نیوه باشد لعن میکند بر او ملائکه رحمت و ملائکه غضب و در وصف  
ملائکه و عبادان نفی میشود و گناه کسی که با قوی و کمال و با عاقبت  
که این حدیث شریف بخاری دارد در عدم حوائج و تعویذ بلی که مستعد  
شمر می خورده باشد بظهور الشامل و بعضی شیخ و در کتاب مخاریج  
و فی در کتاب مخاریج و شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار ائمه و از  
جناب موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که فرموده اند که حق الناس غیر  
علم لعنه ملائکه الارض و ملائکه السماء و انبیا و در کتاب مخاریج و در اصول  
کافی و فی کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله که فرمود اندک من افتر  
الناس بعباد علم و هو لا یعلم الناس من المشیخ و الحکم من المشایخ فقد  
هکلت و هکلت یعنی کسی که قوی بگوید بجهت مردم با عاقبت علم از خداوند  
و مستندان و تفرقه کند باشد ما بین حکم و قضایه مطلقا این چنین  
کسی خود را مالک و باطل و ملائکه و بیکان نبرد است و انبیا و ائمه

درمان











که در انشای کلمات که مقتضای امر باشد شود و مستقیم بر این قوی  
 نبوده باشد چنان که بی احسان و صفا و علی الاطلاق الحقیقه و الشان  
 حکم فرموده اند که شایسته است بخود را بگوید که کلماتی که احسان و صفا  
 حکم فرموده باشد بر شفا و صفا و در مجموع صفا و شفا و در حدیث الله تعالی  
 روح در کتاب فقهیه روایت نموده از کاشف المراد و قایل چنانچه حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند ان النواویس نکات الی الله عز وجل  
 شد حرفها فقا انما السکتی فان مواضع القضاء شد حرارت منک  
 نواویس جمع نواویس و بعضی گفته اند نواویس اسم موضعی است و جمع  
 که شد حرارت نواویس موضع دیگر که جمع نواویس است و بعضی گفته اند نواویس  
 مقبول و نواویس است و نواویس معنی نواویس و نواویس و نواویس و نواویس  
 جودان است که موضع معین از جمله حرارت نواویس و نواویس و نواویس و نواویس  
 با مقبول و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس و نواویس  
 رسیده با نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس و نواویس  
 مواضع که قضایا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 شد نواویس از نواویس و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 مرفعه و قضایا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم معالجات و غیره

و اسو و مقامی که است چنانچه نبوده از مقامی که دانسته است  
 از آنکه احسان و صفا و علی الاطلاق الحقیقه و الشان  
 استقصای هر مقامی است با آنکه آنچه مذکور شد که احسان و صفا  
 بموقف احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 میکند و در صورت اجتماع شرایط نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 تضمین حقوق و سلیمان و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 چه این طبعی است بغایت شدید و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بلکه آنچه مقامی است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس و نواویس  
 خلاص و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 قلوب و احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 از شر شیطان و از مکر نفس و از محافضت خیر و از عدم در این مقام بعد از  
 تحصیل احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 النواویس و من معالجات النواویس و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 قاسم که الهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخطأ والخطأ  
 و ان لا یلی فی الحکم والقنوی والعلم حق شر و خلیفتک بتداری و  
 است آنکه فی عبادک و احکامات هذه السبل و ان لا تکملی الی نفسی المکینه

جواب این شخص از سوال سابق مقبول نیست بلکه مواضعی که در حدیث است که  
 در صورتی که فیض شود که افعال معلوم و در وقت نماز یا است که در  
 درین نظر با آنکه الاستماع بالاعتبار لا یجوز فی الاعتبار بحیث و درین  
 حق و نواویس است که در این احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بمناجعت هل یجوز ان یطلب فی قطعی الثبوت است فی الجملة مستند  
 آن از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 حلیت عطش منقطع چه است و مستفاد از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 قاطبه عباد با افتخار احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بخت چنانچه مستفاد از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 شأنه از هر قدر انا فاعلم مکلفین فاعلموا و قطع است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 با آنکه نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 با آنکه نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 است چنانچه نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 نیز لا یجوز است که نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 اخیری علت عبادی است و هم چنین جز صورتی که بغیر از این علت  
 صورتی میباشد و هر یک از این صورتی که نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 معلوم که با نواویس است که نواویس از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس

حدیث

در این احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس

در این احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس

الاستماع و الفقه الطالین و الاکتفا الی الشفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 والامانة بالحق والفضاء والصادق من منافع الحق وسلوک النبی  
 واقطع ان وصلی الی الحق والصدق واجب الی الله ان الشرف و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 والعقاب فامین لما هو محبوب عندک واعصی فی ما لا یجوز الی الله  
 فیه تحقیق علی و علی کما فی خلق الله فی لا یجوز الی الله و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 یجوز الاستقصاء فی التوفیر والاعمال و لا یجوز الی الله و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 تنقح شد و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 باشد و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 و این شخص هم از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 القاب و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 مستفاد شد و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 تقلب از احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 ان باطل و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 فرق و در این باب نیست ما بین آنکه رجوع نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 حصول شرایط مثل عدم رجوع است و هم چنین است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بوده باشد که نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس  
 بر هم خود گذارد و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس

در این احسان و صفا و نواویس است که نواویس از نواویس و نواویس و نواویس















وینقلد و بکسر لایحه عن الجته و لو بواسطه او بواسطه مع عدالة  
 الجمع من لم یعتقد بما ذکرناه و لم یعتقد کما وصفناه فلا صلوة له و قال  
 المحقق اشائی فی الجعفریه و طریقی حنفیه احکاماً ای احکام الصلوات  
 کان بعد من اناسم علیهم الاخذ بالادله العقلیه فی احکام المناظر  
 ان کان حنفیه و ارحم الراحمین و لو کان بواسطه و ان تعددت ان کان یقلد  
 و قال بعض الشیخه اشائی فی روضه المحققان و المعین من المعرفه المذکوره  
 ما کان من دلیل نقضی لفساد رجليه و هو الجته فی احکام الصلوات  
 او التقلید للحنفیه و لو بواسطه بشرطه المقتضی فی الاصول ان لم یکن یحکم  
 الا بکفی مطلق المعرفه و الصلوة المکلفه بدون اعدا لایمن باطله و ان یقال  
 اعتقاده و ایضا له لفظ العیب و الشذوذ لکل من عا و قال الفاضل الشیخ  
 الخراسانی فی الذخیره یجب علی المکلف معرفه کفیه الصلوة و ما یعتبر فی  
 فاهیهما التمكن من الاشیان بها علی وجه الاحتشال و لا یجوز ان یكون  
 تلك المعرفه مستنده الى دلیل نقضی ان کان یحکم بالاهل للاستدلال  
 او دلیل اجالی ان کان مقلدا لیس فی نفسه کما یقتضی فی الاصول و لا یکنی  
 تقلید الجته و عبارته ان مرحوم و کتبه فی مثل عبارات بکر و ان  
 ارتفاعاً و قای فی غیر الخلف کرد ما یروى و عدم کتبه اعتقاده ان یحکم به  
 و رخصه عبارات یحکم اطلاقاً و جزیه عبارات که ما یروى و یروى باشد و انک و

باز است

باز است و اقلان مقطوع به و یحکم و فای ما بین علمای است و ان ظاهر  
 میشود از مقالات آیه در مقام ثانی و علاوة کلمات مذکوره در این  
 مقام نظیر باینکه در مقام ثانی مذکور خواهد شد است که ایا تقلد  
 امور ان یحکم به هم جایز است یا آنکه تقلید امور ان یحکم به جایز نیست بلکه  
 معتبر است تقلید احکام ان یحکم به من حدیث یا من کلام ائمه که  
 تقلید یحکم به معتبر است کلامی که هست این است که ایا معتبر است تقلید  
 احکام ان یحکم به یا تقلید امور ان یحکم به یا است از این در اطلاق نماز  
 نیست در صورتیکه مستند تقلید بنفیه باشد مطلقاً قال فی الکتابه  
 علی المکلف معرفه کفیه الصلوة و ما یعتبر فی فاهیهما التمكن من الاشیان  
 بها علی وجه الاحتشال و لا یجوز ان یكون تلك المعرفه مستنده الى دلیل نقضی  
 ان کان یحکم بالاهل للاستدلال او دلیل اجالی ان کان مقلدا لیس فی نفسه  
 الا بکفی مطلق المعرفه و الصلوة المکلفه بدون اعدا لایمن باطله و ان یقال  
 اعتقاده و ایضا له لفظ العیب و الشذوذ لکل من عا و قال الفاضل الشیخ  
 الخراسانی فی الذخیره یجب علی المکلف معرفه کفیه الصلوة و ما یعتبر فی  
 فاهیهما التمكن من الاشیان بها علی وجه الاحتشال و لا یجوز ان یكون  
 تلك المعرفه مستنده الى دلیل نقضی ان کان یحکم بالاهل للاستدلال  
 او دلیل اجالی ان کان مقلدا لیس فی نفسه کما یقتضی فی الاصول و لا یکنی  
 تقلید الجته و عبارته ان مرحوم و کتبه فی مثل عبارات بکر و ان  
 ارتفاعاً و قای فی غیر الخلف کرد ما یروى و عدم کتبه اعتقاده ان یحکم به  
 و رخصه عبارات یحکم اطلاقاً و جزیه عبارات که ما یروى و یروى باشد و انک و

الشیخ لایمن کثره التبرایع المقتضی کلام در این مقام است نماز که  
 نماز از ایه و احکامات با از اشغال و اقلان یروى باشد نقل کلام در مقام  
 نماز که نماز صحت صحت و یکنه یعنی نماز نماز بد و صحت و ایا  
 و اقلان که نماز آنها مستند یروى باشد بکفر و طریقی که مذکور شد یعنی  
 اجتماع و تقلید کلامی و انک نیست و اگر مستند جمیع باشد یروى باشد  
 اصل باطل خواهد بود و یکنه نماز فرج صحیح میشود پس بطلان نماز  
 و جزیه صورتی که یکنه کلامی که در این مقام هست این است که با  
 حکم بطلان مقتضی است بصورتیکه اخلال به بعضی از امور معتبره و نماز  
 شد باشد با علم به جزیه نماز ان یحکم به حکم نفساً و است که جزیه طای  
 بارای یحکم به بود باشد مقتضی کلمات اهل علمای مذکوره و غیرهم  
 چه مقتضی شمره و جزیه صورتی که میشود نظیر باینکه بطلان نماز  
 در صورت اخلال به بعضی از امور معتبره و صحت نماز فعلی اقل نیست که  
 برهان بود باشد پس نماز حکم نفساً و است بطلان ان یحکم به  
 اذعاناً و نماز کلمات علمای اهل علمای مذکوره و غیرهم و یکنه نماز  
 نظیر باینکه بطلان کلمات علمای بطلان نماز است جمیع استغایه تقلید  
 بجهت امور و بکثره اخلال به بعضی از امور معتبره و صورت اخلال به بعضی  
 امور و جزیه صورت اخلال به بعضی از امور معتبره و نماز حکم نفساً و

اگر

اگر مستند یروى باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی است که  
 شود نماز که از کفری صحت و رخصه مستند با جزیه و تقلید باشد  
 خالی از سه صورت نیست اولاً که اخلال کرده باشد به بعضی از امور  
 کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضوء یا به بعضی از امور معتبره و  
 وضوء مثل اینکه آب وضوء غصبی یروى با علم بجهت با جزیه و ایا  
 آب وضوء به بعضی از اصابع بدن حیاتی متعارف شد و در غسل بدن  
 حیاتی بطلان آن نماید دست که تسبیح از آن متعارف شد و ایا اخلال نموده  
 باشد در اتصال آب به بعضی از مواضع وضوء و یکنه اخلال کرده باشد  
 به بعضی از امور مثل اینکه اخلال نموده باشد به بعضی کلمات و سور و مبارک و آخر  
 الکتاب بلکه بعضی حرف و ان اگر چه به تبدل حرف بجهت دیگر و یکنه باشد  
 قسم دوم آن که اشیا نماز نموده بجهت که متعلق به حکم مقتضی است  
 بعضی علمای حکم نفساً و است نزد بعضی بکثره اخلال به بعضی از امور معتبره  
 اقتضای رخصه و ان نموده بان نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً  
 رسول الله نظیر باینکه صحت نماز و جزیه صورتی که اخلال نماید علمای است  
 جماعی حکم وضوء انداخته نماز و جماعی بکثره وضوء و ایا بطلان  
 آن و این شخص نشان نموده بان نموده انکه تقلید ان شخص نموده باشد  
 که نماز را با این شخص صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام صلوات بر فقرا کلمات

از این کلمات است که اخلال نماید  
 در نماز و ایا بطلان نماید  
 اخلال به بعضی از امور معتبره







مستند بر عمل باشد یا بجهت دیگر مثلاً آن بجهت اعتقاد و ما مورد و  
موردی نافع است که بجهت شریعت باشد بجهت اعتقاد و ما مورد و  
موردی نافع است که بجهت اعتقاد و ما مورد و  
آن و دلیل بر جواز اعتقاد و باطل و دیگر دلیل بر جواز اعتقاد و ما مورد و  
از این ظاهر میشود بطلان و عدم دلیل بر جواز اعتقاد و ما مورد و  
حکم بعدم جواز اعتقاد و کلاً بجهت شریعت و ما مورد و  
بازای جهت عدم عام حکم و آن وجهی است که شخص منوط است  
نکات این جهت حکم عقلی اعتبار و از آن حکم است و موردی است  
که این شخص جزیل عمل است اعتقاد او چیزی بود که اعتقاد بر آن صحیح بود  
و بعد از فراغ عمل جزیل فعلی متخلل شد باشد یا نه منقطع شد بعضی عمل  
عمل را با آن کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح درونی  
میداند که انسان عمل بجهت مطابقت و موافقت اعتقاد او بود باشد  
نه اینکه مناسبت عمل او چیزی بوده باشد و انسان عمل بجهت مناسبت  
صحیح بود باشد بعد از قریب مثلاً شخص شود مطابقه سابق با او با اعتقاد  
بعضی از معتقدین عمل را با اعتقاد او در جهت عمل مقتضای قواعد عمل است  
انسان عمل است بجهت مناسبت صحیح و این در عقل کلام متحقق نیست بلکه  
متحقق در عقل کلام بعضی مطابقه عمل است باز بعضی از معتقدین این

مستند

مستند بر عمل باشد یا بجهت دیگر مثلاً آن بجهت اعتقاد و ما مورد و  
موردی نافع است که بجهت شریعت باشد بجهت اعتقاد و ما مورد و  
موردی نافع است که بجهت اعتقاد و ما مورد و  
آن و دلیل بر جواز اعتقاد و باطل و دیگر دلیل بر جواز اعتقاد و ما مورد و  
از این ظاهر میشود بطلان و عدم دلیل بر جواز اعتقاد و ما مورد و  
حکم بعدم جواز اعتقاد و کلاً بجهت شریعت و ما مورد و  
بازای جهت عدم عام حکم و آن وجهی است که شخص منوط است  
نکات این جهت حکم عقلی اعتبار و از آن حکم است و موردی است  
که این شخص جزیل عمل است اعتقاد او چیزی بود که اعتقاد بر آن صحیح بود  
و بعد از فراغ عمل جزیل فعلی متخلل شد باشد یا نه منقطع شد بعضی عمل  
عمل را با آن کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح درونی  
میداند که انسان عمل بجهت مطابقت و موافقت اعتقاد او بود باشد  
نه اینکه مناسبت عمل او چیزی بوده باشد و انسان عمل بجهت مناسبت  
صحیح بود باشد بعد از قریب مثلاً شخص شود مطابقه سابق با او با اعتقاد  
بعضی از معتقدین عمل را با اعتقاد او در جهت عمل مقتضای قواعد عمل است  
انسان عمل است بجهت مناسبت صحیح و این در عقل کلام متحقق نیست بلکه  
متحقق در عقل کلام بعضی مطابقه عمل است باز بعضی از معتقدین این

در عقل ظاهر شد و در عقل من شود عدالت مقتضای این است که هر دو  
بهرای واحد شود بجهت کلی مطابق عقل و منقطع است بجهت این است  
که دو نفر و کلاً هر که عمل او باشد با مناسبت قصد آنکه مافی الکاشف است  
تساوی کرد و بعد از اعتقاد آنرا احدی را شری بود و نافی هر دو را بجهت  
هر دو میکنند و در عین این نظر را بجهت و ما مورد و  
که عبارت از آنرا و اختیار بوده باشد هر دو را و بعد از اعتقاد آن بجهت  
احد آنها غیر از این بود با ما و آن هر دو را و اختیار و غیر از این بود و هم  
چنین است حال هر که دو نفر و در حقیقت در شهادت مقاربت نمود با اعتقاد  
آنکه هر دو را اعتبار است بعد از شخص شد که بجهت جنبه مورد است و بجهت  
و این ظاهر این است که اعتقاد آن هم و ما مورد و  
ممکن است که هر که تفاوت و تفاوتی حق باشد بجهت مطابقه سابق با او باشد  
مورد بر بطلان چنین عمل را با اعتقاد و بجهت این که این شخص افعال را واجب  
نموده ظاهر است که این اعتقاد بجهت دیگر که معتقد این است چنین  
صحیح است نظر را بجهت شخص است که شخص حکم مقتضی در وقت می نماید  
که چنین عمل و کلام بوده باشد که مطاع او چنین حکمی بوده باشد  
و این عمل را قوی می نماید و او را باشد مفروض این است که در این مقام چنین  
نیت و مقتضای این همان نیت چنین اعتقاد و حکم بر بطلان است

در عقل



















واقع بود است صحت یافت قطعا و بر فرض غیر این از جمیع آنچه مذکور  
شد و باطل است لا محذور است باین معنی که حدیث حمل شود بر آنکه استخرا  
باین بود و دلیل شرعی که مقتضی آن بود در نظر آن شخص نبود و توجیه  
چنین اخباری نموده و لیکن اتفاقا مطابق با بعضی از اخبار است  
شد و این اخبار آن شخص که مقتضی شد میگویند اعتقاد باین حد  
در این است باین مطلب که در حدیث امام جعفر است نظر باینکه  
در حدیث از آن حدیث صحیح و عبارات موقوف بر معلوم تعلق امر قصد  
و توفیق است و با جعل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است  
و گویا ممکن است که قصد مقتضی شود و مخالف در مورد حدیث نظر باینکه  
مقصود در حدیث از آن حدیث است و در حدیث آن در واقع ثابت است  
چنین نیست و در حدیث از آن حدیث است که از اخبار است که در آن حدیث  
میشود و اگر چه در حدیث کوشش و رسیدن باشد که است نظریه و من اخبار است  
است باین بر این میگویند هر کس که در حدیث باشد که باین حدیث غایب  
می توان نمود و لیکن در حدیث این اخبار است که از آن حدیث باین حدیث  
و بقیه تضامی باین حدیث است که از آن حدیث است که از آن حدیث  
مستثنی میشود و لیکن باین حدیث است که از آن حدیث است که از آن حدیث  
با خبر بحقیقت حال که در حدیث است که از آن حدیث است که از آن حدیث

که مطابق

که مطابق واقع بود حکم شود بر صورت این نظر بحقیقت مذکور را و بر این اتفاق  
جمله مذکور شده و استخرا باین حدیث است باین معنی که حدیث حمل شود بر آنکه استخرا  
ما بوم و اما میگوید اخبار باین حدیث است که از آن حدیث است که از آن حدیث  
باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
گفته میشود که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
مقتضی شد و اخبار است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
عبارات در حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
بر این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
حدیث که مقتضی این است که از آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
خلاصت باغایه نماز شود باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
نماز باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
کلام امام فاضل است و لیکن لا اقلید و این حدیث است باین حدیث است  
اعتقاد باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
قطعا و بر فرض چگونه ممکن است که معصوم و مومنه باشد و در حدیث  
که از آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
بود که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است

آن نیز ظاهر است که از آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
ممکن است که غافل از حدیث این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
با خبر باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
باشد باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
مطلوبه است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
الانتهی و بقیه آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
فهمیده و بر باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
بود و بر باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
و عدم آن در حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
در حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
غایه این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
ممکن است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است

و بگویند بر این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
باشد که از آن حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
اخبار نموده و باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
رکعت یافته و بر این حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
با خبر باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
از حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
اعتقاد خود عمل نمود و لیکن چونکه از حدیث امام جعفر است که از آن حدیث  
ما بوم و باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
نبودند حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
علیه السلام بعد از آنکه شافعی حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
اطمینان خود بود که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
بود که حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
ممکن نیست باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
از حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
ضعیف و از حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است  
بر حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است باین حدیث است

از این







في قوله عن المحقق لا يعمد للوكي فكأنه قال من المحقق المدعي ويكون  
فيه إيهام لطيف أن اعتبار كون المحقق المأخوذ عنه حيا فان ذلك  
مذهب صاحب الامامة فاطمة وقد تأويله في مصنفاتهم لا ورواية  
والفقهية فاسموا من كان حيا ومنها ذكره شيخنا الشهيد الثاني في  
الكافي حيث قال وقد صرح الاصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة  
والطويلة وغيرهم بأشراط حيا للمحقق في جواز العمل بقوله وان الميت  
لا يعمد بالعمل بقوله ولم يتحقق لحي الالان في الاصل من حيث هو بل من  
اصحابنا وان كان لا يعمد في ذلك خلاصته مشهور ومنها ما ذكره في المقام  
العلية قال الامام في قوله من المحقق المدعي المدعي وهو الذي وقوله في  
عن المحقق المتقدم الاخذ بالاستدلال وفيه إشارة لطيفة الى اشراط  
حيات المحقق المأخوذ عنه فان ذلك هو المعنى من هذه الاشارة لا  
في غير هذا المقام وان كان لا يعمد وقد احتجوا في ذلك بما ذكره في  
منه للميت قال في جواز تقليد المحقق الميت مع وجود الحي لا يعمد  
أقوال أصحابنا عندهم جواز مطلق لأن المذهب موت ميت أصح  
وهذا يصح بما بعده في الإجماع والخلاف ولأن موت الشاهد قبل الحكم  
لا يمنع الحكم شهادة خلافه فسقطت أصالة المطلقة لغيره فليست  
بالموت ولهذا يعمد لإجماع جده ولا يعمد في حياته على خلافه

هو

هو المشهور بين أصحابنا خصوصاً المتأخرين منهم بل الأقدم قالوا لا يعمد  
صريحاً من بعده بقوله لكن هذا دليل لا يعمد على قولنا من العرف في الكافي  
البراءة أي بدليل المعصوم كما لا يخفى وإن كان المصنف من وجوه التي  
لا يصح حجة ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين في الاختصاص بالحي والحق  
تعالى في قوله في شرح الاشارة حيث قال والامام في المحقق المدعي المدعي  
فقط إياه لا يشترط كونه حيا كما عليه صاحبنا ومنها ما ذكره ابن الجوزي  
في مسائل الحاشية في شرح الاشارة حيث قال ولا يعمد للمأخوذ عن قول المتفق الميت  
بل لا يعمد في جواز العمل بقوله من حيث هو فلو مات بطل العمل بقوله ووجه الجمع  
الى غير ذلك الميت لا قوله وعلى هذا انعقد إجماع الامامة وبه تفتت  
العلم الاصولية والفقهية لا أعلم فيه مخالفا منهم ومنها ما ذكره صاحب  
المعالم قال لا يعمد في عدم اشراط حيا في عدم اشراط حيا في العمل بقوله  
بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت  
ظاهر الاختصاص بالحي في علمه ومن أهل الخلاف من أحياه وقال أيضا  
أن القول بالجواز قبل الجدي على أصولنا لأن المسألة اجتهادية ومنه  
الناجى فيها الوجه الذي انتهى المحقق ح والظاهر أن الجواز كان ميتا فالراجح  
جواز الرواية فيها دونها فان كان حيا فإياه عندها والعمل بمقتضى  
الموتى في غيرها بعد من الاعتناء بما لا يخفى على من نظر من اقتضى علم

من العلماء العامة على ما في كتب الأصول فاما لا يعمد لما لا يخفى على من  
من أصحابنا أصولنا في علمهم وقالوا لا يعمد للمحقق لا يشترط أن يكون  
تعالى روحه التي وحده مع حيا في غير الموت والرواية بما لا يخفى على من  
المستند ليس نفس الطين من حيث هو طين بل أدلة التي هي ميت وهي موجودة  
في حال حيوت وقد الموت ومنها الإجماع وهذا انقلوا إجماع على عدم الجواز  
بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشيعة أن كل كلام رجع الله تعالى  
مقامه ومزاده نور الله عز وجل أنه جعل عدم الجواز العمل بقوله الميت من  
الامور المعلومة والشافعية في مذهب الشيعة وقالوا لا يعمد للمحقق  
المحققين وسند العلماء والمدققين أشدنا بل استأد الأئمة في عصر  
حاضر الله تعالى مع أحاديثهم في كتابهم في المصنفين أن القول بالعموم لبعض  
العلماء بناء على أصلهم الفاسد وأما الأصحاب فيهمهم المنع كما نص عليه  
وأبعد وممكن التحقيق الثاني في تعليلنا على ما لا يعمد للميت من الرواية  
عن غير التحقيق أنه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت بما لا يخفى  
العصر من الجهد واستبعد حيث قال بعد حكاية قلت هذا يجب  
جدلا لا يصرح في كتبه الاصولية والفقهية بأن الميت لا يعمد وان كان  
بعض الأصحاب لا قوله لم يعمد في عدم جواز الجمع حال الضرورة والاحتياج  
قال ولعله زاده الاستحسان بقوله المتقدمين في عصره صدر المسائل

على المتن من الوجه الذي انتهى الميت مع وجود المحقق الحي بل يعمد لإجماع  
في صريحنا بعض أصحابنا في ومنها ما ذكره أيضا قال لا يعمد للمحقق لا يشترط  
القبول في حياته والعهدي بعد مده بدون الوصول الى مرتبة الاقتدار  
على استبالات الامكان التكليفية وانما أصلها من أصولنا ولا يخفى على من  
التقليد في هذا شأنه من حيث هو متوسط عدل فاصدا  
ويطرح كونه حيا والاستدلال في ذلك على ما في المتن كما يستبعد إيهام  
الذين يمتثلون بتدبيرهم على غير ما يرضون به بان يدرت فساد ما في فطر وهو  
بمضى بطلان كل من يصرف في التقليد حيث هو غير متصل باليقين و  
قد دللنا على العقلية والتقليدية على المتن من حيث هو على وجه التحقيق  
ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بما لا يخفى حيث حكوا بطلان قطع المتن  
فان اعتاد الظن في ذلك وصح بوجه تقليد الميت بطلان من جهة القول  
ضيق التي ثبت بالقطع من الشاهد على الاستدلال وطمع التقليد للمحقق  
الحي في قول المحقق العلامة لم يعمد لغيره الا من وجب الاجتهاد ميتا من  
علمائنا ومع ذلك لا يخفى على من نظر في تقليد الميت الاجتهاد بل  
قاطع وكيف تصور وجوه ولا يخفى من علمائنا المتأخرين قالوا في ذلك  
ولا خاسر به ومنها ما ذكره الفاضل المدرق السبكي الشهير بالعلماء في تعليقه  
على العبارة السابقة من التي حكى حيث قال قوله وجوز بعضهم بعضا

من العلماء



















نموده باشد یا متعدد اختیار و عزم نماید و در صورتیکه  
تعدد اختیار عطفه نماید و یکی او مستند به یکی نموده باشد مثل  
اینکه از اختیار موقوفی کسی شده که ملکه اختیار او در غیر اشخاص است  
و اعتماد باین مطمئن نموده و اختیار با اختیار او آن شخص در این صورت  
هیچیک از شخص دیگر عطفه یا اختیار او آن شخص نمی تواند نمود و مستند  
و موقوف است که شخص عطفه نمودار باشد که مستند به کسی نباشد  
مثل اینکه عدل و واحد یا عدلین اختیار با اختیار شخصی نموده اند و  
هر دو با یکی ما خود شده از اختیار عدل و واحد یا عدلین که اختیار را  
نموده باشد باین صورت که اختیار اعتماد با اختیار او آن شخص می تواند نمود  
لکن عطفه یا ظاهر این است که اعتماد نمی تواند نمود اینها در صورتی بود  
که خبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وثوق با حقیقت اختیار او  
باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه در تعداد و اسم افراد  
یا یک نفر یا چند اختیار نموده که همان شخص عطفه است لکن میل این شخص  
شخص ثالث غایت محققه اختیار او نیست و باین صورت ممکن است  
تفصیل داده شود و در سلسله باین نحو که اگر قول آن در تعداد و یا یک نفر  
مستند مطمئن شد در انحصار آن شخص بلکه اختیار او در این صورت  
اعتماد توان نمود و اختیار او آن شخص را و اما هرگاه قول آن در تعداد و

یا

یا بحکم مقتضای مذهب شد پس ظاهر این است که اگر کسی با آن صاحب توان نمود  
پس آنچه مفکر شد شخص شد که هرگاه شخص عدل واحد عارف محقق  
اعتقاد اخبار را بجهت ادخال شخص یا بدفع جرم اعتقاد آن می تواند  
نمود <sup>اینست</sup> اما این در صورتی است که شخص خود مختار بوده باشد با آنکه عالم  
باین معنی هرگاه خود اعتقاد شخصی شخص خود را در خود شخص نموده  
باشد باید در حکم بجهت ادخال اعتقاد قبول خود آن شخص می تواند نمود  
مثلاً اینکه شخص را و یا از او علم فرما و علوم شرعیه اخبار می کند  
باعتقاد خود میگوید پس بجهت عدم فرض حکم بعنوان قطع این  
اخبار را اعتقاد ابدی می تواند نمود در حکم بجهت ادخال اخبار  
خود را و یا بانه این تصور و بجهت صورت میشود و الا آنست که قول آن  
شخص مطلقاً معتقد مذهب نیست و آنست که قول او معتقد مذهب  
هست فی نفسه لکن معارضی نیست با او موجود است مثلاً اینکه خبر  
غادر اخبار میکند یا اینکه از او شبهه کرده است در این اخبار بلکه  
مطلقاً ملکی است نه ادیان قائم به استیانت است که قول آن شخص  
معتقد مذهب هست و معارضی نیست جهات آنست که قول او معتقد  
قطع است در آنچه اخبار نموده بآن تنگی نیست در خود اعتقاد آن  
در قسم باین چنانچه تنگی نیست در عدم جواز اعتقاد آن در قسم

[illegible]

اول ملكه ثانی بن جبین است كلاً میگوید و قسم ثالث است ابن علی است  
است لكن ظاهر در نظر ابن حاضر عدم جواز اعتمادات نظر باینست خطاب  
از چندین را مقتضی عدم استماع چنانکه بیان نمودار آن بود و نظر بر  
معد اطلاق با عموم این باشد لكن اضرار آن آنست بحال اتمام باطنی عدم  
باشد شك و علی التبعین هیچ بدل از غیر مذکور شد نمی آید و همچنین اند  
از غیر مذکور شد شخص میشود و بعد از آنکه از دهم بخواهد شخص شود  
کرون اولی را بیک تصدیق است و بی و از افاضات باشد و ظاهر از افاضه  
نیست پس هیچ اولی نباشد در این امور که بعد معتقد است و زهد و روح  
اولی نباشد و بصورتیکه معتقدان نظرات معتقد علی افاضات معتقد  
اجتهاد و یا اعتبار بقول علم بان نبوده باشد و این قول ظاهر است  
استدلال بر مقتضی و مرجع محقق و غیر ایشان است و هر جموع ملایم است  
در حکم اجتهاد و طبق تحقیق ملكه اجتهاد و غیر مودندان مظنه حاصل  
مبایده کردن خصوص اگر تصدیق فتوی نبوده باشد و در مختار است  
و احتیاج مطالبی از آن شخص و داخل فتوی جماعتی است از آن  
مؤلف است و بعد از این دو مطلب تمام است پس شاهد کردن کسی که  
مستحق است موجب شکر است بیک ملكه اجتهاد و در آن راست است  
و بعد از تسلیم اجتهاد و طبیعتی در این مقام فغان نمود و چنانچه بیان شد

برکات











نیت چنانچه مقتضای شأن آن است که نحو نیت  
در وجوب صورت حال از اشکال نیت نظر باینکه حکم ثابت  
در واقع نیست مگر آنکه وجوب الحزم فرض این است  
چنانچه در جیس استنباط نموده آن حکم ثابت شد  
معین و جویست نه حرمت و مجتهد و یک چنین استنباط نموده  
که آن حکم ثابت حرمت نه وجوب مقرر شد اینست که رجایان  
و فرقی در حق احدی چنانچه نیت بد دیگری ثابت نیست  
مقرر شد اینست مقلد یا با عدم اطلاع بقول مجتهد دیگر  
یا با اطلاع لکن نظر مساوات مابین مجتهدین بخیر بود و اختلاف  
هر یک که خواست را استد وجوب را قیاسا بقضای آن  
آن معقول داشت و مع ذلك اعتقاد حرمت در آن در حق  
آن مقلد با اعتقاد آنکه در واقع نیست مگر وجوب یا  
مکن نیست و حال این را بر اینکه مجتهدی حکم بوجوب چیزی  
نمود باعتبار قیاس و بعد حکم حرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر  
محکم نیست بجهت آنکه در ذات حکم حرمت آن منتهی است  
باعتبار دلیل مقتضای این هست که در اولد اشتباه نموده  
بوده است حکم دافع نبوده مگر حرمت و در ملحق فیه

چنین

چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین  
مقدم رجایان احدی است بر دیگری در نظر آن مقلد مقتضی  
این است نظر بقول احدی مجتهدین معقول و وجوب او شد  
بمقتضای آن معقول داشت و مع ذلك مقتضای آن  
شد که در واقع چنین است بخیر معقول است بر عدول  
انقوا مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله اوله در  
صورت اختلاف با فرض مساوات بین مجتهدین هر یک  
احد را در نظر او رجایان هر دو سائیدان محال است  
بکذا از قبیل عدول از قول معقول است بقول فاضل  
و شد شد که عدول در چنین صورت لازم نخواهد بود  
و آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه در دلیل متعارضی  
باشد در نظر مجتهدی بجهتیکه رجایان احدی بر  
دیگری مطاقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف  
مجتهد بخیر است در مقام قنوی لکن هرگاه در مقام  
عمل اختیار احدی نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمی  
تواند نمود با ثبات اعتقاد مساوات مابین دلیلین و ممکن  
است حمل شود عباد مغیر و تذکره و نهان الاحکام بر

عدول بقول مساوی حکم دیگر و این اگر خلاف  
ظاهر است لکن از کتاب مخالفت ظاهر است انجل  
بنظا هر چنانچه رجایان بعد از تأمل آنچه مذکور میشود  
ظاهر میشود و اما مذکور شد بختنا الشیء بالذات حسب  
قال ابو عبد الله و تا و فی العلم و الذین یقلنا بخیرو  
مطلقا فلان من شاء فیما نزل به من انصرفت و اقله اخری  
قبل یجب علیه التوجه فی الاول و جهان و عدل  
و بعد و کذا القول فی تلك الواقعة و قلنا فیس من هذا  
الفیصل من قبل کلام المغیر و التذکره و شاید وجه این  
بوده باشد واقعه که در آن رجوع نموده بود یا چون  
مساویین هرگاه آن عین واقع در وقت دیگر از آنجا  
باینچه در سائو مقتضای شبهه مشکل است نظر باعتبار این  
باعتبار مقتضای فرموده شیخ شریعتی بدان است که در  
در آن واقع در وقت دیگر مقتضی دیگر که مساوی اول بود  
باشد میشود و خود مقتضی ثانیا موافقا با اول که خواهد  
بود با مخالف علی القدر بر مقتضای آن عمل می تواند نمود  
افانیا اول بر وجه آن ظاهر است و لایانیا بر آن نظر

باعتبار

باعتبار عدم بقای معنی اول بر ذلای اول این شخص علی  
بمقتضای قول مقتضی ثانیا میتواند نمود و اشکال آنکه مذکور  
شد نظر باعتبار مذکور و اول نیست چنانچه رجایان بین  
تأمل و قنوی ظاهر میشود بدانکه بر قنوی آنچه امر است در حق  
و غیر عظیم و خطر آن خطر عظیم در ثبات جسم لکن مقتضی  
آنکه اهلیت این منصب جلیل را هم رساند و صرف طاعت  
و بذل وجه خود انمود در خدمت شریعت مطهره و  
و اتفاقا عباد را از ضعیفای حیالات و ضلالت و اصرار در  
اشیاءات شرعی و مایلان در رفع و فاع مبغوضات  
الشر و غلبه غلبه خود را خواهد بود بخواهید غیر مناجیه  
و احب متعال جل شانه اخبار از رسول خدا و انما المهار  
علیه و علیهم السلام لیس من الله القادر در مع بلوغ این منصب  
شریف علاوه بر آن است که توان استیضاه و اگر چه در سائو  
جمله اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظایر آنکه  
تکذبا اطلاع موجب مزید و عنایت مؤمنان است در اهتمام  
بان احکام مناسب و انست ختم مقام نماید باینکه دیگران  
اختیار پس میگویم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر مشهور



چنانکه شفا سرور الحجاب را صاحب کرم علیه و علی بن ابی طالب  
از انصاف و السلام که آن حضرت روایت فرموده انجناب  
علی بن ابی طالب السلام که فرموده حدیثی که حاصل  
مضمون آن این است انجناب خداوند عالم اجل شانه روح رسیده  
چشمه موسی علیه السلام که ای موسی حجت بر تو در قلوب عباد  
الرحمن که کن و محبوب کنان شدگان را از سوی من حضرت  
موسی عرض کرد ای پروردگار من چه کار کنی که این عمر من  
مستجاب شود و کار رسیده و مشکلی که رسیده کان مرا بنعم ظاهر  
و باطن من تا آنکه حدیث من در قلوب ایشان جا کند ای موسی  
هرگاه مرا بکنند از رویه مرا بر کنی یا اگر سنان از رویه مرا  
و کتبت نمایی بن جناب است از برای تو انقباض حدیث رسیده  
از رویه نباشی و شفا را شغول عبادت شده باشی حضرت  
موسی عرض کرد ای پروردگار من کتبت آن رسیده که از رویه  
تو قرار گرفته باشد جواب رسیده آن شخص که ای که طاعت کردی  
در محبت کرده باشی عرض کرد آن کس که در گاه تو کتبت  
فرمود آن کسی است که جاهل با امام زمان خود بوده باشد  
بنشانان تو او را امام زمان او را و هم چنین است

کتاب

که کتاب بعد از امام زمان خود بعد از امام زمان خود بعد از آن که  
با امام زمان خود بوده باشد که جاهل با امام زمان خود بوده باشد  
تا با و شهادت بین او را و کیفیت عبادت پروردگار و چه چیز که  
توصل به صفای الهی است با تعلیم تا بعد از آن جناب علی بن ابی طالب  
بنیادت و چه حدیثی که شیعیان را بشاید بسیار و جزای او و انصاف  
مکرم و کلامی که احتیاج انجناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
که حضرت روایت فرموده انجناب سرور و صاحب جناب ابی طالب  
که فرمود که ای موسی حدیث من آن اینست که کسی که ان شریعتان را  
نماید و شهادت داده باشد پس بیرون بیاورد و ضعف او شریعتان  
انرا بر کتبت و چه حدیثی که فرموده عطا فرموده ایم ما در رویه  
ایست و الا آنکه حدیث انجناب بعد از آن نبی و انصاف کتب جمیع  
شریعتات و بین بدن او نامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها و ما علیها  
یکدیگر است بین آن و بعد از آن مشایخ و امامان که با او شهادت  
شد این شخص را لعین است جمله تلامذات و معجزاتی که از او صادر  
علیه و الهی پس هر کس که در دنیا که این شخص عالم از حقیر و جاهل خارج  
باشد و کتبت شود و بنان تا آنکه رسیده باشد و اول آن حقیر و کتبت  
و تا یکی از حدیثات نبوی و روایات بهشت پس بیرون

شدن بخودت اما بخودت نداشتند و در مسائل این  
خود معطل و حیران باشند مثله شود که کسی که از شریعت  
ما که عالم باشد علوم ما این شخص جاهل بنسبت و اگر چه  
از سعادت مشاهده نماید میبایست در راه او میسر که کتبت  
در شایسته تعلیم نماید و این بر معنای باشد با امام در مقابل امام  
خان و بهشت و ایضا در تقسیم و مکرر و احتیاج روایت شده  
انجناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده اند  
از کتب شیعه السلام انجناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت  
کسی که کتبت ایام الحکم بوده باشد یا کتبت منقطع از ایام  
خود بوده باشد و در دنیا باشند در کمال و چه حدیثی که بیرون بیاورد  
انرا از کمال و چه حدیثی که رفع شبهات نماید که در فضیلت است  
مشامل ایام باشند با امام و اگر کمالی نهان مثل فضیلت است  
است که علم اکبر مشرق است بر سر آن که اگر کمال است  
و انصاف در کتابین مکرر بین مرویست از آن امام عالم مقام  
که روایت فرموده انجناب حضرت امام حسن علیه السلام که حضرت  
فرمودند که کسی که متکفل بنسبت که دست او را برسد بیست و پنج  
که فرارسیده و میرسد و بسبب محقق بودن ما متکفل چنین بنسبت

ان آن کس که خرد صاهری که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر  
خیر را بآلوده باشد و کتبت و فضیلت ایام که او را در دنیا  
باشد و انصاف در تقسیم و مکرر و احتیاج روایت شده  
انجناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت  
کسی که کتبت ایام الحکم بوده باشد یا کتبت منقطع از ایام  
خود بوده باشد و در دنیا باشند در کمال و چه حدیثی که بیرون بیاورد  
انرا از کمال و چه حدیثی که رفع شبهات نماید که در فضیلت است  
مشامل ایام باشند با امام و اگر کمالی نهان مثل فضیلت است  
است که علم اکبر مشرق است بر سر آن که اگر کمال است  
و انصاف در کتابین مکرر بین مرویست از آن امام عالم مقام  
که روایت فرموده انجناب حضرت امام حسن علیه السلام که حضرت  
فرمودند که کسی که متکفل بنسبت که دست او را برسد بیست و پنج  
که فرارسیده و میرسد و بسبب محقق بودن ما متکفل چنین بنسبت



از ایشان ما نبودیم ندیدیم و از آنجا که ما با او بوده است  
تا آنکه او از راه و هدایت نماید خطا می رسد از جانب خداوند  
عاجل شان را و با آنجا که عبدالمکرم الموصی من اولاد یکر از آنی ملک  
من یکر که بنده از برای بنده من در هشت بعد و هر چه که تعلیم  
است هزار هزار رقم و هم که بدان نصرها آنچه که لا یقوان طاعت  
از سب پر خنده با و بختاد و تقسیم و تقوایان امام عالم تمام  
که فرموده من بعد از من شرف شد خدمت جناب سید عالم  
از او هم عرض کرد که من والله ضعیفه و کم و مثله شد  
از برای او بعضی چیزها را فرستاده است خدمت شما که از آن  
استفاده کرده باشند حضرت جواب فرمودند تا نیاید کرد  
جواب فرمودند تا آنکه اسئوال کرد جواب فرمودند تا نه مرید  
سئوال کرد جواب شنید عبدلله آن ضعیف بود و در حق  
که از آن جهت سئوال عرض کرد و دیگر که از مشقت نیستیم  
رسول خدا صلی علیه و آله و آله جناب سید عالم فرمودند سئوال  
کن هر چه خواهی بگو سئوال از امور نماز کن بشوید و آنکه  
بر من در جواب آن مشقتی باشد یا اگر خود را بکرا بدهد  
از برای آنکه از سستی باز یفت نام برود و هر چه که بصدق از شرف

مردم

بوده باشد یا از آن شخص آن چیز که است این اجرت ضعیفه  
عرض کرد که این شخص بود پس سید عالم فرمودند که این  
من در جواب هم مسئله بیست است این که از عرش تا هفت  
طبقه زمین را که در آن جوارها باشد پس من سئوال شد تا آنکه  
شخص می باشد که بر من بنیاد باشد جوارها مسئله و  
انوار بر او خود که نه و در علمای شیعیان ما  
مقبولند و در کتب است پس حضرت فرموده خواهند بود از  
که این است بعد از آنکه عالم آنها و بعد از شی و اینها عالم آنها را  
و بعد از آنکه کان خدا را که هست خلعت داده خواهد شد  
پس علمای آنکه هزار هزاره از نور بعد از آن منادی از جانب  
بود و کار عالم را که شانه از خود دهد و خود که ای عالم را که  
مخلوق است از آنکه بود و این چیز را آوردیم ایما که از آنکه  
در و بعد از آنکه سئوال بود و اینها از آنکه خود که در عالم  
علیه السلام بوده باشند این آن اشخاصی بوده اند که تعلیم نمود  
اینها را از آنکه با عانت شما را از آنکه در حیات خارج شده اند  
پس خلعت بدهید بر اینها پس علمای آنکه می دهند بر هر یک  
از آن ایشان آمده اند نام بعد از آنکه می که اندر از آنکه اینها

عالم واقع میکنند و زمین را از این شیعیان ما و این شخص که  
چند میکنند و از زمین و زمین میکنند و زمین را از آنکه  
شیعیان ما و اینها در دو کتاب مذکور و هر یک است از  
جناب امام عالم مقام علیه الصلو و السلام که روایت فرموده  
اینجا است امام موسی بن جعفر علیه الصلو و السلام که فرموده  
فقیه که از آنکه و خلاص نماید پس از اینها می که منقطع می  
است از خدمت ما محرم از سعادت و شهادت جمالی که از آنکه  
طمان بسبب تعلیم نمودن و از امور که محتاج است از آنکه  
چند فقیه است و از اینها از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
مقبولند و بعد از آنکه و این شخص فقیه چنانچه مقصود  
او مطلق نیست خود هست مقصود و تعلیم که از آنکه  
و اینها از آنکه و این است تا آنکه مشخص نماید اینها را که  
ایست و از آنکه از این جنبه شخصی بهتر است نزد خداوند  
تا اینها از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
مکلف و کتاب احتیاج اینها است امام حسن عسکری و روایت  
که از آنکه روایت فرموده از جناب محمد بن علی اهل بیت  
که از آنکه امام محمد بن محمد بوده باشد چنانچه تصریح کرده اند

پس سید که گاه است بر یک نفر صلوات خلعت داده خواهد  
شد و هر چند خلعت میدهد آن اتمام بر کسانیکه از  
اینها تعلیم یافته اند از وقت خطاب از جانب پروردگار  
عاجل شان را و با آنجا که عبدالمکرم الموصی من اولاد یکر از آنی ملک  
من یکر که بنده از برای بنده من در هشت بعد و هر چه که تعلیم  
است هزار هزار رقم و هم که بدان نصرها آنچه که لا یقوان طاعت  
از سب پر خنده با و بختاد و تقسیم و تقوایان امام عالم تمام  
که فرموده من بعد از من شرف شد خدمت جناب سید عالم  
از او هم عرض کرد که من والله ضعیفه و کم و مثله شد  
از برای او بعضی چیزها را فرستاده است خدمت شما که از آن  
استفاده کرده باشند حضرت جواب فرمودند تا نیاید کرد  
جواب فرمودند تا آنکه اسئوال کرد جواب فرمودند تا نه مرید  
سئوال کرد جواب شنید عبدلله آن ضعیف بود و در حق  
که از آن جهت سئوال عرض کرد و دیگر که از مشقت نیستیم  
رسول خدا صلی علیه و آله و آله جناب سید عالم فرمودند سئوال  
کن هر چه خواهی بگو سئوال از امور نماز کن بشوید و آنکه  
بر من در جواب آن مشقتی باشد یا اگر خود را بکرا بدهد  
از برای آنکه از سستی باز یفت نام برود و هر چه که بصدق از شرف

اللهم

عنه



اور دانهما الصبح  
الذست بن شياخي وغايب ويرون

حق می ماند در اینجا بقی که در بار دنیا آن عالم را از ظلمت و جهل و از  
 تاریکی و سیاهی خارج نموده بودند و حال آنکه مملکت می شوند و بقی  
 آن نور و آن نورانی را بلند میکنند و آنرا در عمارت عبادت  
 بهر سالک بعد از آن پادشاهی و دنیا را بهر مقامی که می یابند  
 بجهت آنها در جوار آن عالم بجا می آورند و آنرا می دانند که میزان  
 آنها و میزان علیهم السلام می باشد و بقی حق می ماند و بقی  
 از توابع مملکت می رسد چیزی از سخنان ناچهارچونیه  
 آنها مگر آنکه چهره های آنها را نور می کند و کوششهای آنها را نور  
 می کند و نه آنها را نور می کند و الا لا می کند و بقی در تفسیر و کتاب  
 احتیاج می رسد آن امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام  
 که فرمود که جناب سید الشهدا فاطمه زهرا علیها السلام فرموده  
 فرمودند ما در عالمی ما بودیم و خداست آن معصوم  
 شریع کردند یکی از آن دوزخ معاند و دیگر می گویند و بقی  
 جناب سید الشهدا تقیم می گویند و فرمودند بقی اگر کسی  
 آن مؤمن غایب شد بر معاند بقی و روشن شدن ضعف مؤمن  
 بقی و بقی بقی جناب سید الشهدا فرمودند که و فرمود  
 مگر آنکه بقی غایب شد نور آن معاند را زیاد تر از نور

نوشته و هر چه از شیطان و مقایعین آن در دست بخورن سنت است آن  
مغایبه نماید و سزاوارترین خواندن مغایره و خطای شیطان  
الیه باشد از غیاب خداوند عالم جل شانه و سبب میل آنکه در غیبت  
نما باشد برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تسبیح آن صاحب عهد  
مستجاب است و منور در جنت هار هار از مغادران خجسته  
ایمان در جنت می تافتاده بودیم و بگردانیدن این قاعده  
نقطه و شش در حق هر که می آید مغایره و منطبق است که  
برای برای او جنت باشد در جنت هار هار از مغادران خجسته  
او می باشد بود در جنت احادیث در این باب در تفسیر نور  
و کتاب احتجاج بسیار است و لکن ظاهر از کتاب احتجاج آن  
که نقل از آن نور می باشد از احادیث در این باب بسیار است و هر  
کدام در این مقام کتابت می کند یا از این بر گرفته یا این اخبار  
چه به روشنی و کمال و هر چه هست که است که در این باب  
سعادت است و بلکه هر چه باشد هر چه که در اندر خود و الله سبحانه  
و تعالی آن را از این من هذه العطا لک علیه و ارجو ان  
من العون و الله اعلم الغیبه و هر یک از این معانی است  
و هر چه در این است پس می گویم اما سعادت ایوان عبادت

[illegible]

از غایب



مشهور و مابین فقهاء است بکمال صحت در بخلاف آن قبل از آن  
 ملازم معلوم نیست و اما در مورد معرفت عدالت پس چند ام است  
 اول اعتبار است یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر و بقی  
 کفایت فلان شخص چندین است یعنی متصف بحالاتی است اگر کسی  
 شود بین او و معصیت یعنی عیبی و مابقی بنوده باشند آن  
 حالت مانع شود از ارتکاب آن معصیت متصف باین حالات که مدلول  
 علیه معاشرت محتمل میشود بنبی و ضعف تابع زمان معا  
 است بطول و قصر که هست معاشرت باین میرسد که موجب قطع  
 تحقیق این حالت میشود و گاه است موجب منقطع میشود و گاه  
 است اکتفا باینکه بتوان نموده پس قطع تحقیق حالت مذکوره شود  
 نیست و دوم تذکره و تعبد باینکه یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را  
 تعبدل نماید یعنی بیکدیگر و الا شخص عادل است پس هرگاه  
 قول آن دو نفر عادل بقصد قطع یاطن بعد از آن شخص شود آن  
 شخص در این شخص محکوم بعَدالت خواهد بود اعتماد  
 باین شخص در جمیع امور که توقف بر عدالت دارد میتواند  
 نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهر هرگاه تعبدل  
 نمود آن یک نفر کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او هست

اعتماد

اعتمادی و چون نمودیم اینها را یعنی هرگاه شخصی در برابر  
 مشهور و معروف و عدالت بوده باشد و این اعتبار است  
 ملحق بعَدالت آن شخص شود اعتماد باین نیز میتوان نمود  
 بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود که  
 مسائل انچه بعد لازم است خواه باین واسطه یا بواسطه عدالت  
 او یکی از طرف ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق  
 بیان شد تا امکان اخذ باین واسطه با عدم علم اکتفا بواسطه  
 نماید پس بعد از انچه حد اخذ و حدی را اکتفا او مقدم است  
 بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا اکتفا بحدی پس  
 مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه حدی و اقوال معتدل  
 پس گاه هست اخذ از کتاب قوی که در صورتی که معتدل است  
 نم باشد و معتدل محال شده باشد که حدی حد رجوع نکرده  
 باشد و گاه هست باین است محقق نماید تا حال در این  
 مطلوب در مطلب اول بود **طایفه** در معرفت اسرار اقوال  
 و افعال معلوم و ثبت بر رعایت توجه و اقبال است حضرت  
 سیرم و الحاح در احوال اشتغال به آن که روح و حقیقت غافل  
 است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها

حدی

مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی در بابا مقدمات است  
 و در آن چند فصل است اول در تقسیم صلوات است بدانکه  
 نماز متقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم  
 منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب باین اقسام آن است  
 اول نماز یومیه است و نماز جمعه نماز عیدین چهار نماز  
 ایات خمس نماز طواف ششم نماز عاکست که بنده و عهد و عهد  
 بر نگه لازم میشود و افضل از هر نماز یومیه است یعنی  
 پنج نمازیکه در شب و روز اقامت میشود و وجه تسمیه آن  
 نماز یومیه یا آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب  
 چند چیز است و اکتفا میشود در این مقام بکلی از آنها پس  
 میگوئیم ممکن است و حیران این بوده باشد چو که آنچه  
 در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود  
 باین سبب تسمیه شده بیومیه تسمیه للشیء بوصف  
 اکثر اجزاء و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر  
 سیم مغرب چهارم نماز عشاء پنج نماز صبح و هر یک نماز  
 ظهر و عصر و عشاء در چهار رکعت است و در نماز  
 دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت

و فرقی

و فرقی در این دو نماز در حدی و حدی است **فصل** در بیان اوقات  
 این پنج نماز است و در آن چند مجتهد است **نماز** در بیان وقت  
 چهار رکعت بدانکه اول وقت نماز ظهر و اول شهر است و اول اوقات  
 شهر نماز و غروب اوقات است از آنکه نصف النهار و علامت آن  
 طلوع شدن ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و  
 شدن ظل است بعد از اتمام آن در بعض بلاد نماز و این است  
 اول وقت نماز ظهر و ظل شاخص است بعد از طلوع و بعد از  
 اتمام و قبل از چهار رکعت در بعضی بلاد و در بعضی بلاد  
 مختص است باینکه بعد از انقضای این مقدار از اول و الا  
 مشهور وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز متماثل است تا آخر  
 اول ایام این پنج وقت ظهر متماثل است تا باقی نماز و بعد از  
 شمس و قبل از چهار رکعت که اندک نماز عصر و چهار رکعت  
 نسبت بچهار رکعت و دو رکعت نسبت بسا و پس این مقدار  
 مختص باین چهار رکعت است چنانچه در اول نماز و اول اوقات  
 مختص باینکه نماز باشد و مابین حدین مشترک نخواهد  
 بین الصلواتین و معتبر در رکعت و این مقام همان مقدار  
 واجب است از فعل و قول و در حق کسی که معتدل القرائه

نماز و اوقات







شروع نماید تا آنکه در وقت ظهر بعد از آنکه سایه شاخص زیاد شود  
 بقدر دو ساعه شاخص در وقت قول شیخ طوسی است در نماز که  
 فرموده از وقت ظهر در حق مختار و وقتی است که شاخص زیاد شود  
 بمقدار چهار ساعه آن سیم قول شیخ طوسی است در وقت ظهر و وقت  
 که فرموده وقت صلوات ظهر در حق مختار است تا آنکه سایه  
 شاخص زیاد شود بقدر شاخص و یک ساعه در وقت قول اول پنجت  
 که ظاهر این است که در وقت شیخ طوسی در حق مختار که ظاهر میشود  
 انکلام ایشان نبوده باشد چنانچه در کتاب در مطالع الاثر بیان  
 شده قول چهارم قول اول صلوات است در کافران فرموده وقت  
 صلوات نماز ظهر در حق مختار است تا وقتی که خط شاخص بر  
 شیخ شاخص برسد و وقت آخر نماز ظهر در حق مختار است  
 تا آنکه خط شاخص چهار ساعه شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق  
 مختار است تا آنکه خط شاخص بنظر طوسی برسد یا بجای دیگر  
 شد که اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث کتاب به وقت  
 نماز من حیث الایالات و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث  
 الایالات پس بر نیز حسب ظاهر خلاص شده چنانکه قول اول قول  
 مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال و آن این است که وقت

در وقت نماز

شروع نماید تا آنکه در وقت ظهر بعد از آنکه سایه شاخص زیاد شود  
 بقدر دو ساعه شاخص در وقت قول شیخ طوسی است در نماز که  
 فرموده از وقت ظهر در حق مختار و وقتی است که شاخص زیاد شود  
 بمقدار چهار ساعه آن سیم قول شیخ طوسی است در وقت ظهر و وقت  
 که فرموده وقت صلوات ظهر در حق مختار است تا آنکه سایه  
 شاخص زیاد شود بقدر شاخص و یک ساعه در وقت قول اول پنجت  
 که ظاهر این است که در وقت شیخ طوسی در حق مختار که ظاهر میشود  
 انکلام ایشان نبوده باشد چنانچه در کتاب در مطالع الاثر بیان  
 شده قول چهارم قول اول صلوات است در کافران فرموده وقت  
 صلوات نماز ظهر در حق مختار است تا وقتی که خط شاخص بر  
 شیخ شاخص برسد و وقت آخر نماز ظهر در حق مختار است  
 تا آنکه خط شاخص چهار ساعه شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق  
 مختار است تا آنکه خط شاخص بنظر طوسی برسد یا بجای دیگر  
 شد که اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث کتاب به وقت  
 نماز من حیث الایالات و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث  
 الایالات پس بر نیز حسب ظاهر خلاص شده چنانکه قول اول قول  
 مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال و آن این است که وقت

در وقت نماز

نماز عصر مختار است اما غروب و تفاوت مابین مختار و مشهور و  
 مختار تا بعد از آن وقت قول اول است چنانچه هست این که تا در وقت  
 مختار تا آن وقت که در وقت غروب و وقت است و اما اختلاف در وقت  
 مختار و در وقت پنجت قول اول است که وقت صلوات  
 در حق مختار تا آنکه سایه شاخص در وقت ظهر شود در این وقت  
 وقت صلوات عصر در حق مختار و وقت صلوات در حق مختار  
 پس وقت اول است تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبحث  
 و این نیز و این بر این ظاهر میشود از شیخ مبین حاصل آن این است  
 که وقت عصر که هر در حق مختار است تا غروب  
 الکن در حق مختار و مشهور میشود که در حق مختار است تا غروب  
 چهارم قول اول صلوات است در کافران این است که  
 پنجت نماز عصر در حق مختار است تا آنکه خط شاخص چهار  
 ساعه شاخص برسد و وقت آخر این در حق مختار است  
 تا آنکه خط شاخص بنظر طوسی برسد و وقت نماز عصر  
 مختار است تا غروب شمس بن سیم در میان و وقت نماز عصر  
 و عطلات تا آنکه اجتماع علیه منعقد است بر آنکه وقت نماز  
 مغرب ظاهر میشود و حق غروب شمس و این کلام در این نیست

در وقت نماز

و خلاصه است مابین علمای در این است که علمای غروب شمس  
 چه چیز است اختلاف کرده اند در این علمای بعد قول اول است  
 که علمای غروب شمس مختار فرض شمس است همین که در وقت  
 است که آبرو مانع بعد از غروب است و مختار است که فرض شمس  
 باین رفت و رفت شود مختار میشود که غروب شده است  
 و این قول شریف و موافق مذهب عام است و مشهور مابین  
 علمای شیعه آن که این قول را نمیکنند در حق غروب و اینها  
 مختار یا بدو وقت شده اند اما مختار فرموده اند علمای غروب  
 استغفار حرام است در وقت غروب و این قول شیخ طوسی است  
 در وقت غروب و شیخ طوسی است و غیر این قول ثابت است و جماعت  
 دیگر فرموده اند علمای غروب میل نمودن خمر مشرب است از سمت  
 راست بجانب مغرب این قول سیم است توضیح این احوال آنست بعد از  
 آنکه فرض شمس از فوق در جانب مغرب باین وقت است که در خط  
 مشرب است قبل از ارتفاع نماز و هر قدر که در وقت غروب باین  
 توبه و هر چه از جانب مشرب بالاتر میرود تا آنکه آن مشرب  
 بخلاف است مشرب بعد از آنکه آن مشرب از جانب مشرب بخلاف  
 مغرب نمیشود و این کلام در وقت نماز غروب و وقت نماز غروب

در وقت نماز

مغرب



وقبل ان شروع نماز مغرب چه زمان نمود و هم چنین چنانچه  
 افطار و این همه مابین دو قول است بنابر قول اول که علامه غریب  
 است بنابر قول اول که فرض افطار بجای شد شروع نماز مغرب  
 و افطار جایز خواهد بود و بنابر قول ثانیا خواهد بود عصر و عشا  
 تقبی و هم چنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا  
 عصر نیمه شبی شود بنابر قول اول نماز عصر نکرده باشد تا  
 شروع نمود بنابر قول اول متضا خواهد بود و لکن احتیاطا در مثال  
 این مقام این است که کسی نماز عصر تا آن وقت نکرده و اگر  
 اتفاقا پیش از آن وقت کسی نماز عصر در این حالت داشته لکن  
 احتیاطا آن که پیش از آن وقت و قضاء نکند اگر کفایت بفرقه مطلقه  
 بعمل آید که مشخص که اول وقت نماز مغرب غروب شهر است و عشا  
 غروب قبله مشرق است از سمت راست بجانب مغرب  
 بی اشکال در این وقت شروع نماز مغرب میشود و نمود و هم  
 چنین است کلام در افطار در حق صائم و عملی مختار غریب  
 و قبل از آنکه کفایت نماز مغرب کند معنی که در نماز ظهر و عصر  
 شد مختار نماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از  
 از زمان اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود و وقت

م بداند  
 مطلقه غایبه

حرره

در نماز این وقت تا نصف شب چنانچه کمال وقت بمقتل و الله اعلم  
 مختصرا است و همچنین در آخر وقت مقدار نماز عشا مختصرا  
 بنابر گفته این وقت نماز مغرب داخل میشود و بنابر قول اول که  
 تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یک کفایت نماز عشا نماید  
 وقت نماز عشا داخل میشود و بعد از آنکه از غروب منقضی شود و قبل  
 که کفایت نماز مغرب نماید و مختصرا است تا نصف شب و بعد از آن  
 حد و نماز در تمام وقت چنانچه در ظاهر منقول از شیخ بزرگوار  
 حدیثی است که در مورد این بنابر نقل شده لکن کلام آن که کفایت  
 در قیاس و غیره مطابق با این حکایت نیست و این مذکور شد  
 بعد از این وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروفین  
 تقاضاست و ظاهر میشود از جماعت اهل علم و ائمه اصحاب خلاف  
 است چنانچه قول اول است که وقت نماز مغرب منقضی میشود و بنابر  
 معتقد که حکایت اخیر مغرب است و این ظاهر میشود از نقل  
 در توفیق و شیخ صدوق و در هدایه و غیره و شیخ مفید در معتمد  
 لم یوجع خلاف و مبطل و غیره و قول ثانیا آنست که وقت  
 نماز است تا طلوع و صادق و قول اول شیخ طوسی بخلاف نقل  
 از بعضی علماء و ما از جماعتی از علماء حاکم پس اختلافی شده و

در نماز عشا  
 حدیثی است که در مورد این بنابر نقل شده لکن کلام آن که کفایت  
 در قیاس و غیره مطابق با این حکایت نیست و این مذکور شد

وقت نماز مغرب بنابر قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی میشود  
 بنابر قول اول که وقت نماز عشا است که مدت است تا آنکه باقی ماند از  
 نصف شب مقدار یک کفایت نماز عشا نماید و این است  
 که وقت نماز عشا است تا طلوع فجر صادق و بنابر قول اول و سلم  
 قول اول و بنابر هر دو ضعیف است خصوصاً بنابر قول اول و همچنین  
 حدیثی که وقت نماز عشا مذکور شد در حدیثی که بنابر قول اول و سلم  
 و معروف مابین اصحاب و در آن برخلاف گفته بنابر قول  
 اول است که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود و بعد از  
 انقضاء زمانیکه کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و وقت  
 آن است که تا نصف شب قول ثانیا آنست که وقت  
 آن داخل میشود بنابر قول اول که مغرب منقضی میشود و ظفر  
 بنابر قول اول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید  
 در معتمد و شیخ طوسی است در مختار و مبطل و بنابر قول اول و سلم  
 و سلم بن عبد البر بن محمد بن مسلم و موافقت مشایخ عظام  
 فرموده در بابی که در عشا مذکور در نهایت چنانچه فرمود  
 اول وقت نماز عشا در آنست که است و بنابر قول اول که  
 باقی ماند از نصف شب مقدار یک کفایت و چنانچه مشایخ

مذکور

مذکور از اعظم علمای شیعه می باشد بنابر این احتیاط  
 منقضی است که شروع نماز عشا پیش از آنکه بنابر قول اول  
 مغرب است و اگر نماز عشا بعد از آنکه بنابر قول اول  
 و لا مطلوب است آنست که آنکه تا چنانچه در نماز مغرب نماید  
 بعد از آنکه تا طلوع میشود از نماز مغرب و تا قبل از آنکه در حال حرم  
 شده باشد آن وقت شروع نماز عشا نماید و لا بد است  
 بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف این قول است  
 بنابر اصحاب دارد و مع دلالت آنکه نخواهد کسی رعایت  
 آن احتیاط کند مابقی ندارد و قول ثالث قولی که در نماز  
 مغرب مذکور شده که مدت است تا طلوع فجر صادق اگر چه  
 این قول از شیخ الطائفة در خلاف در وقت نماز مغرب نیست  
 بنابر اصحاب دارد لکن بنابر این است آن که این قول در نماز  
 مغرب تا قبل از طلوع است و بنابر قول اول و سلم  
 لکن ممکن است که کسی این را بنابر این قول که در کلام شیخ  
 در خلاف ظاهر می شود که چنین نماید و رعایت شیعه بوده  
 باشد لکن چون که از مبطل ظاهر میشود این قول که تا قبل  
 این قول شده در حال ضرورت که مطلقا بنابر این قول



بالحال قائلند و اما قول در حال حرورت در قایل است  
مجهول خواهد بود بلکه جامع برای آنست که در این وقت  
اختیار بود و اندک خنثی در میان آنست که در این وقت  
در این باب نمی باشد و وقت نماز است و مقتضای  
این طافا نابینا هرگاه که در این وقت خوابیده و از راه نماز  
عقله و بیدار نشد و بعد از آنکه مشرب ظاهر است که نماز او قضا  
بوده باشد و کلامی که در این مقام هست این است که آیا واجب است  
بر این شخص روز دیگر همان روز را مقصد کفاره این عمل باشد  
ظاهر است که واجب نبوده باشد خواه خوابیدن از احتیاط یا شخص  
بوده باشد یا با حطر از خواب معتدل بوده باشد یا غافلانه  
یا ناظر این که صوم واجب بوده باشد و جمیع امور  
مذکوره و همچنین ظاهر است که واجب صوم ثابت  
بوده باشد خواه نوم او بعد از آنکه نماز مغرب بوده باشد  
یا قبل از آنکه نماز آن روز باشد که واجب صوم محقق  
بوده باشد و بر تکیه انشائی نبوده باشد بعد از خواب  
و ایضا در این باب که وسعت هر وقت از آن باشد باشد  
و اما هر چه چنین نبود مثل اینکه قبل از تحقق غروب خواب

بیدار

و بیدار و بعد از آنکه نماز را تمام کرد که صوم واجب نبوده  
باشد و همچنین هرگاه که خوابید بعد از تحقق غروب که قبل از  
انقضای وقت است که وسعت هر وقت از آن باشد باشد که در  
در نفس و کلام احصاء است که بیدار شود بعد از نصف  
و قبل از غروب هرگاه که فرج شود خوابید و بیدار شد و بعد از  
مطلع بصر ظاهر است که در این وقت نیز روزی واجب بوده باشد  
و همچنین هرگاه که در وقت صبح بیدار شد و بعد از آنکه در وقت  
آنچه در وقت آن فرقی در این باب مابین مرد و زن نمی باشد  
بسیار که در قبل از نماز عشاء خوابید و بیدار شد و بعد از  
انقضای وقت و قبل از نماز عشاء خوابید و بیدار شد و بعد از  
مطلع و در صورتی بود که احوال نماز عشاء باشد در  
وقت آن بجهت نوم و اما هرگاه که احوال نماز عشاء باشد یا در وقت  
یا بعد از آنکه بیدار شد یا بعد از آنکه نماز کرده باشد یا در این  
صورت روزی آن روزی که شخص واجب خواهد بود یا نه  
اما اگر کسی با شکال می خواند که در روزی بر او واجب است  
نبوده باشد لکن این صورتیست که اگر نماز عشاء را خود انقضای  
نبوده باشد یا در این صورتی که این شخص با اختیار خود احوال است

در این وقت

ایضا نبوده باشد و اما هرگاه با اختیار خود احوال است سبب ایضا  
خواب  
نموده و ممکن است گفته شود این شخص باید بود و حکم فایده  
بعد از آنکه خواهد شد و اما این که نماز عشاء با اختیار خود  
که هر روز و قسم است اول آنست که معتقد این بود که نماز عشاء را  
بعد از آنکه در این جهت نماز عشاء را نکرد و از انصاف شب شخص  
شد و اعتقاد ظاهر است در این صورت حکم و جواب روزی  
آن روز نتوان نمود و اگر بجهان قضای نماز عشاء بیدار شد  
که نماز عشاء را نکرد و وقتی که معتقد شده بود و اعتقاد  
در این مقتضای این است در این صورت احوال بود که روزی نماز عشاء  
احلال نماز عشاء است پس میگویم این نیز بر وقت و قسم این قسم  
آنست که کسی با اختیار خود نباشد در این صورت اگر چه حکم و جواب  
روز آن روز ممکن نیست لکن در این مقام مقتضای آنست که  
احلال بر روز آن روز نماید و قسم دیگر آنست که کسی با اختیار  
خود این شخص نبوده که احوال است سبب کسی با اختیار خود نبوده  
حکم این شخص حکم فایده نبوده باشد پس میگویم اما مایل بود که کسی که  
ترک نماز عشاء را در نصف شب گذشت از آن روز آن روز بر این شخص  
و بیدار یا نبود و سبب واجب نبوده باشد بر هرگاه احوال بر روز

نماز

نماز عشاء خواهد بود که صوم چنانچه وقت قبل از آنکه صلاه و نماز  
آن از وقت آن وقت است که حکم میباید شود یا را چند  
مطلب و آنست که وجوب صوم مگر با اختیار در صورتی که احوال نماز  
عشاء نباشد و بعد از آنکه در سفر و حضر است که تفصیل این  
در مسئله مابین کثیر القوم و قلیل القوم است که معتقد بوده باشد  
این که واجب نبوده باشد و روزی که معتقد نبوده باشد و اما هرگاه  
سپین نبوده باشد روزی بر آن شخص واجب خواهد بود و همچنین  
هرگاه آن مرد در شب نماز عشاء را نباشد و همچنین هرگاه که صوم  
آن روز هم رسیده باشد که هر چه باشد یا آنکه ضعیف طایفه باشد  
و حکم نماز عشاء این سبب صوم در شب هم رسیده که صوم آن روز  
در شبعت منوم و حکم نبوده باشد روزی که روزی واجب بلکه نماز  
خود بود تفصیل مقام مقتضای آنست که گفت شود این سبب صوم  
در شبی که رسیده صوم آن روز در شریعت مطلقه یا احرام یا با اختیار  
یا واجب اگر چه نبوده باشد ظاهر این است که روزی که در این مقام مطلوب  
نبوده باشد پس جائز خواهد بود و اگر چه نبوده باشد معنی این  
از صوم نبوده باشد و واجب روزی که اگر واجب نبوده باشد در شریعت  
تفصیل است باین نحو که واجب یا معتد است مثل آنکه این مرد ماه مبارک

در این وقت

در این وقت















مجلس

مجموعہ

ما قبله

ایک







چهار دقیقه و چهار ساعده و دو ساعده نیم و هشت دقیقه و در آن  
 حوت که اول است بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده  
 آن سه دقیقه و چهار ساعده و دو ساعده نیم و سه دقیقه و در  
 وسط طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم و سه دقیقه و در  
 چهار ساعده و دو ساعده نیم و سه دقیقه و در آن که اول  
 نور است بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم و سه دقیقه  
 در این اشتباه است و بعد از چهار ساعده و دو ساعده نیم و هشت  
 دقیقه و در وسط نور بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم و  
 دقیقه و بعد از چهار ساعده و دو ساعده نیم و باز ده دقیقه است  
 و در آن که اول نور است بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم  
 دقیقه و بعد از چهار ساعده و دو ساعده نیم و باز ده دقیقه  
 و در وسط نور بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم و هشت دقیقه  
 و بعد از چهار ساعده و دو ساعده نیم و باز ده دقیقه و در آن که اول  
 بلوغ طالع در دو ساعده و دو ساعده نیم و باز ده دقیقه و چهار ساعده  
 و دو ساعده نیم و هشت دقیقه و در وسط سرکان مثل وسط جورا  
 است و آخر سرکان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد  
 مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است

در آن

در وسط سنبله مثل وسط حمل و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل  
 اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان  
 یعنی اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل  
 اول جوزا است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب  
 یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جد است  
 در بعضی مواضع اگر اشتباه شده لکن بخوبی نیست که مثلاً  
 این گفته بوده باشد بنا بر این عمل بمقتضای آن نمودن در میان  
 بعضی است بخوبی مانند آنچه که مذکور شد در وقت نافله طالع در  
 غیر و در بعضی است و در آن که در روز جمعه چنین نیست و هم چنین  
 رکعات نافله بعد از نماز است از عدد رکعات نافله سایر ایام جمعه  
 رکعت بر عدد رکعات نافله در روز جمعه نیست است و اشکالی  
 در این نیست بلکه کلام در وقت نافله باین نیست رکعت است  
 و نماز است و در این میان است اول است که ایشان شود و جمعه  
 نیست رکعت قبل از زوال و آنرا جمعه یعنی یک رکعت نافله  
 است که جائز بود باشد در هر وقت از اوقات و قبل از زوال  
 که بوده باشد خواه وقت و وقت بجز من شدن از قناب یا وقت  
 بلند شدن از قناب یا قریب زوال بود باشد در هر وقت

که خواست باشد مجموع بیست رکعت بلکه در ایشان می تواند بود  
 و در آن است که مجموع بیست رکعت را با زمان ایشان نماید قبل از زوال  
 که می تواند بود این نیز می تواند بود که خواسته باشد ظاهر است که جائز  
 بود باشد لکن افضل اقسام متصوره آنست که تدریج نموده باشد  
 چگونه شش رکعت اول وقت و شش رکعت دوم یعنی وقت بخت شدن  
 افتاب در سطح زمین ایشان نماید و شش رکعت او را یعنی که اوقات  
 بلند شدن ایشان نماید و شش رکعت او را یعنی زوال ایشان نماید و در  
 رکعت و متصل زوال یعنی بسیار نزدیک زوال ایشان نماید  
 و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جائز نباشد باین معنی  
 که جائز نیست تأخیر نمایند در رکعت را و بعد از زوال ایشان  
 نماید و اگر اتفاق افتاد زوال شد و ایشان باین دو رکعت متوجه  
 باشند قبل از ایشان بفریضه ایشان باین دو رکعت نماز نمایند  
 بیستم آنست که ایشان نماید مجموع بیست رکعت نافله بعد از  
 زوال و قبل از ایشان بفریضه متوجه بوده باشد یا متفرق و این  
 قسم که اگر کلام شریفان در شرح گفته و شرح این باشد  
 ظاهر می شود و چون آن لکن مختار عدم جواز است چهار رکعت  
 آنست که ایشان نماید مجموع بیست رکعت نافله در میان

در آن

در نماز و خواه جمعه بوده یا متفرق و این نیز جائز نیست اگر چه  
 علامه در نهجیه الاحکام و شریفان در شرح این شایع  
 فرموده اند بر جواز این است که ایشان نماید مجموع بیست رکعت  
 بعد از اذان و بفریضه و شکای که بر جواز این نیست خواه جمعه یا  
 نماید یا متفرق و لکن کلام در این است که در این وقت بیست رکعت  
 ایشان نماید یا نه نیت اوله اولی آنست که قصد رکعت نافله  
 و متفرق اوله و قصد هر چه بود و ششم تدریج است و این چند  
 قسم متصور میشود اول آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال  
 ایشان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از اذان فریضه ثانی آنست  
 که بعضی از این بعد از زوال و قبل از فریضه و ثانیاً و ثانیاً و ثانیاً  
 ایشان نماید ثالث آنست که بعضی را بعد از زوال ایشان نماید قبل از  
 فریضه و ثانیاً و بعد از فریضه و ثالث آنست که بعضی را بعد از  
 زوال و قبل از فریضه و بعضی را ثانیاً و ثانیاً و ثانیاً و ثانیاً  
 بعد از فریضه و حاصل این است که بعضی قبل از زوال ایشان  
 نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضه و بعضی را ثانیاً  
 فریضه فقط یا بعد از فریضه هم ایشان نماید ظاهر این است  
 که هر چه بود از این اقسام مختار است و نبوده باشد بل اقسام دیگر



که بعضی از آنجا اندازیم اول آنست که بعضی از  
از نافله قبل از زوال ایان نماید و نیمه از ایان و سه  
قسم از این مقصود است یکی آنست که هفت رکعت در میان  
فریضتین ایان شود و ثانی آنست که شش رکعت فیما بین ایان  
شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین ایان شود و رابع  
آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال ایان نماید و نیمه را بعد  
فریضتین و ثالث آنست که جمع مابین هر سه را قبل از زوال  
ایان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین  
و نیمه را بعد از قیام از هر دو فریضه ایان نماید و در نیت این ایان  
هر چهار بود باشد بلکه مناسب این است که هر چهار متجسس  
نمایم بلکه در مطلب **مطلب** آنست که مذکور شد که هرگاه  
کسی ایان باین بیست رکعت نماید بجز یک از آنجا مذکور  
کرده باشد نمودی نیست خواهد بود مگر قیامی که تصریح  
شد بعد بمواظبات آن افضل از هر آنست که ایان شود  
بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعیکه مذکور شد  
باین نحو که شش رکعت از وقت ایضا شمس و شش رکعت  
وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت

انحاء

متصل

متصل باشد که لازم بود باین مقام هست این است که هرگاه بعد از ایان  
اشفاق افتاد و در وقت نماز ایان باشد چنانچه ایان باشد یا نه  
بنا بر نافله ایان در دویم قبل از نماز بعد از آن است یعنی غرض از آنست  
احتمال ایان است پس نافله مذکور بر جای خود باقی است اگر چه در صورت  
بوده باشد و ظاهر این است که دفعه منصرف باین نماز بوده باشد **مطلب**  
آنست که مجموع این بیست رکعت نماز نافله و ظهر و عصر این روز است یا نافله  
روز جمعه است یا شاذ و در هر دو نماز نافله ایان است و چهار رکعت نافله  
یوم است پس در مقام نیت ظاهر پیش و ظاهر ایان ایان است پس در رکعت اول  
نیت نافله ظهر یا عصر یا هر دو نافله و در رکعت دوم نیت نافله  
لکن ایان این است که نیت ایان نافله فریضتین است یا ایان  
مستقیم هر یک شود بلکه مقصود این باشد که شش رکعت از هر دو  
در این روز بیست رکعت نماز شود اما کمالی و طلبی از هر دو ایان نماز  
بجز میا و دم **مطلب** در بیان وقت نافله مندرجست و وقت این نافله  
میشود بعد از انقضای مقدار یک رکعت نماز منبر نماید بعد از تحقق  
لکن نماز نیست ایان نافله و در هر دو نماز منبر و در هر دو وقت  
نافله خلافت پس قول اول مشهور و دوم و اول منبر آنست که وقت  
ان منقضی میشود بزمان آخر معریت و ظاهر محقق در معریت و کلام

وقت نافله

نیت و هر وقت ایان شمس است باین مطلب و آنست که قبل از  
وقت غروب و در غایت شمس در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
غالب است اول آنست که در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
و کما فی الظاهر که فصل است و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
باشد و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
نیت و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
ایست که نیت شود در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
ایضا نماز که در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
بلا فصل بعد از هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
زوال هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
که ایان نیست که ایان خود و قیام آن ایان و در هر دو نماز  
و نافله و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
از هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
مقام اول آنست که نافله طهرین از هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
ظهر را قضاء ایان نمود و و نافله منقضی شد در هر دو نماز

در هر دو نماز ایان

جائز است که هفت رکعت نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
که ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
ایان و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
مستقیم و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
نیت و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
ایضا نماز که در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
ایضا نماز که در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
بلا فصل بعد از هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
زوال هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
که ایان نیست که ایان خود و قیام آن ایان و در هر دو نماز  
و نافله و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
از هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
مقام اول آنست که نافله طهرین از هر دو نماز ایان در هر دو نماز  
و در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان در هر دو نماز ایان  
ظهر را قضاء ایان نمود و و نافله منقضی شد در هر دو نماز

خاتمه



در خدمت خوان  
و شایسته ناله  
یا فرزند و پسر

دستور نظامی  
اصول و عقاید

وقت

سید علی محمد

اندر چهار

[illegible]































مکتبہ

100  
 101  
 102  
 103  
 104  
 105  
 106  
 107  
 108  
 109  
 110  
 111  
 112  
 113  
 114  
 115  
 116  
 117  
 118  
 119  
 120  
 121  
 122  
 123  
 124  
 125  
 126  
 127  
 128  
 129  
 130  
 131  
 132  
 133  
 134  
 135  
 136  
 137  
 138  
 139  
 140  
 141  
 142  
 143  
 144  
 145  
 146  
 147  
 148  
 149  
 150  
 151  
 152  
 153  
 154  
 155  
 156  
 157  
 158  
 159  
 160  
 161  
 162  
 163  
 164  
 165  
 166  
 167  
 168  
 169  
 170  
 171  
 172  
 173  
 174  
 175  
 176  
 177  
 178  
 179  
 180  
 181  
 182  
 183  
 184  
 185  
 186  
 187  
 188  
 189  
 190  
 191  
 192  
 193  
 194  
 195  
 196  
 197  
 198  
 199  
 200  
 201  
 202  
 203  
 204  
 205  
 206  
 207  
 208  
 209  
 210  
 211  
 212  
 213  
 214  
 215  
 216  
 217  
 218  
 219  
 220  
 221  
 222  
 223  
 224  
 225  
 226  
 227  
 228  
 229  
 230  
 231  
 232  
 233  
 234  
 235  
 236  
 237  
 238  
 239  
 240  
 241  
 242  
 243  
 244  
 245  
 246  
 247  
 248  
 249  
 250  
 251  
 252  
 253  
 254  
 255  
 256  
 257  
 258  
 259  
 260  
 261  
 262  
 263  
 264  
 265  
 266  
 267  
 268  
 269  
 270  
 271  
 272  
 273  
 274  
 275  
 276  
 277  
 278  
 279  
 280  
 281  
 282  
 283  
 284  
 285  
 286  
 287  
 288  
 289  
 290  
 291  
 292  
 293  
 294  
 295  
 296  
 297  
 298  
 299  
 300  
 301  
 302  
 303  
 304  
 305  
 306  
 307  
 308  
 309  
 310  
 311  
 312  
 313  
 314  
 315  
 316  
 317  
 318  
 319  
 320  
 321  
 322  
 323  
 324  
 325  
 326  
 327  
 328  
 329  
 330  
 331  
 332  
 333  
 334  
 335  
 336  
 337  
 338  
 339  
 340  
 341  
 342  
 343  
 344  
 345  
 346  
 347  
 348  
 349  
 350  
 351  
 352  
 353  
 354  
 355  
 356  
 357  
 358  
 359  
 360  
 361  
 362  
 363  
 364  
 365  
 366  
 367  
 368  
 369  
 370  
 371  
 372  
 373  
 374  
 375  
 376  
 377  
 378  
 379  
 380  
 381  
 382  
 383  
 384  
 385  
 386  
 387  
 388  
 389  
 390  
 391  
 392  
 393  
 394  
 395  
 396  
 397  
 398  
 399  
 400  
 401  
 402  
 403  
 404  
 405  
 406  
 407  
 408  
 409  
 410  
 411  
 412  
 413  
 414  
 415  
 416  
 417  
 418  
 419  
 420  
 421  
 422  
 423  
 424  
 425  
 426  
 427  
 428  
 429  
 430  
 431  
 432  
 433  
 434  
 435  
 436  
 437  
 438  
 439  
 440  
 441  
 442  
 443  
 444  
 445  
 446  
 447  
 448  
 449  
 450  
 451  
 452  
 453  
 454  
 455  
 456  
 457  
 458  
 459  
 460  
 461  
 462  
 463  
 464  
 465  
 466  
 467  
 468  
 469  
 470  
 471  
 472  
 473  
 474  
 475  
 476  
 477  
 478  
 479  
 480  
 481  
 482  
 483  
 484  
 485  
 486  
 487  
 488  
 489  
 490  
 491  
 492  
 493  
 494  
 495  
 496  
 497  
 498  
 499  
 500  
 501  
 502  
 503  
 504  
 505  
 506  
 507  
 508  
 509  
 510  
 511  
 512  
 513  
 514  
 515  
 516  
 517  
 518  
 519  
 520  
 521  
 522  
 523  
 524  
 525  
 526  
 527  
 528  
 529  
 530  
 531  
 532  
 533  
 534  
 535  
 536  
 537  
 538  
 539  
 540  
 541  
 542  
 543  
 544  
 545  
 546  
 547  
 548  
 549  
 550  
 551  
 552  
 553  
 554  
 555  
 556  
 557  
 558  
 559  
 560  
 561  
 562  
 563  
 564  
 565  
 566  
 567  
 568  
 569  
 570  
 571  
 572  
 573  
 574  
 575  
 576  
 577  
 578  
 579  
 580  
 581  
 582  
 583  
 584  
 585  
 586  
 587  
 588  
 589  
 590  
 591  
 592  
 593  
 594  
 595  
 596  
 597  
 598  
 599  
 600  
 601  
 602  
 603  
 604  
 605  
 606  
 607  
 608  
 609  
 610  
 611

1895

تواند

مجلد  
پانچواں

المغربي



اولی که مثل این باب در عالم نباشد و چیزی که متعارف است در کلام کسی بدین شخص  
بروید و هر چه مناسب است از نفس ایشان و با خود بعنوان هدیه و شایسته  
آن بزرگ نماید و خود قرار داد که در آن وقت که بدین سلطان میرود چون که  
از آن بزرگ چیزی بخت مناسب است بلبیل از آن باب با خود برده بعنوان تحفه  
شمارد و دست سلطان نماید و ظاهر را مملو از آن باب نمود بدوش و بکند و ظاهر  
همان پادشاه بجهت انجام امری هم در آن امد و در جای منزل خود این شخص را  
بجای پادشاه رسانید تحفه خود را اگر همان باب بوده باشد شایسته سلطان  
صاحب نمودن سلطان شخص فطانت و ذکاوت را طلب نمود امر نمود بخریدار خود  
که فلان مبلغی را بشخص باید داده او را از همان مکان قرار داده که خود بکند  
نماید بعد استعلا از سبب تقبیل و اصل معاودت از آن مکان و چون از آن مکان  
نمود که اگر از آن مکان معاودت نمی فرماید چون که در آنجا آمده اند و در آنجا  
اولاً در خیانت خوبی این شخص غایب از مشاهده آن مستقل میشد از هر چه  
همان مناسب است از آنجا معاودت نماید تا او را مشاهده آن باب بکند  
انفعال مبتلا کند و او را بفرمان که عبادت خلقت عالم است که از آنکه متفرق  
و انبیا و مرسلین و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم صادر شده آنچه از آنجا صادر  
فی الحقیقه معصیت است نه عبادت که خلقت عالم از فضل و کرم خود قول نماید  
این باب راه است که اشاره بآن مثل اگر اوضاع را این خواهی یافت حال قبول نمودن

بدان  
مثال

مقدم

خداوند عالم را جل جلاله از اشغال و احوال این است که جمیع بندگان را که  
مشتی میشوند هر یک با اعتقاد خود و تحت عنوان مدعی میزند هر کس از آنکه  
برده با اعتقاد خود چیزی بخت مناسب است بلبیل از آن باب با خود برده بعنوان تحفه  
شمارد و دست سلطان نماید و ظاهر را مملو از آن باب نمود بدوش و بکند و ظاهر  
همان پادشاه بجهت انجام امری هم در آن امد و در جای منزل خود این شخص را  
بجای پادشاه رسانید تحفه خود را اگر همان باب بوده باشد شایسته سلطان  
صاحب نمودن سلطان شخص فطانت و ذکاوت را طلب نمود امر نمود بخریدار خود  
که فلان مبلغی را بشخص باید داده او را از همان مکان قرار داده که خود بکند  
نماید بعد استعلا از سبب تقبیل و اصل معاودت از آن مکان و چون از آن مکان  
نمود که اگر از آن مکان معاودت نمی فرماید چون که در آنجا آمده اند و در آنجا  
اولاً در خیانت خوبی این شخص غایب از مشاهده آن مستقل میشد از هر چه  
همان مناسب است از آنجا معاودت نماید تا او را مشاهده آن باب بکند  
انفعال مبتلا کند و او را بفرمان که عبادت خلقت عالم است که از آنکه متفرق  
و انبیا و مرسلین و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم صادر شده آنچه از آنجا صادر  
فی الحقیقه معصیت است نه عبادت که خلقت عالم از فضل و کرم خود قول نماید  
این باب راه است که اشاره بآن مثل اگر اوضاع را این خواهی یافت حال قبول نمودن

در بیان  
از آن که در این  
نقشه

مقتضای معجزه خود را بن معول داشتی در مقام مواضع من بر میامدی بلکه  
در مقام این که مستحق قتل بودم بر میامدی خود من از فرمودی و بر میامدی  
معاصی شدیدی از من صادر شد با علم حق تعالی که مستحق این بودم که  
از روی نجات باشد مرا از منقضی نماید از هر چه بستاند خود را از استی  
انظار از روی در مقام اقتلاع من بر میامدی از آن حال که در مقام  
عجزی و عظمی فی الضعف و ذی قیما آقا مومنین عجزی از آنکه و لا انا براجم عجز  
بغیر از آنکه یعنی میبود من اگر چه بسیار از عجز خود را در معصیت عجز  
نموده باشم و معاصی عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چون که  
چنین هست لهذا من ایندی ندانم که بصفعت عقاب از تو معاصی اگر چه  
عظیم بوده باشد لکن در جنبه معرفت تو عجز است و عجزی ندانم  
مگر عجز و خشود و تو که باندن عجزی از من میکنی چنانچه این معصی  
مدلول علیه است بقوله اعوانی یقبل الیسیر و یعقوب عن الکثیر لاری میگوید  
بعد از آنکه این آیات را باین حال شنیدم در تحقیران بر امدم و از عقب  
این صوت بکن مو زرقتم دیدم که صاحب این ساجات علی این اوطال است  
خود را عجزی داشته تا بر بنیم آخر این کجا خواهد رسید انوقت چنانچه حضرت  
امیر المومنین در همان دل شب عجزی گفت فلان که در حدیثان شروع کردند  
بر دعا و دعا و ساجات از جمله ساجات که در آن وقت از آن مخبر این باب در آن

مرحبت که انحضرت و تکیه بجهت انبیا و ائمه اندازند که در انقضای المعصی  
از سبب مبارکه اند و در شنیدن میبندند مثل صدای جوشش بک بر روی انقض  
و در آن شده که از روی عالم انخوف الهی بقدر میبندند تا بچون میبندند  
و در مجموع بشت مشغول عبادت میبودند تا آنکه بر کثرت عبادت عتاب از  
جانب خلقت عالم جل شان را بایشان نازل شد بقوله تطه ما انزلنا علیه  
القرآن لتنتفی یعنی ما قدر ستایم قرآن را بسوی تو انزال کردیم و بعد از آن  
توبه داده باشی کما یقال استقام القوم استقاموا یعلمهم و اما کیفیت عبادت  
سرخیل از باب معرفت و یقین جناب امیر المومنین علیه السلام را این است که  
بیان شود ما در این مقام اقتضا میبایم تا بچرخ شیخ صدوق در عالم  
ذکر فرموده حاصل صفویان این است که زامی میگوید در خدمت سید  
علیه آلاف التحية والثناء مشرف بودیم در مجلسی که بآن از سر و صد  
شدند از اشخاصیکه در خدمت ایشان مشرف بودند و در شنیدن عجزی  
که از نظر ما غایب شدند و من چنین بخواطرح رسیدم که انحضرت بنظر  
خود نشین بر روی ناگاه صورت خیر و ناله اندوه ناکی بکوشش رسید  
که شرف آدم شنیدم که با صورت خیر و ناله سوزناک مشغول باین مشای  
الهی که در آن وقت حق قضا بکنه استغفار و کفر عجزی بود که در آن  
کشیها که در آن وقت حق ای معبود من چربیا از معاصی و بلکه از من مطلع

در بیان  
از آن که در این  
نقشه

مقدم



صادر شد این بود که آنکه عقوبت فرمودن علی خطیبی تمام آنکه از انصاف  
 آنکه از تعظیم علی بپایستی یعنی ای معبود من دروغی که نمی گویند و رسیده  
 فرمود و گشت آنکه هر خطایایی در نظر من سهل می شود بقدر آنکه گشت  
 شدت عذاب انعام تو می نمود آنوقت امر من بر خودم صعب عظیم می شود  
 بعد از آن فرمودند که او را آنکه از کشتن در آنجا که نامها و آنست که بسیار  
 معقول است و قایل من باشد که از آنجا که غیره و کما یفهم فیما یبرح  
 آنکه او را آنکه به بالین آنکه بعد از او می بین و فرمود که نامه اعانای او را  
 بر بستم در آن معصیتی شد که من فراموش کرده ام آنرا و تو خاصا و شد  
 فرموده او را آنوقت آن فرضایی بدانکه غلط و شد و آنکه یکبار بعد از علی  
 ای و او را وقت آنکه شد و در پیش او می بیند او را و آنجا که او را و او را  
 او را می بیند او را و می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 در آنجا و نامه و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 حکم او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 بغیر از اینست که او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 که بر او می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را  
 غیره و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را و او را می بیند او را

[illegible][illegible]

در واقع چنین است چنانکه ذکر شد خوف الهی تابع قات و کثرت معصیت  
نیست این معنی که هر کس معصیت کند اگر باشد خوف آن بدین ترتیب  
چنین نیست بلکه قات و کثرت خوف حق تعالی تابع قات و کثرت معرفت  
الهی است هر کس که معرفت او بجنبات اقدس الهی زیاد تر است خوف او بیشتر  
سبحان الله احسن خلق الله بل هر چه بک بحلا و جبرتی و ابتهاج و  
اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه و اعتدال از غاصای آن  
انبیاء و ائمه علیهم السلام بنوعیکه مشخص این مقصد که یاد و الحاح در  
مقام مناجات یا قاضی الحاجات شد چند چیز است اول تفاهم حیاست  
یا باطنی و طلب مقتضای آن که تصور مثال شود که موصول بحقیقت حال  
باشد یا اندک التفاتی پس بگویم بدان که صاحب عقل و زکا و اهل نظر  
و فایز بوده باشد مادامی که در حصن هوفاست پیوسته ملازم حیا و  
مواضع مجتنب از مخالفت است و غیره و ملازم است هر مدعی که در عقل  
کامل و مال اندیز این بدین است و در لزوم طریقه ادب اقری و امیل  
و در اجتناب از غاصای اوای اوای اتم و اکل است احکام معنی و اظهار  
حق و اعتدالی است که جمیع مراتب ظاهر و باطن هر یک را با حسن حال  
واضع این نیست با و متصور است در حصن هوفا مدعی باشد  
مثلا مناسبت بیک در حصن هوفاست این است که با اینست



مولى بن بختيار وادب نادان هم بطریق مختلفه متصور است بطریق انتساب  
و اخفاء و بجنات استقلال و انكاف و باظهار و بطریق مختلفه موقوفات كند  
بعقل اقرب بجنا و احترام و ادب از بعضى بيكر و هم چنين دست و انكاف  
عقل عبيد است آنچه اقرب با احترام است اختيارى نمائيد خصوصاً در مورد  
مطلع باشد كه مولى ملتفت نيست او خواهد شد و بجز اين دقايق در حجاب  
خود و هم چنين در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال نشان با داليت  
كه در حال حكم خامع بوده ناياب است تاق و التفات و اجتناب نمائيد از  
رفع صوت بغير طريق متعارف و در طيف چشم و قوه باصره است كه  
متصور بچشم مولى نبوده و همچنانكه انقباض باشد و در حجاب  
سما صاع است كه مستحضر دارد فحمت مولى كه اگر خطاي از مولى صادر شود  
بمقتضا همان ممول شده باشد و در اين دقايق مختلفه موقوفات  
و فوتات آنكه استقلال درك او بحسن رعايت خاصين و قبح نه انما از  
تراست از آنكه عقل اكثر است و اينها با علم محصور مولى است كه اهل  
اتفاق و افتد مولى حاضر است و نه مطلقاً علم محصور و نادر انگلى  
كه ملازم با حضور مولى نبوده از او صادر ميشود بعد مطلع ب حضور مولى  
و اطلاع او با بجز از او صادر ميشود نيا آنكه عالم محصور مولى بود  
لكن غفلت چنين نمايد كه ملازم با حضور مولى نبود از او صادر ميشد يا غفلت

علا و در شب حلقه و بعضی دایمی کا هست، بخود میشود نفع بسیار  
میکند و بدینکه منکشف العود میشود و در صورتی وقتیکه بحال آمد  
مقطع میشود و برانچه در حال بخودی از او صادر شد و در هیچ امری از  
برون آنکه در عقل دار و در مقام دیگر چه قدر بحول الام حیات مانده  
میشود و کاست بخوابی و در کافیه عودت میشود و این سبب دیگر  
نظرا و بعضی نیستند و شک کی در این مراتب نیست و در حق عید نیست و  
تجارت هر یک که استغفار این امور نیست و بخوبی حقیقی و مخلوق هر وضع  
و در موجب اعتدال و اظهار حجت و در وسایح و باعث تصریح و در  
و اناب و سقار و عفو و با آنکه در هیچ این از هیچ بنده و در نیست مایکده  
من خودی شد و از او سبب و در اخلاص و در سبب و در اولی و در و  
و لا کذا و در معهم اینها کاف و در موضع دیگر فرو نه و در مال و در  
الارض و در غیر معنها و مایه من التناء و مایه و در فیما و معکم اینها  
کثیر و در خلای و در کفر و به و در بخون من الناس و لا یستخون من الله و  
معهم و در و مع و در کفر و به و در اذسا که عبادی عقی فانی و در واجب  
دعوة الناس و در مقام دیگر و کفر و به و در اقرب الیک من جبل الی و در و در  
اعتدال و در انبیا و ائمه و در علیهم السلام و مایه و در معلوم است اینها  
منفک از این مقوله که مذکور شد نیستند و ما و در نیستند که منفک از این

اینها باشند از عالم صحبت نام در هم می افتند و خنده از آنها صادر می شود  
و معاشرت یافتن می نمودند و ملاعبه و ملائمه و تقبیل و جماع از ایشان  
صادر می شد بلکه در امثال این امور وقت بسیار ناساخته داشتند و کار  
همه شئی می گشت مگر آنکه جماع از ایشان صادر می شد و در اخبار زمانه  
کثرت الطریق من خواص الانبیاء و هم چنین می نمایند و یاد از می کردند  
و بعد از این می کردند جملا متحصل است احوال انبیاء و آثارهم بالا اضافت خلاق  
علم مختلف بوده حالتی بوده در آن توجیه نام بخداوند عالم حاصل جلال داشتند  
تشکیکی نبودند و در آن وقت صدور و خفا از آنها با بقای این خفاست ممکن بود  
یا بنیوی هستند یا زانو زدن و ملاعبه و معاشرت یافتن و در آن وقت در حق  
انها ممکن بوده و هكذا سایر امور بلکه در این حالت که حالت توجیه نام  
معمود و ستم در امثال الاکرام بوده باشد هر چه می افتاد جمیع آنچه ذکر  
شد بر حسن آن بوده و معتقد بوده اند از جمیع آنچه مناقب با ادب و طریقه  
احترام بود و خاطری دیگر از برای ایشان بود که در مخالفت معاشرت نام در آن  
می نمودند و می خوردند و می خوردند و صحبت می داشتند و ملاعبه  
از آن و تقبیل آنها و جماع می نمودند و امثال این امور اگر چه در حق ایشان  
معاشرت نکردن چون امثال این امور در حضور مولی الخالق مولی غیر باب  
الکفره مایم نام احترام مولی می نمایند و وقت توجیه نام که در آن عطف

مفیدند و نیز حیات حجاب مستولی آن نفس بر غیر احد بدست بی اختیار  
 فتح لسان معذرت تا اگر بر فزائی و عقوبه و انابه بتلافی الخیر از ادیان سالار  
 شد و بود و بنویسد و قنات مبتدا که در حق غفلت از حضور و بی مباشر امور و  
 باشد که ملایم را حضور روی بودند و از این راه است که مقتضای تأمل باشد <sup>در</sup>  
 حجاب و حسن جمعه علی ما سألنا الله المملک الا که در دین حجب را بعد  
 و در وجه باشد چنانچه از آن اشک که هر جا از دین و حجب نیست و از فتح  
 لسان معذرت در هرگاه برود که آن عقوبه در مقام مخاطبات چنین بعضی  
 در کلام خاص مخاطبات هر سازند که نسبت عصبانیت بر لسانی و دل شست و  
 عصبانیت خفشتی یعنی بر در دکان معصیت و کرده ام با زبان خفم  
 و معذرت و اگر چه اولی آن که میگویند مختص است معصیت لسانی از  
 مرد و عا و نسبت دشمن و غیره از آن محرمات لسانی بوده بلکه ظاهر است  
 از این معذرت بوده از حضرت در امان محبت با ناس کیفیت تکلم ایشان بر آن  
 بوده که با آنکه حضور و عظمت احدیت ملایم نبوده و بدانکه سزاوارست  
 نظر بر طرف حیا منقل بدست و فتح لسان معذرت چنین می بود و بعد از  
 عصبانیت بیهوشی و دل شست و غفلت از گفتنی و عصبانیت و بیهوشی و دل شست  
 و غفلت از گفتنی و عصبانیت و دل شست و غفلت از گفتنی و عصبانیت  
 و دل شست و غفلت از گفتنی و عصبانیت و دل شست و غفلت از گفتنی

وَعَزَّكَ



و اما در حق ایشان مشخص شد و اما معصیت بر شخص است و طایفه  
 بصورت ذلیل و در بعضی موارد علیل می باید مثل بعضی مستحبی بوده باشد  
 چنانچه در حال توبه نام بمعصیت است و در حالتی که چنین نبوده باشد  
 خارج از طریقه ارادیت در حفظ خود کویا استحقاق عینی موی نمود  
 فلذا بعد از انکشاف عوامل انواع حیات و انفعال میشود و طاعتی که در این  
 است که در حالت استماع جمیع آثار روحی بوده باشد که ملایم غایت و  
 جلالت باشد ملایم جلالت بوده باشد و معصیت که در این است  
 که در جمیع استماع جمیع آثار چنین نبوده باشد و طاعت باینکه این است  
 که هر چه از این آثار که صادر شود مجموع بخوبی بوده باشد که  
 ملایم عظمت و جلالت و خصوصاً با حدیث نبوی بوده باشد و معصیت  
 باینکه است که چنین نبوده باشد و هر چه عکس باشد با عدم شهود  
 و انکشاف بخصوص موی غایت باطل خود کند و بعد تلفت شود  
 موی خصوصاً است که هر مطلقاً انشی از آن صادر است لکن ناقص  
 برین در مقام جانا آن شخص حالت انکشاف و تلفت بخصوص برین  
 منفعل میشود و هر چه در آن فرض شود در حال توبه خصوصاً موی  
 لکن بعد از تأمل بحال حیات و انفعال در این صورت فلان است بحال

[illegible][illegible]

وغيرهم وناظران را بآب حرف و صنایع جمع شوند تبدیل مافی الید بکنند چنانکه  
این امر را نمیتوانند تصور یابند بلکه قطعیه است و در غرض فطرتی که در کمال  
ناظران نام جمع شوند و ناظران جمع خوان عالم بوده باشند صرف نماید چنانکه  
این امر را نمیتوانند تصور یابند و باضافه اخرا تا کنون و باضافه این بلیه  
حرف از این نباتات بحث نموده و عالم است بجل جلاله در دو کوه مقام و است کرده  
ناظر چهره و عالم است بلکه علاوه بر امر دیگر دانستی که اگر کسی چشم نداشت باید  
ناظران نام جمع شوند و صرف مجموع خوان عالم نماید چنانکه این امر را نمیتوانند  
تصور یابند این عاقل و بهر آمد بلکه آنچه دیگر میگویند اختصاص چشم ندارد  
و در این عالم و در این دست و پا بلکه بلیه است بلکه ناظر  
این شخص و در ناظر میناید چنانکه است که مذکور شد بعد از آنکه عارف  
عالمها که مذکور شد و غیر اینها بطریق معرفت و باضافه ملائطه و غیره که  
دانش که هیام و احوال و بشک اینها بنماید و هر چنانکه نعم ظاهر از ناظر و ناظر  
و ملائطه و هر یک از آنکه ملائطه مینماید که احوال است در هر یک آنچه در حقیقت  
چشم منکر شد پس هرگاه و هنر کنی طبیعت کندم معدوم شد هرگاه جمیع  
عالم جمع شوند تبدیل مافی الید بکنند چنانکه این امر را نمیتوانند تصور یابند  
و هر چنانکه است سایر ماکولات و مبلوطات و غیره اخرا تا کنون و قطره قطره  
میکویند اصلیب بد و در دم مادی را بگرفت و بیست و قدر است که این عاقل و غیره











۲۰  
نیمه حیات

ایستادند و میائش از خوف پریم معبود بلرزید و در کتاب طریق الاولیاء منکشف  
رفاقت که حاصل مضمون آن اینست که چون جناب فخر العابدین سید الشاه  
امام زین العابدین علیه السلام و علی الباقه و اولاده الاف الخیر من رب العالمین  
از وفای غریب و عبادت نماز میشدند در تماشای کرشمه بر اعصاب و بارک  
انحضرت مستوفی میشد چون استعمال می نمودند مفرود و دهان بر شمشاد  
منگینیدند که حضرت کی می ایستد و بیا چه عظیم الشان ای بیخوام مناجات کنیم  
و چه ساد از دم بیک منجی از خطایب فاطمه عباد و ذی زلف و شربت و  
هادم الکلمات است ملا حظرت که ای موت و عقوبات اخروی است که مولات  
و حقین طائفه قتل از آغاز زند مناجات است ختم مقام شود و بیان از نام  
که شکر الاسلام در کتاب کافی رعایت نمود از کلمات سرود و دعا حضرت  
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بدینست که میبوی در هر یک از اعدای حق و حق  
که با طاعت الله که از اول روز تا آخر روز هر روز که حضرت یحیی را زنده نماید  
حضرت ابو تراب نمود حضرت یحیی و یحیی را هر روز از شانه خواب گفت و اذوا  
در هر یک از اعدای حضرت میبوی یحیی را ازین گفت و میبوی بدینا که  
و یحیی را این من با یحیی در دنیا حضرت یحیی هر جواب گفت ای میبوی حق  
نخ جان گفت ازین سخن نشد و یحیی را هر روز که یحیی بدینا و بار و این را از  
ایمن شود و نیز در آن کتاب از جناب مستطاب فخر الاولاد و الاخر حضرت

Handwritten text in Arabic script, likely a library stamp or signature, located in the bottom right corner of the page.

[illegible]



۲  
انوار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

الحق

١٣ ط  
البيات  
م











عادات

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, located at the bottom right of the page.

فصل دوم

عبدالله بن محمد بن عبد الله







دولت

حضرت ماورق بن واین است که ای پسر دکان عالم حکم خود را جاری نموده  
دو انضیای امانت بر من خطاقتل و امانت را نهادی و میگوید شرف کردن خطا  
پیرمردی که بر من شفاعت و تقبول است بر تو را خدا امانت تو مقبول  
پیرمرد ما و تو که در گفت بابت لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه  
میشود و جناب رسول خدا را بان شرف و بیک نظرمال و مال با مال سعادت شرف  
فلک رسالت می افتد بر میخیزد و عظیم آن حضرت پسر جناب رسول خدا را  
میفرماید ای مال با انضیای امانت را نهادی و میخواست مال را که بر من بیک  
سیادت است حالها و صیقل است مکان آنها حضرت میفرماید و میگوید که انان  
و عمارت در بعد از آنکه نظر صفا امانت بحال مال شرف فلک رسالت  
خود را طبع آنها یکبار از بیخ و باطل فریاد و ناله میکند و با حق را امانت  
ایم انشویست و گوشت بدن ما همارا سوختن آن وقت جناب رسول خدا  
انها را از انشویست میبرد و در خانه بیک بدن میفرماید اینها را قال شده باشد  
حضرت اینها را با خود میبرد و بوی تهری که در بوشت است اسم اینها را است  
فرموده بودند که نه برمان حالت و میفرماید صحیح الأعضاء و انوار  
شرف صورت کل فی کل جان او بر برین شای آنها انشویست و میفرماید  
حق نزل را بر پا می شود در بوشت بعد از آنکه اهل سایر طبقات را  
پسند مسلمانان از عذاب حتمی مستخلص شده اند نمی میکنند که کارها

روایت فیضی  
مطابق  
از مکتب

دشمنان بسیار  
مستعد  
بصاف  
رفع آن

در این صورت باشد که آن مال را نام است و اما هرگاه در وجهی دخل وقت چنین  
نموده باشد آنحضرت ای این مقدار کفایت نمی کند در حکم بلایرم قضا بلکه باید کفایت  
در حکم بلایرم قضا آنقدر باشد که مقدار دیگر کفایت نماز و شرط معتقد نماید  
و هم چنین است فاشر و چون و اعظم مقام ثانی در دفع اسباب اغتراف بدانکه  
هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت در یک خود مقداری از کفایت شرط  
مفتوحه و دیگر کفایت آنانی نماید این صورت ایشان باین نماز واجب است و هرگاه  
در وقت آنحضرت کند و از آخر وقت در یک خود مقداری از کفایت شرط  
دیگر کفایت آنانی نماید نماز واجب است و هم چنین هرگاه طفل بالغ است و بعد از  
دفع در یک خود مقداری از کفایت و هنوز دیگر کفایت آنرا از نماز واجب است  
قضا را در آن بعد باشد این نیز است و اگر بخواهد بود بلکه ظاهر این است که اگر کفایت  
کفایت غسل و دیگر کفایت نماید این کفایت تمام و دیگر کفایت نماید باز نماز واجب  
ه باشد و ظاهر این است که وسعت فغان بجهت دفع حجت معنی حقوقه باشد  
که اگر نماز کفایت در دفع حجت نماید باین جهت نماز آن را نخواهد بود و در جمیع  
نوع دیگر هرگاه اخلاص نماز در زمان وقت نماید و آن مقدار آن نماز واجب  
آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر فیکل از غروب در یک نماید مقدار آن را که  
نماز جمیع رکعت نماید نماز ظهر عصر و بر آن شخص لازم خواهد بود و در جمیع  
نوع قبل از غروب شب در یک مقدار پنج رکعت از نماز صبح و عشاء هر دو



لازم خواهد بود و اما هرگاه مقدار رکعت در یک رکعت و در آن وقت لازم است تا  
 نماز عشاء نماید ایشان نماز مغرب را در وقت نماز عشاء و مقدار وقت نماز  
 عشاء است پس نادانیت که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود در آن وقت  
 و قول این جواب نماز مغرب و عشاء در این صورت ضعیف است و چنان از آنچه مذکور شد  
 ظاهر میشود معلوم آنکه وقت مختص نماز عشاء و مقدار چهار رکعتی است که در وقت  
 با حله و سوره بوده باشد و در رکعت من غیر سوره در این صورت نمیتوان از ایشان  
 سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشاء که با حله و سوره بوده باشد و اگر  
 پس از غیر خارج خواهد بود مگر آنکه گفته شود که چون که در وقت است سوره  
 در وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت یا پنج رکعت  
 و یک رکعت یا چهار رکعت از آخر وقت در آن سوره و نماز واجب است  
 این نیز چون در وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که در وقت  
 سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که معین است نماز عشاء چهار رکعتی است  
 که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس آن وقت که در وقت نماز مغرب  
 و نماز عشاء هر دو واجب خواهد بود صحیح خواهد بود بجهت آنکه در مسئله این است  
 در حق نماز وقت چهار رکعتی که مختص نماز عشاء است چنان که گفته شد که در  
 رکعت با حله و سوره بوده باشد و در رکعت بدون سوره و این معنی تاخیر نماز  
 عصر و نماز عشاء در حق نماز و این حدیث است اما تاخیر زیاد بر این ظاهر

در وقت نماز

در وقت

اینست که ظاهر نبوده باشد اگر چه گفته است چهار رکعت بدون سوره و اما اگر  
 مقدار هر یک از این مقدار پنج رکعت بدون سوره از وقت در آن نماز ظاهر است  
 هر نماز واجب بوده باشد نظر باینکه وقت نماز و مقدار وقت و سوره و غیره  
 در این حالت **مطلب** لازم است قبل از شروع نموده نماز تحصیل علم بدخول  
 وقت نماز با حله و سوره و اما در صورت عدم امکان علم کفای بمطالع وقت  
 جایز است بر هر کس که در وقت نماز علم کفای بمطالع نموده و شروع نماید نماز  
 خود و سوره خواهد و شخص شود که کل نماز واقع و خارج شدن یا جزیی در خارج  
 وقت شد و بعضی در وقت نماز بلکه نماز باطل است اگر چه شخص شود که کل نماز  
 واقع در وقت شد باشد و اما هرگاه ممکن از تحصیل علم نبوده باشد در این وقت  
 اعتماد بمطالع بقرآن نموده و این قسم بدو قسم میشود اول آنست که ممکن از تحصیل  
 علم در حال نیست و همچنین است در جاه حصول علم در استقبال و این صورت  
 اعتماد بمطالع در دخول وقت باشد که **مطلب** دوم آنست که ممکن از تحصیل علم  
 در حال نیست لکن ناچار حصول علم در استقبال هست مثل این که در وقت نماز  
 نیز اعتماد بمطالع ظاهر اینست که توان نمود یعنی آنست که تا قبل نماید تا علم  
 بدخول وقت حاصل شود بلکه در آن وقت بدخول وقت نماز تواند نمود پس  
 اگر اعتماد بمطالع در این صورت نوعی خالی از این نیست یا معلوم شد که قطع از  
 مطابق واقع نبوده یا معلوم شد که مطابق واقع نبوده است یا مطابق واقع

در وقت نماز  
 در وقت نماز

همچنین شخص در وقت صلوة در قسم اول مسلم است و همچنین حال در قسم  
 و اما قسم ثانین بر آن برود قسم میشود یک قسم این است اگر چه ضابطه  
 او مشخص باشد لکن بعضی از اجزاء صلوة در خارج وقت شدن و بعضی در وقت  
 واقع شدن این قسم نیز تخصیص است اگر چه اجزاء در وقت اقل بوده باشد  
 نسبت باجزای که در وقت در خارج وقت لکن این در صورتیست که ضابطه  
 بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در شای نماز لکن بعد از دخول وقت  
 و اما هرگاه ضابطه او در این نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت  
 اما بجهت آنکه نماز تمام نمائید در این نماز وقت داخل میشود و بعضی از اجزاء  
 بعد از دخول وقت میشود و در این صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده یا  
 پس قطع نماز در این وقت که مشخص شد و وقت داخل شده متعین است  
 اگر چه ظاهراً نبوده باشد که قبل از تمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر آنست  
 که کل اجزاء صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن  
 در وقت لازم است **مطلب** چهارم راجع و افضل در نماز است که بعد از دخول  
 وقت آن تحصیل شود و در این زمان نماز مکرر در واقع چند رکعتی است و آنست  
 از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تحصیل است اول نماز و بعضی است  
 اولی در حق نافله که آنست که بعد از آنکه نماز تاخیر نماید و همچنین نماز صحیح  
 افضل آنست که بعد از آنکه آنست که نافله تاخیر نماید هرگاه نافله را مقدم بر

در وقت نماز  
 در وقت نماز

ایشان نموده باشد و در نماز عشاء است و تاخیر آنست تا زمان هر چه مغرب  
 شود سه نماز مغرب و عشاء است در حق کسی که خوف بفرات نموده  
 از غروب کعبه نماید و فرات بوسیله نماز چهار رکعتی در حق این شخص  
 آنست که تاخیر در ادای مغرب و عشاء نماید تا برسد به شهر چهار نماز  
 نماز است چهار حصول علم بدخول وقت آن در مقام کسی که کفای بمطالع در وقت  
 وقت جایز بوده باشد یعنی تاخیر مستحاضر با استحاضه بیشتر است نماز ظهر  
 و مغرب مطلقاً حیاتی نیست و مستحب است تاخیر نماید هر یک از صلوة  
 در آخر وقت فضیلت آنها با انتظار تقارن میان ظهر و عصر یا عصر و بعد  
 و همچنین جمع و این مغرب و عشاء بصل و تأخیر با ایشان هر دو در وقت  
 فضیلت یا تاخیر نماید بجهت ترتیب و انتظار تقارن با رعایت ایشان صلوة  
 و اوقات فضیلت آنها پس تاخیر میان نماز ظهر یا تاخیر که بعد از  
 ایشان بصل و نماز ظهر یا تاخیر بصل یا تاخیر شود و ایشان نماز عصر  
 بعد از آن بلا فصل نمایند و تاخیر نماید نماز مغرب یا بصل که بعد از فصل  
 و ایشان نماز مغرب و زوال هر دو مغرب شود و بعد از آن بلا فصل ایشان نماز  
 عشاء نمایند ششم آنست که تاخیر در وقت است یعنی کسی که تاخیر نماید  
 بجهت عدم آنکه موجب بتمتع میشود و در صورتیکه این عمل موجب آنست که تاخیر نماید  
 از اول وقت راجع است بلکه احتیاط در تاخیر است تا حین وقت آن وقت آن







تکرمه در وقت مختص نماز است بوده باشد مثل اینکه شروع نماز عصر یا نماز عشا در آخر وقت شود یا بعد از آنکه وقت نماز ظهر یا مغرب باشد در اثناء نماز یا بعد از آنکه نماز ظهر یا نماز مغرب است یا نه و در این صورت چه اشکال عدل ظاهر نیست زیرا که است همان نماز مختص آنکه بعد از عشا است یا تمام نماز بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آنست که وقت شروع نماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت آنکه تحقیق حال وقت مختص نماز لاحق بوده و این قسم اگر صحیحی است که اگر عدل نماز سابق نماید و تمام کند و ممکن از آنکه یک رکعت از نماز لاحق در وقت مختص بخارند و با عدول نماز نیست و اگر چنین بوده باشد یعنی بعد از عدول نماز سابق و تمام نماز مشترک یک رکعت از نماز لاحق را در وقت ایشان نمودن ظالی از اشکال نیست لکن باز ظاهر این است که عدول نتواند نمود یعنی نماز لاحق منکوره شد و قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم باز مقام دوم آنست که ظهور باشد اعتقاد عدل نماز لاحق از نماز بوده باشد احتمالات سابقه برقرار باشد و در این مقام خلاصه مقتضای اینست که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص نماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص نماز لاحق خواهد بود و در جمیع نظام نماز شروع در نماز لاحق یا مشاغل است باز نماز فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدده خواهد بود آنست که وقت فراغ از نماز لاحق مختص بوده باشد

و در این

و همچنین زمان شروع و پایان وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد عاده آن بعد از اتمام نماز سابق لازم بوده باشد پس عدول در این مقام مختص خواهد بود و قسم آنست که زمان فراغ مخالف نماز سابق است یا در وقت که زمان شروع نماز لاحق اگر مختص زمان سابق است لکن نماز فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این نماز باطل بوده باشد پس عاده این نماز بعد از اتمام نماز سابق لازم خواهد بود و قسم آنست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد باز نماز شروع در آن باین نحو که نماز فراغ از آن و زمان شروع بان هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر عدول ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و عاده آن واجب بوده باشد پس این میان میتوان منتهی نماز سابق بقضای چهار رکعت است که زمان شروع نماز لاحق از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و در زمان فراغ مختص نماز لاحق بوده باشد پس اینست که نماز فراغ موافق بوده باشد باز نماز شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص نماز لاحق بوده باشد در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است ایشان نماید نماز سابق لکن در این وقت نماز سابق قضا خواهد بود پس ایشان میتوان از این نیست قضا پس از آنچه خواهد

مقابل  
است

مشخص است که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ ثابت نیست خواه در نماز یا در عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف و در صورت مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت اخیر احتمال احدی نماید قضا بوده باشد و یکی از آنکه یا هر دو قضا بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی چنانچه تصور در دو قضا ممکن است و در دو رکعتی نیز ممکن است و همچنین در مختلفین نیز جواز عدول مختص خواهد بود زیرا که متذکر تحقیق حال شود در اثناء نماز و این اتم از این است که هر دو نماز از این بوده باشد چنانچه رکعت در این بوده یا هر دو قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی که معدول نه از آن بوده باشد و معدول الیه قضا و در صورتی که اگر ممکن است لکن ظالی از اشکال نیست و عدول در صورتی که معدول نه و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد ثابت است و اما اینکه فارغ نشده است اگر چه قبل از نصف رکعت بوده باشد که بان اتفاقا رخ نماید و همچنین است در صورتی که معدول نه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات معدول الیه زیاد تر بوده باشد از رکعات معدول نه مثل اینکه معدول نه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر یا نماز ظهر یا رکعات عدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب تنگ کی در این نیست که حکم بخوان

عدول

عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از فراغ از این و از آن دو رکعت اخیر مساوی بر چهار رکعت خواهد بود و مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه بیشتر نیست که محل عدول ثابت میشود و محل در دو رکعت رکعت ناظر و در صورت مفروضه کلی میگردان مقام است این است که آیا قرات محل عدول و قرات بر نماز قراتی است نسبت به عدول الیه یا مطلق زیرا قراتی است مختار و نه غیر قراتی است با این میان همین که در صورت مفروضه ایشان در دو رکعت چهارم دیگر عدول نمی تواند نمود اگر چه شروع بقرائت یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض نیز بر هرگاه متذکر تحقیق حال شد بعد از آنکه ایشان تسبیح رکعت چهارم نماز عشا را تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز ایشان بنماز مغرب نباید یا آنچه مذکور شد معلوم شد که محل عدول چنانچه بعد از فراغ از نماز ثابت نیست همچنین است در اثناء عمل هرگاه تجاوز از محل عدول و همچنین تحقیق شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول نه و معدول الیه در قرات در هر وجه و اختلاف مانع از عدول نیست و در ظاهر است عدول ایشان مغرب نماز عصر و نماز ظهر نماز صبح و هكذا فصل چهارم در بیان قیلاست بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعیکه لازم است استقبال بجا ایشان در حالت نماز و لازم است که باینکه انسان از جاییان

و القبله

بلند







انقل از عرض که بود و بات و مکشال بد و ماله است قبل از نقطه شمال الی اخره  
یونیه که بود و اما متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبل خواهد بود و چنانچه کسی  
در این متوجه نقطه شمال شد متوجه قبل خواهد بود و اگر بد و متوجه قبل بود  
مهم است استخراج خط نصف النهار از این طریق است که بد و استخراج است قبل  
بلکه محتاج است به این که بدان از این است که در هر یک طول و عرض بلد را که در  
بات مثل اصفهان است که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل و هفت دقیقه است و عرض  
آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول آن هشتاد و هفت درجه است  
و عرض آن بیست و یک درجه و چهل و هفت دقیقه است و اما استخراج است قبل و این  
است که بعد از استخراج خط نصف النهار و تعیین ظاهر و مذکور بهیچ وجه  
قسم و شرق از هر یک از نقطه جنوب و شمال الی انوار بقدر زیاد و طول  
از طول که که عبارت از قدر در که می بود باشد و این عرض خط مغرب  
وصل نماید تا این در موضع خط است و از هر یک از نقطه شرق و غرب  
بنشان از جانب جنوب بقدر زیاد و عرض بلد از عرض مک که در فرض مذکور است  
از پاره دیگر بوده باشد که هر یک را بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند و خط  
متوجه به شرق از خط تقاطع بکشد و از خط اول که که در فصل مابین الطول  
بعد از آن که که در خطی خارج میشود بحال تقاطع این دو خط از خط خط  
است قبل خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد از بلد و باشد از طول

و عرض مکه در این حالت مکه نما از شرق بلد و شود و بر این طرف جهت استخراج از قبل معلوم  
این است که شرق بلد شود از نقطه جنوب و شمال بجانب شرق بقدر عرض بلد  
مکه از طول بلد و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و هم چنین از نقطه  
مغرب شرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و ما بین موضعین  
بخط مستقیم وصل نمایند و شخص است این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد  
از آن که دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط است و قبل خواهد  
بود و اگر فرض شود که طول بلد اگر کم بوده باشد از طول مکه و عرض آن از عرض  
مکه و دایره صورت شده بدی شود از نقطه جنوب و شمال از محیط دایره بجانب  
مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود ما بین موضعین بخط  
مستقیم و هم چنین از نقطه مغرب شرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه  
از عرض بلد و ما بین نقطهین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط با هم  
تقاطع خواهند نمود بعد از آن امر که دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع  
خطین این خط خط است و قبل خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اگر کم باشد  
از طول مکه و عرض آن از عرض مکه و دایره صورت شده شرق و جنوب بلد خواهد بود  
طریقه استخراج قبل است که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول  
مکه از طول بلد شده شود از محیط دایره بجانب شرق و ما بین دو نقطه بمحل  
مستقیم وصل شود و از نقطه شرق و مغرب شرق شده شود از محیط دایره بجانب

جنوب بقدر تفاوت عرض بلدان عرض مکه و مابین موضعین واصل شود خط  
دو خط با هم تقاطع یابند و از مرکز دایره خطی استخراج بشود مجموع تقاطع  
خطین از این خط خط است قبله خواهد بود آنچه مذکور شد کیفیت استخراج است  
قبله در شرق قسم از اقسام ثمانية مذکور و مشخص شود دو قسم دیگر باقی بماند  
و یکتر آنست که بلد مساوی بوده باشد یا مکه در عرض یک طول بلد اکثر بوده باشد  
از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض یک طول بلد اقل بوده باشد از طول  
دربار دو قسم اگر توهم شده که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه  
مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله  
لکن چنین نیست چنان در دو طرف اصح بود مگر یکی بود که باطل اول سمت  
بلد منطبق بوده باشد یا باطل اول سمت مکه و این محال است چه غایب باشد  
مابین دو دایره عظیمه متقاطع دو دو نقطه است و اگر دایره اول سمت بلد  
منطبق می بود با دایره اول سمت مکه لازم می آمد که غایب باشد مابین دو دایره  
عظیمه متقاطع بوده باشد و هذا خلاف توضیح مطلب این است که گفته شود که  
دایره اول سمت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید با معدل الثماني بعد از آن  
شروع مینماید بقاعدا تا آنکه رسید به سمت راست در آنجا غایت بقاعدا مکه  
این دو دایره متقاطع است بعد از آن شروع مینماید بقاعدا تا آنکه در نقطه  
مغرب با هم تقاطع یابند و چونکه عرض این است که بلد یا مکه مساوی عرض

و باشد و مختلفه در طول لکن طول اکثر است از طول کم که در این وقت لا محاله  
دایره اول سموت بلند و سمت راست بلند قایت بیاید و ما بین آن دو دایره  
معدل النهار است بعد از هر دو سمت راست بلند شروع میشود بقیامید بقیامید  
پس قطعه امری که در سمت راست است بلکه سمت راست که واقع میشود در  
جانب شمال از غرب بلند پس نقطه مغرب سمت قبله بخوابد بود بلکه نقطه  
سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعد از آن سمت آخری  
نظایر آنکه مغرب عرض این است که بلند یا کم مساوی در عرض مییابند بنا  
بر این پس بعد سمت راست بلند از معدل النهار مثل بعد سمت راست که بلند  
بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دایره اول سموت بلند و دایره  
سمت راست که لازم میآید در دایره عمیده متقاطعه نماید بیاید یا  
افهم و دیگر از نقطه یوه باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بود  
باشد از طول آنکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت که  
طول بلد اقل بوده باشد از طول آنکه معتدل نقطه سمت قبله نقطه مشرق  
می توانند شد قطعه بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی  
بماند و همچو مذکور شد توضیح مطلب این است که دایره اول سمت بلند  
و این صورت که در تمام او باشد از نقطه مغرب بلند و در اینجا با مساوات  
النهار تقاضی میکند و بعد میباید از تقاضای سمت راست بلند در اینجا که



ربع در است غایت تمام این دایره است تا دایره معدل النهار و بعد  
 شروع نماید بقدر نظر باینکه فرض این است که بلد با مکه مساوی  
 در عرض است پس لا محاله می تواند بود که جهت دایره مکه بلکه سمت  
 دایره مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت  
 قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود و نقطه مشرق بلد و هو المطلوب  
**نکته** دیگر از طریق که بان تشخیص سمت قبله میشود آنست که ملاخط  
 ظل شمس شود و چون مروج شمس سمت دایره مکه و ظل شمس در آن وقت  
 خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی آنست که  
 گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه را ما الله تعالی عز و جل فرمایند  
 بلد و وجه و جهل و قبله می باشد و خط میل منطقه البروج از معدل النهار  
 که قبله از آن میل کلی می نمایند جهت چهار وجهی نیست پس لا محاله  
 شمس در وقتی که بوده باشد در جزی از اقسام منطقه البروج که بعد از آن  
 معدل ساری عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صبح یا در وقت عصر  
 مروج خواهد بود سمت دایره مکه را در جزی از منطقه البروج که بعد از آن معدل  
 نیست و یک وجه و جهل و قبله است بنا بر این تصریح فرموده بان محقق طوسی  
 قایل الله تعالی و در مشرق در جهل است و جهت سمت در جزی از اقسام  
 دایره مکه شمس حاصل خواهد بود و در ثانی مابین و مرجع در اطلال و بیکه

نکته  
 دیگر از طریق  
 که بان تشخیص  
 سمت قبله میشود

نس

شمس در احدی این است در حق اغلب ناس تفاوت است و اما آنچه اصل آنست  
 شمس در آن جهت است دایره مکه مروج نیست پس این طریق است  
 که تفاوت مابین طول این که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد  
 ملاخط شود پس اگر طول مکه اگر بوده باشد از طول بلدان زیادتر  
 حساب شود با آنکه با آنکه درجه یک ساعت وضع نموده و بانای هر چه  
 چهار دقیقه از وقت ملاخط ارتفاع شمس بوده همان قدر که بانای  
 زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس نصف النهار بلند برسد آنوقت  
 شمس در نصف النهار مکه و جهت دایره مکه خواهد بود و ظل شمس  
 و بان حالت سمت قبله می باشد مثلاً هرگاه فرض شود در بلدی که  
 نصف النهار از آن بلد در جزی وصول شمس بدرجه چهار تا مندرج اول شمس  
 نیم بوده باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر درجه بوده باشد  
 در این وقت تعیین ارتفاع شمس با خط لایحه می نمایند تا در درجه مانده  
 نصف النهار بلند برسد آن وقت مشخص میشود که شمس در این نصف  
 النهار مکه در همین ظل شمس در این وقت سمت قبله می باشد و هرگاه  
 فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل اینکه فرض شود  
 طول مکه اقل از طول بلد هفت درجه و نیم در این وقت بعد از آنکه شمس  
 بلند برسد نصف النهار بلند برسد بقدر نیم ساعت تا مقل نموده از وقت

شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله  
 می باشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است جهتدار در  
 تشخیص آن از راهی که مذکور شد یا از غیر آن و لکن در بلاد مسلمانان  
 بخارج صلیون و مقابر ایشان می توان نمود مگر در صورتیکه علم یا منطقه  
 داشته باشد بخلاف آن در هر یک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد  
 نمیتوان نمود بلکه لازم است جهتدار در تشخیص قبله تا منجر به علم یا منطقه  
 شود بلکه در صورتی که جهتدار است جهل سمت قبله می نماید یا معلوم  
 باشد یا مطلقاً نتوان اعتماد نمود و در صورت انشعاب منطقه و عدم  
 تکیه از آن درجه معتبره اگر جمیع جهات در نظر مکلان مساوی بود  
 باشد لازم است ایشان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده  
 باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است ایشان سه  
 نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتضای نماید در  
 نماز در دو سمت و قول بجزان اقتضای نماز واحد هر سه می که خواهد  
 یا با جمیع بقعه ضعیفات و اشکالی در این نیست لکن سزاوارتر آنست  
 که در این مقام تنبیه شود و چند امر اول آنست که ایشان چهار نماز  
 مثلاً در چهار سمت در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر است مثلاً  
 نماز صبح و نماز عصر و نماز ظهر و نماز عصر و نماز عصر و نماز عصر

در این صورت ایلاً لازم است اول چهار نماز ظهر و نماز عصر و نماز عصر و نماز عصر  
 نماید بعد از آن ایشان چهار نماز عصر و چهار سمت نماید یا ایشان  
 بنماز عصر در هر جهت می نماید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت  
 بوده باشد یا بنماز است بصریحی که خواهد ایشان نماید ظاهر اول آنست  
 پس اول ایشان چهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از  
 چهار نماز ظهر در چهار سمت ایشان چهار نماز عصر در چهار سمت  
 نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن جهت که اول فرمود  
 بنماز ظهر نموده بود بلکه چهار نماز ایشان بنماز عصر در اول و بعد در  
 جهت که ایشان نموده است نماز ظهر چهارم را دویم بهتر است در صورتی  
 که ایشان چهار نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو  
 خط مستقیم اخراج نماید یعنی که زاویه مابین هر دو خط مساوی بوده  
 باشد و هم و عبارت آخری اقرب بهم عقوام اخراج مابین هر دو خط  
 با هم مساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع چهار قسم میشود  
 هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم خط قرار دهد و نماز کند سیم  
 آنست آنچه مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سوخته  
 اما در حالت خنثی وقت اقتضای نماید بنماز چهار نماز نماید پس هرگاه  
 وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقتضای همان یک می نماید و بعد از آن



و در تعیین جهت در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید  
 لازم است دو نماز و هر کس چهار رکعت واجب است در حق تخییر در آخر قبله  
 تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماز از وقت مقدار یک رکعت کفایت نمائد یا  
 شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جایز بوده باشد و اول  
 وقت است تعالی نماز نماید و خصوصاً در صورتیکه عالم بوده باشد  
 باستمرار تخییر تا آخر وقت بلی و در نسبت کسی که لازم بوده باشد  
 تاخیر در نماز در صورت علم بر منع مانع و در آخر وقت بخیم است هرگاه  
 مقدار چهار نماز از اول نعال مثلاً مستحق بود بر تخییر قبله بعد از آن  
 مستحب بعضی نماز بر مسقط تکلیف شد مثلاً یک ضعیف بطایفه شد  
 بعد از آن نفع عند خطای این نسبت با باقی است بر وصف تخییر را نه  
 اگر باقی است لازم است در مقام نضای نماز یا حالت اوله را پس نماز  
 اتیان چهار نماز قضای نماید قضای نماز عصر با لازم نیست بلکه ممکن  
 کمی ذخیره نماید و چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که باخیر  
 در وقت نماز تا رفع تخییر شود اگر چه بنا بر قول بمضایقه بوده باشد نظر  
 باینکه شمول اوله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تخییر باقی  
 نبوده باشد و چون وقت آنشکلی در این نسبت که چهار نماز ظاهر قضای  
 چهار رکعت واجب نیست بلکه با این نسبت و هم چنین ظاهر این است که

بجای

بی اشکال اتیان چهار نماز قضای و در وقت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه  
 جایز بوده باشد پس اگر چهار رکعت نماز ظهر می تواند بود لکن کلام در این  
 ایام و این صورت که مقدار شش رکعت نماز از اول نعال مستحق شد  
 بعد از آن عند مسقط تکلیف طاری شد یا قضای نماز عصر بر این شخص  
 لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خلطی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست  
 که قضای نماز عصر و چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود  
 هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلاً مستحق بود بعد از آن عند مسقط  
 تکلیف طاری شود حکم بر وجوب قضای نماز عصر بازمیکن نبوده باشد و هم چنین  
 حکم بر وجوب قضای نماز ظهر میکن نبوده باشد در صورتیکه مستحق نباشد  
 باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عند مسقط تکلیف طاری  
 شود معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تخییر در امر قبله و اوله  
 متحقق نبوده باشد اما اگر چنین نبوده باشد شخص است مقدار قضای  
 چهار رکعت یا شش رکعت یا قضای نماز یک رکعت طهارت نماید  
 کفایت میکند و حکم بر وجوب قضای اگر چه ملزمین تحقیق تخییر و عرض عند  
 مسقط تکلیف مقدار یک رکعت یا چهار نماز بلکه یک نماز کند متعلق باشد  
 ششم آنچه مذکور شد حکم لازم قضای عدم لزوم است با اضافه بر اول  
 وقت و اما آخر وقت باین معنی که عند مسقط تکلیف رفع شد و از وقت

کاین سمت قبل است از وقت شروع نماز نماید و در تخییر چون این معنی ممکن  
 نبوده شارع چهار نماز را واجب نموده و بنا بر این مقتضای در هیچیک از  
 چهار رکعت نیست تا در این بوده باشد کاین نماز یا قبل است بلی بعد از  
 اتیان چهار نماز مستحق میشود که یک نماز واجب قبله بوده پس است نال  
 در حق کاتب یکبار و در وجه تحقیق میشود یا باینکه قبل از نماز عالم بوده  
 باشد کاین سمت مستقبل است و شروع نماز نماید بهمان سمت یا آنکه نداند  
 لکن چهار نماز مثلاً بهیول آورد و در نماز غیر هیچیک مستحق نیست بر حکم  
 محمول است مثلاً که نیست پس او عاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود  
 و اما هرگاه رفع تخییر در انشای نماز نباشد پس هرگاه مستحق شد که نماز بخواند  
 سمت قبل است قطع آن لازم است و اگر سمت قبله بوده باشد اگر چه استسقاء  
 صحت مقتضی حکم با تمام است لکن مقتضی لا صلوة الا الى قبله نظر بانچه  
 مذکور شد تا حکم بارفم قطع است بجهت آنکه لفظ صلوة اسم است از برای  
 افعال مفتوحه بکبر و مختصه بتسبیح و امثال این مصحوب از حدیث مرفوع  
 باین است که وقت شروع نماز معتقدین بوده باشد که این صلوة بسوی قبله  
 و مفرض نیز چنین است مشتمل آن اسم این حکم مذکور شد یعنی اتیان چهار  
 نماز چهار سمت یا با محصل است بنماز و بوجه با تمام است ممکن است تفصیل باین  
 مقام باین نحو نماز است بر ظاهر این است که اگر کسی یک نماز هر چه میگوید

باقی نماز نباشد و مقدار یک رکعت یا چهار نماز نماید یا طهارت ظاهر این  
 که این مقدار وقت مختص نماز عصر بوده باشد چنانچه در حق تخییر قبله  
 از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص نماز ظهر است همین مقدار از آخر  
 وقت مختص نماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب  
 نخواهد بود بر عنوان اوله و در وجه بوقضاء و هرگاه بمقدار پنج نماز از  
 آخر وقت در یک نماز یا جاست یک نماز ظهر هر چه میگوید خواهد و چهار  
 نماز عصر چهار سمت و هم چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز در یک  
 نماز در نماز ظهر و اوله بدو سمت و سه نماز ظهر و در آخر سمت اتیان  
 مینماید و در جمیع چهار نماز عصر چهار سمت هفتم هرگاه تخییر در وقت باشد  
 بنماز شد بمقدار یک چهار نماز نماید چهار سمت مثلاً بعد از آنکه یک نماز  
 رفع تخییر او شد خطای این نسبت یکماری که قبل از نعال تخییر از او صادر  
 شد یا سمت قبله بوده یا مخالف آن اگر خلاف قبله بود بی اشکال کفایت نماز  
 می تواند نمود بلکه لازم است اتیان یک نماز سمت قبله نماید و اگر آن نماز  
 اتفاقاً سمت قبله بوده باشد و چهار از اجترائی بان اشکال است اگر چه ظاهر  
 آن نماز است تا با احوال آن سمت قبله بلکه در نسبت که واجب بوده باشد  
 بجهت آنکه بر کفایت لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد و  
 امثال در صورتی مستحق است که قبل از اخذ صلوة معتقدین نبوده باشد

سرا







و مغرب یعنی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عبادات پس  
هرگاه کسی عمل نماز بخیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جز با  
اعاده نماز با قصد ایان معین است پس جاهل نیز مثل اولست و اما ناسی  
مناسب این است اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آن وقت  
تفسیر شود حکم آن میگوید چه مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد  
اول آنست که مراد ناسی حکم بوده باشد و دوم ناسی موضوع و مراد از ناسی  
حکم آنست که اول بیان است که در نماز واجب است استقبال قبله لکن  
این مطلب از امور ثانویه و مراد از ناسی موضوع آنست که اولاحت  
قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز را بجهت دیگر نمود با اعتقاد  
اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی حکم  
پس این دو قسم میشود یکی آنست که در نسیان مقصود است یعنی منشا  
نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده و دوم آنست که چیزی است  
اقلا ظاهر این است که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة او محکم بطلان  
اگرچه واقع شده باشد مابین مشرق و مغرب بلکه حکم محقق صلوة او  
مشکل است اگرچه واقع شده باشد نسبت قبله نظر باینکه اشتغال بقوله  
تعالی و حیث ما کنتم فقولوا و بوجه حکم شرط با جهل بلزوم استقبال کن  
نیت حکم در نماز این چنین بوده باشد و جز آن از آنچه مذکور شد مختص

بیان

بیشتر و تفاوتی که هست آنست که در اول بجهت نسیان اثر است بخلاف  
ثان و اما ناسی موضوع پس ظاهر این است حکم این حکم کسی است که  
خط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او بین مابین مینا و  
بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بغیر این یا یا را بوده باشد باطل  
قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه در نیت که گفته شود تلاوة  
لازم بوده باشد اگرچه مشکوک شود بحقیقت حال در خارج وقت پس اجاده  
صلوة در وقت و قصد ایان در خارج وقت لازم خواهد بود و این صورت  
که مشکوک شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه مذکور داشت  
نماز بوده باشد پس اگر مابین مینا و مینا بوده باشد نماز او صحیح لازم آ  
میل نماید نسبت قبله و اگر بغیر این یا یا را با خلاف جهت قبله بوده یا  
نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است **سوم آنست که علم**  
**بجهت قبله** یا امکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه از جهت  
اعتقاد بظن حق و آن نزد و طریقه نظریه مختلف است مثل مشاهده محاروب  
مسلمین یا معنای ایشان لکن در شهرها یا قریه کبیره یا مکه مطهره و اما  
قریه که چند نفر بوده باشند استفاده ظن از محاروب مسجد یک در چنین  
قریه بوده باشد مشکل است و اما اندک مسلمانین پس اگر مناجای شعبان  
بوده باشد عقید مظنه هست و اعتقاد میتوان نمود و اما اگر اهل شهر

معامله

بوده باشد و مشکل است نظر باینکه شرط نیت است استقبال قبله را در دفع  
و دفع بغیر قبله را نیز بخیر نیت یا بد نیت لا مرجع در تشخیص سمت قبله  
توابع همیشه است چنانچه مذکور شد و بنای محاروب و مقابر در بلاد  
بی نامی هستند بان قول عده بوده باشد و همچنین ظاهر اینست که کل اخیر  
فقهاء قدس الله تعالی اوصافهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نیست  
هر بلاد مختلفه هستند و بعضی عده بیشتر و بعضی علامت مذکوره  
در کلمات فقهاء مذکور در اخبار و افاده ائمه اطهار علیهم السلام نیست  
بجهت آنکه تصور و ادراک اهل عصمت در میان قبله چندان است  
مدلول جمله از آن احادیث آنست که امتدادی که متوسط است مابین مشرق  
و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا از اجماع باین  
نمی توانست بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق مکن نیست بلکه اجماع  
بر خلاف این منعقد است پس این اخبار لا محاله محمول است در صورت  
اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بان نموده باین معنی که  
با اعتقاد اینکه سمت قبله ای باشد در حال نماز متوجه بان سمت شد  
بعد از اعتقاد او مشکوک شد در آنوقت مقتضای این اخبار این است  
اگر نماز مابین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا  
فلا یس لمزاد این اخبار این خواهد بود که مابین مشرق و مغرب قبله است

در کتب فقهیه  
مذکور است که  
در کتب فقهیه  
مذکور است که  
در کتب فقهیه  
مذکور است که

در

در

در کتب فقهیه  
مذکور است که  
در کتب فقهیه  
مذکور است که

در کتب فقهیه مذکور است که در خط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در  
باب تشخیص قبله حدیث موثق که محمد بن مسلم از مخیر الاقبال و الاثبات  
جناب حضرت امام محمد باقر یا از کاتب لا سرار و الاثبات جناب امام  
جعفر صادق فرموده روایت نموده و گفته که من سؤال کردم از اهل امام حسین  
علیهم السلام از قبله در جواب فرمودند جدی زاریست سرچرخ قرار  
دهن و نماز کن و بعد از آنکه از محمد بن مسلم مرده باشد از اهل کوفه می باشد  
لذا حمل میشود بر اینکه مراد معصوم بیان قبله عراق است و مراد از قضا  
اگر پشت سر حقیق است که عبارت از آخری مابین کعبین بوده باشد و مخالف  
با اخیر فقهاء ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی زاری  
خلف منکب امین قرار بدهند و اگر مراد اعراض از این معنی است شاملا بر  
سکته خواهد بود یا بصورتی است که فقهاء ذکر فرموده اند باز مخالف  
خواهد بود یا آنچه در بیان قبله عراق ذکر فرموده اند و حدیث دیگر  
حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام باین نحو می باشد که بسم الله الرحمن الرحیم حضرت عرض کرد که من  
میروم سفر و قبله را نمیدانم در وقت حضرت در جواب فرمودند ایامیست  
ستاره را که از اهل کوفه می بینید گفتند بل فرمودند آن ستاره را بر زمین  
خود قرار بده و هرگاه در راه مکه نباشی بگردان آن ستاره در میان

در



در کتب خود یعنی علامت قبله در راه مکه این است که جدی را مابین کعبه  
 حرم قرار بدی و در سفر دیگر این است که جدی را مابین حرم قرار بدی  
 و این شخص راوی معلوم نیست که چه بوده و از اهل کدام بلد بوده  
 با وجود این منطق بنویسد باقی فقهائو فکر فرمودند در بیان علقه  
 قبله بل بعد از رجوع بقواعد همیشه ظاهر میشود که سفر این شخص نامطلوب  
 ظاهر و بدی بوده که عرض آن بلد را بدیده باشد بر عرض مکه و بلبل  
 و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه قبل از آن بلد نزدیک بنقطه  
 مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار  
 دادن جدی را بجانب یمن و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر این حدیث که  
 و بالتیم هم بهتدون که در سوره نحل است و آورده شده چنانچه عیال بنی  
 نموده از قادیان باب معرفت و یمن جنب حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 که آن حضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود  
 که از آن خیمه را به پیشتر جدی است بجهت آنکه آن ستاره ایت که از  
 مکان خود را بل نشود و بر آنست بنا و قبله و بان ستاره راه می آیند  
 اهل هر بحر و امر و عدم انطباق مصنون این حدیث باقی فقهائو فکر  
 فرموده اند اظهر است و حدیث دیگری قاصد شده در بیان قبله اظهر الیه  
 مذکور شد بدین ایم پس جمع در آنچه فقهائو ذکر فرموده اند بسیار بدقت

مهر

هیئت بود باشد لکن امضا فاین است انطباق با آنچه ذکر فرموده اند در  
 بیان قبله و ملاقات آن بقواعد همیشه بنظر محال است که از این جهت  
 هر اقلیمی چه باید متوجه شوند بدی و یکی از آن که از برای اهل  
 آن اقلیم هست پس اهل عراق را نام است متوجه شوند بدی و یکی از آن  
 فان یکی است که در آن بحر الاسود منصوب است و بعضی این ایراد  
 نموده اند که لازم می آید بنا بر این قبله عراق نقطه مغرب بوده باشد  
 نه مابین جنوب و مغرب بیان علامه هم مقتضی این است که گفته شود  
 جهت بنای کعبه جنوبی که مستطیل است بنا بر این هرگاه فرض  
 شود خط مستقیم اخراج شود از رکعی که در آن منصوب است بحر  
 الاسود برکن مغرب لا محاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو مثلث  
 یکضلعی احد مثلثین محصور است مابین رکن حجر و رکن میان و ضلع  
 دیگر از این مثلث محصور است مابین رکن میان و رکن مغرب و ضلع  
 از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این  
 محصور است مابین رکن شامی و رکن مغرب و ضلع مشترک مابین هر دو  
 مثلث ضلعی است که محصور است مابین رکن حجر و رکن مغرب که در  
 هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی مواجر طرف این ضلع شد از  
 جانب حجر الاسود لا محاله مواجر طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس

امش

کسیکه مواجر رکن حجر الاسود بوده باشد که سطح رکن عراقی است که اهل عراق  
 مواجر رکن مغرب خواهد بود پس مواجر نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نظر  
 است قبله و متوسط مابین نقطه جنوب و نقطه مغرب خواهد بود بلکه از این  
 نقطه مغرب می باشد یا متوسط مابین نقطه مغرب و نقطه شمال مغرب  
 حکم باینکه عراقی را باید متوجه رکنی نشوند که در آن مضبوط بحر الاسود  
 حجب نخواهد بود این است قلیه آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملاقات  
 و این مطلب که چنان است که مذکور شد لکن جمع مابین این و میان آنچه  
 فرموده اند که از جمله علامت قبله اهل عراق است که مشرق را بجانب  
 یسار و مغرب را بجانب یمن قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت اذعان  
 عکس را خواهند نمود و نظر باینکه متخصل است کسیکه بخادی نقطه مغرب  
 ایستد لازم این است که نقطه مشرق در خط افق واقع شود پس قطع این  
 قسم از توجیه رکن عراقی را مدققان نخواهند بود بلکه لازم است تصور این نوع  
 شود که جمع مابین هر دو شده باشد هم توجیه رکن حجر و هم قرار دادن مشرق را  
 بجانب یسار و مغرب را بجانب یمن و اگر رکن مغرب بخادی نقطه مغرب بوده  
 باشد لازم است که حجر بخادی یا نقطه مشرق بوده باشد پس بنا بر این در  
 صورتی که کسی مغرب را بجانب یمن قرار داد حقیقت مشرق را در بجانب یسار  
 لازم است که بخادی رکن شامی و رکن میان باشد بلکه بخادی رکن میان و رکن

امش

و رکن میان بخادی رکن میان و رکن شامی و مقام حضرت امیر المومنین و بخادی مستطیل  
 و رکن میان و رکن شامی باشد لکن ظاهر بخوبی که مشاهده شد رکن حجر بخادی باشد  
 نیست بلکه بخادی باشد یا شرقی یا غربی رکن حجر و یاب است که تغییر از آن معلوم  
 میشود پس رکن مغرب بخادی یا مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه بخادی یا مغرب اعتدال  
 قبل از اعتدال رکن مغرب خواهد بود پس باقی فقهائو مدعیان این باب هر چه مشرق را  
 بجانب یسار حقیقت بخادی است متحقق است مابین این شخص و حجرتی از خانه که متوسطه  
 باشد مابین رکن شامی و مقام حضرت امیر المومنین لکن هر چه از خانه که از رکن بوده باشد رکن شامی  
 از رکن که باقی رکن شد بلکه کاهست محاذات یمن رکن شامی میشود و اگر قبل از این  
 باشد چنانچه ظاهر این است که این مراد بوده باشد بدی و این را باید که مغرب را بجانب یمن  
 باشد و مشرق را بجانب یسار باشد که مذکور شد چنانچه عرض شد پیشتر است  
 انقضی که طولی که در آن بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت باقی فقهائو  
 در زیاد و طول کاهست محاذات یمن این شخص و یمن را بدی و کاهست محاذات  
 مابین و عرض را بدی و کاهست محاذات مابین این و رکن میشود که در این باب  
 و رکن حجر است که کاهست محاذات یمن که میشود و لکن در این باب مذکور شد و لکن  
 بر این حکم چنانچه بنا بر این شکل باشد که مراد از این است که حکم چنانچه مراد شد و لکن  
 انقضی بر حکم باینکه اهل عراق را باید متوجه رکن عراقی شوند و از رکنی است که حجر در  
 منصوب است با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمن قرار

امش











باشد و اما اگر کسی نیت داشته باشد چنانچه گوشت نداشته باشد  
مثل شیش و کت و غیره و مکمل نیت و عدم نیت و اجتناب و هم چنین  
در کتب و خصوصاً مثل موم و کحل و سایر اینها در جیب بوده نماز کند و در جیب  
تخلان نماز نخواهد بود و از این باب است آنچه در جیب است اجتناب از آن نیز لازم  
نیت و اما در مثل حیوانی که نفس ساقط ندارد لکن صاحب گوشت باشد  
مثل بعضی اقسام ماهی که کول نیست پس در نیت که اجتناب از آن جایز  
آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوانی که صاحب نفس ساقط  
نیت صدق است اما حیوانی که صدق پس مستغفار میشود از حدیث  
صحیح و اما اینکه صاحب نفس ساقط نیت پس ظاهر است از مشاهدات و اگر  
ظاهر این است که اجتناب از آن جایز آن در حال صلوٰه لازم نباشد و سبب  
آن را بدینکه در وقت نماز باشد بلکه ممکن است ادعای استعفاء در سبب  
بیشود و عدم اجتناب از آن و اما چنین بگویم مشتمل بوده باشد بقدر  
بوده باشد و اما اینان که از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم بود که  
جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده لکن جز لب اس بوده باشد در این دو صورت  
ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد و اما مثل شتران که سبک است یا اجزا  
مصلی حیوان باشد و مشتمل بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیر  
ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است

استغفار

استخوانی که در دهن بوده باشد و اما این بیکر از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول  
اللحم بلکه اگر چه اجزاء این بوده باشد که از جنس العین بوده باشد باز اجتناب  
از آن در احوال نماز لازم نیست و ظاهر این است و حواله اجتناب از اجزای حیوان  
غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد با اینکه حرمت کل لحم و بالخصوص بوده  
باشد بلکه ثابت است که حرمت کل لحم و بالخصوص بوده باشد مثل حیوانی که  
تغذیه با لبنه سبحانه و طوره ایشان بوده باشد یا حلال بوده باشد و غیرها  
پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانی که کل گوشتان حرام بوده باشد ثابت است  
در جمیع حیوانی که حرمت کل لحم آنها ثابت بوده باشد مگر سرچراغ و دل  
خواست که اجتناب از آن بیکر ماکول اللحم بوده باشد لازم نیست با اتفاق  
فقهاء و همچنین است جلادان لکن بنا بر مشهور و اقوال مجمل اجتناب از آن  
و موقوف است بر نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره  
محل اشکالات ظاهر و لزوم اجتناب است **در سبب سبب** و حاصل است  
این بیاید در جاه خود که در طبع جمع نموده گفت است حواله مرغ بزرگ  
در بال و پر و غیره است بجز کفایت و غیره و لای ساکنه بر سر نموده  
که این بر دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه است سیاه این  
بدن است و موی جلد و استعفاء می کنند و قسم سفیدان بگویند  
بواسطه طبیعتان قلیله الحار و کثیره البارد است و لای سبک از آن بعل

در سبب سبب

در سبب سبب

بی و در ظاهر آنجا که است و همچنین نافع از اجزای است که صغر آن  
غالب بوده باشد و جمیع اعضا این است که سبب است و حواله کول و جلد و غیره  
غیر ماکول اللحم است لکن استعمال آن در جلد و غیره اینها در نماز  
جایز است و اگر اجتناب از آن حرام است و اما اجزای دیگر این دو حیوان  
مثل عظم و غیره چنانچه در جرم خود گوشت پس استعمال آنها در نماز  
جایز نیست **مطلب ثانی** در استعمال اجزای مشتمل بر بدن که گوشت  
یا ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا جنس العین است  
یا ظاهر العین پس در این سه مقام است **مقام اول** در مشتمل بر بدن  
اللحم است بدانکه اجزای مشتمل بر بدن ماکول اللحم یا جزئی است که حیوانات و آن  
حلول نموده مثل شتر و غیره یا جزئی است که حیوانات و آن  
حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال آنها  
در صلوٰه و غیره صلوٰه جایز بوده باشد خواه مؤمن بوده باشد  
که قطع نموده باشد از مشتمل بر بدن باشد یا کفایت باشد لکن در صورت  
ناب و صغیر که اگر چه سنگ از جلد باشد مشتمل بر بدن اجزای  
ماکول اللحم است از مشتمل بر بدن ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در  
موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه آن نموده باشد مثل بول  
و خون و غیره و اینها مثل رطوبت خازن مشتمل بر این صورت است که

ملک و غیره که از آنها بوسه ببرد مصلی یا لایس مصلی نماز و آن جایز  
نیت است که چه بگویم بشر از مشتمل بر بدن ماکول اللحم است لکن در این صورت تفرقه  
نباید بود میان شتر و غیره بشر و شتر و غیره بشر اینها باقی است  
است پس در صورت حقیقت ما این نخواهد بود و بنا بر این محتاج به نقل  
ملائی نخواهد بود و بطلان بول و خون اگر چه بول حیوان ماکول اللحم  
در حال حیوة ظاهر است لکن بعد از نماز نظر بر ملاقات مشتمل بر بدن  
میشود پس بعد از تحقق حقیقت اینها است بانی است از این محتاج  
بغسل است و اما اگر اجزای بوده که حیوانات در آنها حلول کرده باشد  
مثل جلد و غیره و اینها چنانچه در این بیکر نماز بان جایز نیست  
اگر چه مالا یتم به صلوٰه بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام  
اینست و در خارج نماز چنانچه نیست **مقام ثالث** در اجزای مشتمل  
غیر ماکول اللحم است که ظاهر العین بوده باشد یا غیره اینها ناچیز و رسالت  
مذکور شد مشتمل بر بدن ماکول اللحم در صورتی که مشتمل بر بدن بود و در  
این نیز ناچیز و در این مقام مذکور شد ظاهر مشتمل بر بدن باشد که اشیا  
ماکول اللحم مشتمل بر بدن غیر ماکول اللحم در مقام صلوٰه غیر از بول و خون  
ظاهر است پس و انقیاد اجزای ماکول اللحم مشتمل بر بدن و در بقای  
رطوبت بنا بر این در صورت تحقق حقیقت ما این نخواهد بود و بطلان



در بیان حکم از این  
مجلس الشریعہ

نیز اهل دل و فکر بگویند تذکیر بخود می شود و اول بشا هفت تذکیر از ترک  
معدود و اینها را در علمای اینکار از اهل دل واحد حقیق تذکیر **چهار** وجود با خود و  
با زبان و ضمائر آن اگر چه شش هفت تذکیر حیوان در مرقوده و همچنین علمای با اهل  
و احد اخبار بتذکیر مرقوده باشد تا از آنکه در عالم معلوم الاسلام بوده باشد  
باجمال الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده است آن جایز نیست مگر در صورتیکه  
مشاهد تذکیر حیوان را از مسلم بوده باشد یا اهلین یا اهل واحد اخبار  
نمایند و بعد از تذکیر از مسلم و اهل جود و در این مسلمانان پس  
اگر آنان معتزلیان بوده باشند مثل اینکه حکمت از کفر یا باطل در کتاب یا قاف  
بها قوی بوده و مثل آنها و نیز ظاهر اینست استعمال آن در نماز و غیر نماز  
جایز بوده باشد و اما هرگاه آنرا استعمال در آن نبوده باشد اگر چه مثل یا غی  
برده باشد در این صورت استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه یکبار جزو  
مذکوره تذکیر آن ثابت شود یا قطع شود یا تذکیر بوده باشد بطریق ظاهر یا که  
خاطی شود ظاهر اینست که کلمات بکدر و اما جلوه موجود در در این و مسلمین  
غیر از یاران پس اگر آنرا استعمال در آن هست مثل پوستین مثلا در دست  
مسلمان است و غیر آنرا در این صورت نیز استعمال در جهان مباحیه و جهان  
استمالان و غیر آن جایز نیست و اما اگر آنرا استعمال در اطفال و آن نبوده  
باشد اگر چه طفل تذکیر شده استعمال آن جایز خواهد بود و اما اطفال صغیر

منه

Handwritten signature: *Handwritten signature*

1



در بیان عدم  
توکل بر علو و سطو  
نابودی سلطان عربی ملای  
دشمن است

در حکم جامع

خاتم نماز بوده باشد مشکل بلکه مکنت و معنی نبوده باشد که منع از نماز در  
حرر ظاهر است که چه عورت صبیح متواله یعنی آن بوده باشد بلکه مکنت ثابت است  
و اگر در وی جامه صریح بوده و استر غیر حر و بلا عیال آن **صحب** چنان است  
که حر یا زانیه علی است پس هر که کج در حر یا نماز کند یا بجهل بوضو یا بجهل  
نماز کند یا بوجوب است مثل آنکه در شب یا جامه پوشیده و نماز کرده بعد  
از آن نماز در بعضی مشد که نماز در حر و صریح ظاهر این است که نماز صحیح  
بوده باشد و او آن نماز را نهیت است که عیال یا حقیقت حال در وقت شود  
و اما هر که بر کس آن بوده باشد یا خود که نماز در عیال است یا خود با عیال  
نیکو این ظاهر صریح بری باشد بعد از فراغ از نماز مشخص شود که حر و نبوده  
ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما ثانی بی شرات یا نا با موضوع  
ثانی بی حکم ثانی و موضوع ظاهر این است که مثل جامه ای بوده باشد و اما ثانی  
حکم بی در آن قضی است از آنرا شده نماید و بحسب مقصوب ظاهر می آید  
شد **صحب** پنجم آن است که حکم عیال نماز بخش این نیست که حر و مقدار  
وده باشد که نماز قیام نماز در آن توان بود بلکه ثابت است که عیال ما این  
و متواله بوده باشد پس نماز در دین نیز جامه از حر و یا اگر بنگار حر و  
عیال خواهد بود و هم چنین است نماز در کمال حر و لیکن این مقصود بجهل شود  
بشود و لیکن است که در و او است که هر و حر بوده باشد و اما است

مدرسه جامعہ نعیمیہ

حسن محمد خان بابا  
نیر خاکی و سمرقند  
حصی و طر و قزوین

در بیان آنکه حکم  
مستقل و عدم  
پوشیدن هر  
درون حکم سال است

در حقیقت این کتاب در بیان  
و بیان و بیان و بیان و بیان

2 و 3 و 4



مدرسه علمیه و کتبخانه  
تأسیس و تدوین: محمد علی...

الحمد لله الذي جعل  
العلم نوراً والدين  
نوراً والخلق  
نوراً

22

مكتبة  
مجمع  
مخطوطات  
مكة المكرمة

از اینک عودت ستون لباس طلا بوده باشد یا نر باشد اگر فرو شود عودت ستون  
لباس و همان بوده باشد لکن لباس طلا را یا با لایحه هیچ بطلان در وفات  
یوشید باشد باز مانع باطل خواهد بود زیرا در صورتی است که لباس  
طلا یا مزوج بطلان اتم بر استخوان بوده باشد و اما اگر که ما الاثم بر  
استخوان بوده باشد ظاهر این است که تا قبل در طلآن نماز و در مثل سید  
و یوحنا و دیگرین و عقیقین نبوده باشد و اما انکشتن طلا بر اینکار  
نیست و اینک در حق قرآن جایز نیست کرد و دست نمائید و اما بطلان  
نماز مرد و در صورتیکه انکشتن طلا در دست او بوده باشد اگر چه محل  
کلام است لکن ظاهر این است که نماز یا باطل بوده باشد و اما مثل انکشتن  
طلا در رقیبا یا غیره بعد از وفات و همچنین یا در جسد متوفی از مغنول طلا  
سجای لباس نمواند پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و در بیت حق  
بطلان نماز نیز نباشد و اما از فروش طلا و جاسوس بقرش طلا و در و دیت  
اینها نیز محرم بوده باشد و جمیع اینچه مذکور شد در صورتی که طلا در  
خالص بوده باشد ظاهر است و اما اگر که خالص نبوده باشد یا بنحویکه طلا  
رو کفران نموده باشد اگر چه حکم صحیح بوجهی بطلان نماز را نماند  
از اشکال نیست لکن احتیاطا شد بدو در اجتناب از آن است خواهد و نماز  
بوده باشد یا خالص از آن و اما اصل طلا و عقیق طلا یا خود داشتن ظاهر این است

مجلس



[illegible]

سید علی شریف

في

[illegible]

بودن بر است بالذوق و عالم است با یکدیگر اما در او است بی انقیاد و علت معقوف  
انقیاد معلول است پس باید معرفت جانی بود به ملائک و بیان و جزایک و است  
خواجه نایب است که انقیاد علت اگر چه مستلزم انقیاد معلول است لیکن مسلم آنکه  
کردار و مقام علت مستغرق بوده باشد بحجته آنکه علت ذاتا اعتقادا و املاک است بعد از آن  
مستغرق مثلا اعتدالت نفس الامر و این اعتقاد و مقتضیات محمل معرفت و حاصل  
حاصل تابع علم مستغرق است و بنی مالک و علم برضای و حاصل است نظر بر این معنی  
که با اعتقاد ذات اعتقادا و املاک است بعد از آن و معروض این است که این اعتقاد و مقتضیات  
پس علم برضای و حاصل است با هر که در حق شود که تبلیغ اعتقاد است بدان نحو که  
مطلع سند بر حق این شخص در این صورت علت ذات که اعتقادا و املاک بود بعد از آن  
و مستغرق می شود و انقیاد و علت مستلزم انقیاد معلول است پس عالم بعدم رضا  
و مستغرق خواهد بود و بی معرفت و در این حالت جانی نخواهد بود و همچنین حال در  
اصالحام معقوف این است که گفته شود داعیان صفت و دار علی زامور و داعی عالم  
بنوا قریب او است یا نغیرا که از اول است و در این صورت در حق کسی که عالم است  
بعدم اعتقاد و در این صفت مستغرق و ذات جنونی که مشروط بخفایان صفت است  
جانی نخواهد بود و نظر باینکه صفت او در این وقت واقع و نفس الامر خواهد بود و  
از این منبعا است یا منبر بعد از انما الصدقات لا فخر له و المساکین الا بینه بصدقات  
مستغنیان از فقر شریف معقوف بقره است و واقع در هر که که عالم بعدم فقر خود

خامنه بخت و دین و قسم نیز ظاهر این است که مرتضی جان سوره باشد و در آن  
و صورت نیز او است همان در آن نماید نماز باطل خواهد بود پس این است که  
از مال که چه عقیده علم و بیانی نیست اگر عقیده علم و بیانی نیست  
ظاهر این است که مرتضی جان سوره باشد پس این است که مرتضی جان سوره  
در این مقام مناسب است که بقیه این بود که رای و باعث بر آن مالک  
یا معلوم نیست یا در قسم این است که مالک را قسم و او مالک را دعوت  
بجست رای یا معصیت است یا محض و در آن شک است در جواز قسم و انکار  
و حقت نماز نیست و انکار که هست در قسم ثالث است مثل اینکه محض است که راست  
بر آن مالک و دعا و در آن جائز است که معتقد این بود که این شخص صلاح دارد  
یا باشد یا معتقد این بود که این شخص صدق و اوی باشد در این صورت اگر این اعتقاد  
طبق واقع بوده باشد یعنی این شخص را این شخص معتقد صلاح و عدالت و دین و او بوده  
این سبب و را از آن دعا و دعا مجزود داده و متادون له نیز باعتقاد خود  
مصدق این صفت این باشد محض شک است و در جواز معرفت دعا و در آن دعوت  
مالک نیست و انکار که هست در این است که در آن دعوت لم معتقد عدم انصاف  
و راست جبهه اینکه رای بر آن مالک شدن مثل اینکه عقیده اند داعی بر آن  
معتقاد مالک است صلاح و عدالت و صدق بودن او است و در واقع این  
شخص را مالک دانست و در ضمن او است پس علت صدق و در آن مالک اعتقاد

د



نموده باشد تصرف در آن نمی تواند نمود اگر چه دیگران معتقد نظر بوده باشند و همچنین  
چنانچه در عالم غایت شایسته را بهیچ وجه از دست ندهد و فرموده پس هرگاه کسی که  
معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید است لکن تصرف نیست تصرف در آن  
نمی تواند نمود اگر چه دیگران معتقد سیدان را نبوده باشند و اگر چه سیدان  
صفت مخصوص و راهی را در عالم اعتبار می دانست و در این صورت خالی از این نیست  
با کمال چوئی که نموده که در اول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس در عین  
آن لازم و در صورت انتقای آن تصرف جایز نیست مثلاً اگر مال را بیکدیگر را ضمیم  
کرد تصرف در مال این یکدیگر که صدق می نمود نبوده باشد و واقع در این صورت  
هرگاه کسی در نفس الامر را عادی است تصرف و در آن مال جایز نمی تواند نمود  
اگر چه عالم بوده باشد که مال معتقد این است که مال را از صدق قایل است و هر که  
صورتیکه مخصوص بوده باشد که مال را معتقد این واقع و عین است بل که مال را  
او که است که حیثیت بوده موجب واقع را که مال را و این باطل است که موجب واقع  
چنین است یا نه لکن در واقع چنین بوده باشد و در این صورت اگر چه حیثیت بدانند  
که مال را و از آن صدق قایل بودند باز در وقت تصرف نتواند نمود و معنی این  
تصرف بر آنکه مال را در دست داشته باشد و مال را عادی را بهیچ وجه نمی تواند با این فرض ضمیم  
کرد و تصرف در این لباس من نمی باشد بلکه اگر از آن صدق قایل می باشد و در آن لباس  
جایز نموده بود اگر چه این شخص خود را از مال عادی مال را نداشتند اگر چه حیثیت است

نکته

لکن نمیدانند آن محتاج است یا خیر نام بعد از آن است و از توفیق از موقوف علام بدل آن  
علی قاطعاً لازم و از این پس که در دست ظاهر میشود حکم در صورت منع مثلاً اگر مال را بیکدیگر  
یکدیگر که من را ضمیم نیستیم یا اینکه تصرف در آن لباس من نمی باشد بلکه اگر چه در دست  
ممن و فرموده شود که این شخص از صدق قایل است و از این صورت میگوید  
مصرف و این شخص در لباس را و جایز نیست نظر بانیکه من او مستند یا اعتقاد او را  
کرد و از دست من می دانند پس علم عدم رضا او ثابت است که چه علم رضا او  
مستند بهیچ وجهی است که با ضمیم ندارد و اما هرگاه بگوید با من نیست هرگز که در دست  
من است تصرف در لباس من نمی تواند با منی و از این شخص کرد و دست است در  
واقع تصرف در آن لباس نماید یا حیثیت نظر بانیکه مصرف و این است مال را این  
شخص مخصوص و از دست من می دانند پس مصرف و با هم میشود و نظر بانیکه  
او ظاهر قایل است پس تصرف در این صورت در عین واقع و عین است که هر چه واقع  
در دست او میباشد و این در صورت است که شخصی بوده باشد که اعتقاد مال را و در حق  
این شخص این است که از آن عادی است و اما هرگاه اعتقاد مال را و در حق این شخص  
نبوده باشد یا مال را ضمیم مصرف و این میگوید بلکه از آن اعتقاد عدم رضا در دست  
خود ظاهر میشود و رضا با اعتقاد عدم دست و مصرف و این است که این شخص حیثیت است  
پس تصرف در حق و جایز نموده بود و اما هرگاه مال را موقوف نماید که مظهر  
و معانی واقع و نفس الامر بهیچ وجهی مال را بیکدیگر که در دست من نبوده باشد

ابطال و مقابله  
از موقوف  
الرب و غیره

و واقع را ضمیم نمی کرد و در لباس من نماید و در حق این شخص که مال را معتقد  
این هست که در دست من است و لکن در واقع و نفس الامر از آن صدق قایل است و از دست  
مصرف در لباس و بجز خود را میگوید که مال را بیکدیگر که مال را موقوف و این شد  
نمی بیند حق مطلبی است یا خیر است و از دست و از دست و این مقام و در میان  
از این صریح بود اما از آن خود می دانستند و از دست و از دست و از دست  
اعلی با عینا و صد و از آن مال را در تصرف و در این کاهت نیست بمصرف  
و احداث با اعتقاد و این با تصرف یا نیست بمصرف معتقد است مختلفه و از دست  
و در ذات اوله مثل اینکه میگوید که نسبت به شخص من را ضمیم که در این لباس را است  
نماید و در وقت بتانی نمودن مثلاً از این زن استفاده میشود و رضای او در  
استعمال آن لباس در حق من آن کرد و هرگاه در حق من مثل اینکه در حق من میگوید  
را ضمیم که استعمال آن لباس من نماید و در حق من از این زن استفاده میشود  
رضای او در پوشیدن آن لباس و در حق و دست و یا آنکه نسبت به آن سق که بگوید  
را ضمیم که این لباس من میگوید و در حق من از این زن استفاده میشود و رضای او در  
استعمال و در حق شخص صالح معتقد است و اما از آن شاهد حال پس از آن است  
که استعمال نمیشود و بهیچ وجهی در عینا و صد و از آن مال را و مصرف می دانند  
و بعد از آن از آن شاهد حال از آن است که حاصل میشود و بجهت و تصرف  
بلا غلظت حال مال را با خود و کاهت کفایت میکند و در حصول آن معرفت

اسلام

اسلام مال را اگر چه مخصوصه مال را معلوم نبوده باشد مثل زنا و زوجه ای معتقد است  
قد کرد که مخصوصه مال را این بجز اصل است حالات نااطق است بر رضای آن  
مال را در عینا کردن و از آن خود را میگوید که مال را بیکدیگر که مال را موقوف و این شد  
ظاهر این است که تصرف نبوده باشد چه از آن ولی در احوال مقامات که قطع عدم  
مصرف مال را نیست که است میکند و از این زن که کفایت میکند و در تصرف نموده  
در عینا که می تواند با آن یکی بلکه لا بد است از حقوق و در عینا که از این عینا که بگوید  
مد که در دست مال را صلاح مال را یا صدق است و یا از دست و یا از دست و در حق من  
اسلام معتقد از آن است صلاح طریقی معتقدان هست بعد از آن و هرگاه هر  
تصرف که صلاح طریقی من غیر از این بجهت مال است صلاح طریقی یا از دست و در  
مال هست بعد از آن و ظاهر این است معتقد و از آن شاهد حال علم رضای مال را است  
طریق کفایت میکند و معقول و در عینا که در ظاهر مقامات این است که طریقی رضای  
مال را را خالی می دانند **مهم** کاهت تقاضی میشود و این مقام مد کرده در  
از آن مثل اینکه قال نااطق رضای است و حال نااطق و خالی از آن پس از آن صریح  
معتقد رضای مال را است تصرف مثل اینکه میگوید را ضمیم که در این لباس من نماید  
بعد از آن و در عینا که از آن شاهد حال و مدید و بجهت مال را بیکدیگر که مال را موقوف و این شد  
خرف است یا از این راه که بر او در مدع است شخصی است که در این صورت عمل  
باعتقاد حال است و عادی بقول و این وقت که مصرف و عینا که نیست و هم چنین است























این مقام و تکلیف ظاهر است نظریاتیکه واجب مشروط است بحصول  
مذاق ایشان واجب نیست و لهذا اگر کسی همه نماید که کفایت در  
استطاعت او بکند بقرائن واجب نیست بخلاف نماز نظر بانکه آن  
واجب طلق است بحصول مذاق ایشان با امکان لازم است بل طلب در تحصیل  
مذاقات نمازها امکان لازم است ظاهر این است و بموجب طلب ثابت است  
مکروه و صورتیکه مایوس بوده باشد از تحصیل بیجا حق مال  
مکمل نیز طلب لا و نخواهد بود **مسئله** در وقت  
در حق محصل عاری باشد و صورتیکه عورتان او مستنود  
بنوده باشد پیش از رسیدن به جماعه و لکن  
عقبی این که چیزی را باید و پیش خود پیدا کند  
میشود و دستمال یا بند زیر جامه را طاعت  
یا در جامه ای یا حیاطه و نماز کند  
و اگر کسی هر دو روش پیش از آنکه فصل  
خوابد بگوید **مسئله** چهارم سابق بیان  
شد که نماز کثیر را کثرت لاس و رقبه صحیح است پس هرگاه  
کسی نماز را در شب این بوسه متوقف میشود و اول است  
که مطلع با آن باشد و خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت بی اشکال

ستراس

بنا بر این  
که مطلع با آن  
باشد

ستراس و رقبه در جمیع احوال نماز را لازم است مثل نماز زمان و وقت است  
که مطلع با آن باشد و خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت بی اشکال  
بودن سر و گردن نموده صحیح است اگر چه سال بوده باشد سیم است که مطلع  
بنا بر این است که خود باشد در اثنای نماز و این صورت اگر در اثنای نماز ممکن  
از ستراس و رقبه خود بوده باشد بخوبی که مستلزم منافی از مذاقات نماز نشود  
ستراس و رقبه را از اطاق و قبل از سترا نمودن به پیش از اذان از خود  
و اگر ممکن نبوده باشد در اثنای نماز مکمل با رکاب فعل منافی اگر در حقیقت  
بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سه وقت بوده باشد در این  
صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت  
در حقیقت ظاهر بوده باشد و اجزاء بهمان نماز تواند بود لکن احتیاطا عاده  
آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود  
که اذان او را در اثنای وقت از او خواهد نمود یا میتوان با عدم ستراس  
و رقبه اشیان بهمان نماید یا نه ظاهر این است و اما هرگاه بداند در اثنای نماز  
اولا از او خواهد نمود در این صورت باز حکم باز و ستراس و رقبه قبل از شروع  
در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است که با حین  
شروع نموده در نماز ستراس و رقبه خود نماید یا سترا نماید و خود موجود  
نماید که بعد از تحقق از ادای سترا نماید تا آخر کتاب فعل منافی نشود

انتهی

این در صورتی است که وقت از او شدن متوقف نباشد اگر بداند در اثنای نماز  
از او خواهد نمود و علم بعدم وجوب طهارت و اگر بداند در اثنای نماز از او  
خواهد شد لکن نماز در وقت از او خواهد شد در این صورت اگر چه حکم  
باز و ستراس و رقبه در وقت از او خواهد شد در این صورت مقتضی این است  
که قبل از شروع در نماز سترا نماید و اما صحتی که علم به رسالت به بلوغ خود  
در اثنای وقت حکم در آن از او خواهد بود اگر چه این است که مذکور شد نظر  
بانکه نماز این صحت قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب می شود  
بنابر این اگر علم به بلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز  
ایشان نماز نیست خواه با ستود ستراس و رقبه بوده باشد یا با کثرت و غیره  
انها و اشکال در صورت حصول علم به بلوغ است قبل از انقضای وقت  
در این صورت اگر عالم باشد یا اینکه بعد از بلوغ وقت و دست یک رکعت  
از نماز خواهد داشت از شبهه در جواز ایشان نماز نخواهد بود اگر چه  
تجویز اجرای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود در این صورت  
باز با عدم ستراس و رقبه ایشان نماز می تواند نمود و اما هرگاه چنین نبوده  
باشد خواه عالم بوده باشد یا اینکه بعد از بلوغ وقت و دست کل نماز خواهد  
داشت یا یک رکعت از آن را و چه اشکال در این صورت این است که نماز ظهور در  
حق شخصی طریقی نیست مگر یک نماز این را مستحبات یا واجب رض

انتهی

انتهی

این است این دختر علم داره به بلوغ خود در اثنای وقت با مشغول است که نماز  
ظاهر در وقت نماز ظاهر واجب است بر نماز ظاهر مستحب و حقا و طلق نیست  
ثمر این آن است در صورتیکه با علم یا تجربه مذکور شد ایشان نماز ظاهر نماید  
ثمره بران مشرب نمیشود نه اینکه حاصی بوده باشد نظر بانکه شرط تکلیف  
دعوی و اعمالات ثابت نیست پس حکم بشروع نماز و در فضیلت میتوان  
نمود و چونکه ترتیب بر عمل موقوف بر دلیل شرع است چنین دلیلی علم  
بهیت پس حکم بان نمیتوان نمود و فرض استحباب از طرفین مکان است مثل  
فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در وقت  
استحباب مقتضی علم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از انقضای  
نماز خواهد نمود پس حکم با استحباب در اثبات تشریف نخواهد بود  
بنابر این در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ آن وقت مثل نماز  
زمان ستراس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای  
نماز به بلوغ خواهد رسید پس اگر آن بعد از بلوغ در آن نخواهد نمود  
مقتضی آنکه کفایت یک رکعت نماید اشکالی در ترتیب ثمره بران عمل نخواهد  
بود اگر چه ستراس و رقبه نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر این است  
که ثمری بان عمل مرتب نشود پس صبر نماید بعد از بلوغ ایشان نماز بقصد وجوب  
نماید یا ستراس و رقبه بطریق اقامه و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نماز با علم

انتهی







از بر بخل ناست داخل فوده و طرف دیگر بر بخل چهره و طرف دیگر بر بخل  
 اندام ششم مثل از ناست مکرر و طرف دیگر بر بخل اندام ششم  
 اندام ششم می شود اندام ششم که می شود اندام ششم اندام ششم  
 نماز کردن در نماز است که تحت الحائض باشد و در سابق اشار شده که  
 ظاهر می شود از شیخ مدد و که نماز کردن با چنین عامه جایز نیست باین  
 قول بیدار است هفت نماز کردن در قیام که بسیار است که بوده باشد و مکرر  
 حریف که بتکی شوب و در وقت طلوع است نماز کردن در آن حالت که از نماز  
 هفت نماز کرده است با عدم و در صورتی که از آن هم نماز کرده است  
 در نماز که در آن صورت حیوان نقش کرده باشد یا صورت درختی یا شجره  
 و اما هرگاه مثل یک کل و حیوان نقش فوده باشد ظاهر است که حکم  
 بکراهت بخواند و در هر چه غیر مثل نقش که در قیام و در نماز و در  
 مثل این بین حکم بکراهت نمی توان نمود ظاهر این است که فرقی در بین کراهت  
 و عدم آن مابین زن و مرد بوده باشد و هم نماز کردن در حال تنگدست  
 دست او انگشتی بوده باشد که در آن انگشت صورت حیوانی نقش شده  
 باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکرر بوده باشد و مخفی نماند  
 مذکور شد که کراهت نماز در نماز که صورت حیوان در آن نقش شده باشد  
 در صورتی که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بی

نقص

نقص کردن بر روی آن و آن در بعضی از ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و چون  
 هرگاه صورت حیوان در آن نقش شده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکرر  
 و آن تغییر کراهت نیست می شود یا نه هم نماز کردن در آن صورت بی تفاوت  
 صورت و دیگر در آن نقش شده باشد و صورتی که آن بول ظاهر بوده باشد  
 و اما هرگاه مستقی بوده باشد مثل آنکه در جوف کبیر بوده باشد ظاهر این است  
 که کراهت نداشته باشد در این صورت هرگاه در جیب پایی بوده باشد و در  
 این این است که در جیب بخل بوده باشد و هم چنین مابین لباس و پشت مصلی  
 بوده باشد و نیز این است که مابین لباس و پیش مصلی که مواج قد است  
 بوده باشد و در آن هم نماز کردن مع خطای و فرقی نیست در این مابین  
 این که مرد بوده باشد یا زن خطای در پیش بوده باشد یا در سر بلکه در دست  
 هم بوده باشد چنین است شش است از لباس بقای عین حنا و رنگ است نه رنگ  
 نیز هم داخل این است و دست است در زیر لباس تفصیل این اجمال و تفصیلی است  
 که گفته شود لباس مصلی یا مختصر است در پیرهن یا نه و در صورت عدم اختلا  
 یا مختصر است در پیرهن و نیز ظاهر نماز پیرهن مسدل بر چند قسم است اول  
 آنکه لباس مصلی مختصر بوده باشد و پیرهن تنها را بصورت داخل  
 نموده و دست و غیر پیرهن بی اشکال است که دست خواه در حال کراهت  
 بوده باشد یا در حال مکوع یا غیر این دو حالت دو قسم است یا پیرهن را طاق

و قبل از این است که اگر بر عمامه پوشیده است در این صورت هرگاه دو دست است  
 در زیر هر عمامه یا در اشکال مکرر است سیم مثل از ناست اما دو دست است  
 داخل نایل و غیر این احوال و روی پیرهن در دست این هم مکرر بوده باشد  
 و مثل این است هرگاه دو دست را بر قیام روی احوال بگذارد چهارم  
 آنست که پیرهن و نیز عمامه پوشیده باشد و در این صورت هرگاه  
 دو دست را بر پیرهن داخل نموده لکن روی عمامه را در حال قرار نموده  
 باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود مگر بر تفصیلی که از حد پیش  
 موثق ظاهر می شود و اگر در حال مکوع بوده باشد اگر مقتضای حد است  
 یا از احتیاطی کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب شیوخ کراهت تفاوت  
 نیست در این مابین آنکه احوال و قبل از پوشیدن باشد یا نه و در جمیع مقامات  
 ظاهر این است که در حال عبادت و غیرین و نحوها ثابت بوده باشد پس حکم  
 بکراهت گذاشتن دستها در زیر عمامه و پیرهن در جمیع احوال همان مکرر نیست  
 چهارم نماز کردن در نماز که مسکوکه است یا نه باشد که از جناب از جناب  
 نمیکند یا نه هم نماز کردن است در صورتی که با مصلی آهسته بوده باشد که ظاهر  
 باشد و اما هرگاه ظاهر فوده باشد مثل چاقو در جوف قدام بوده و قدام  
 در جیب بوده باشد یا خود خطا در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد  
 ان شاء الله تعالی کراهت بخواند داشت و بعضی از فقهای فقهائهم حکم فرموده

مهم

مهم و تحت نماز در صورتی که شمشیر یا کار مصلی بوده لکن ظاهر بوده باشد  
 و هر چند هرگاه کلید یا در جیب پیرهن یا در جیب عمامه یا در جیب لباس  
 نمودن از آن بی قصد است یا نه هم نماز کردن است با خلطی که صد است  
 باشد خطای جزیی است که در نماز میکند در عیالان شیعیان در هفتم  
 نماز کرده زن است در صورتی که در آن او یا با او فتنی باشد و فصل پنجم  
 در مکان مصلی است و در آن چند مسئله است اول در ترویج مکان  
 در این مقام بدانکه فقیه محقق است بر بحث در مکان مصلی از دهانه یک  
 باغیا یا با حرم و قصدیت و تاقی با اعتبار طهارت و نجاست مکان اما  
 با اعتبار اول عبادت است از چیزی محل استقرار و وقف مکلف و مصلی  
 بوده باشد خواه بالا یا سطح مثل عظمه زمین که بروی او می ایستند یا بر سطح  
 و سطح یا بر سطح معتدله مثل آبگیره فروش بروی هم میگذارد بروی  
 افرا می ایستند و باین وقت باصل زمین که بر وجه است صادق است که مکان  
 مصلی است بجز آنکه محل استقرار و وقف مصلی است بجز در سطح و هرگاه  
 آنکه فروش بر صادق است که مکان مصلی است بجز آنکه بر وجه صادق است  
 که محل توقف است غیر از یکی بر سطح و یکی بر فوه و هرگاه بر سطح و توقف  
 مصلی است بر سطح بجز بر سطح مصلی با اعتبار با حرم و قصدیت مجاز است  
 از محل توقف مصلی اگر بر سطح بوده باشد با فضا یا یک بر یک یا از این جهت

مقاله در اشکال  
 با اعتبار از این جهت  
 فتنه



در هر حالت احوال نماز که بوده باشد اگر چه بکوشه از طاهر و بود بسبب  
 انکه بعضی از افعال نماز بر این مکه کسی صد فرس و دوی هم بگذارد  
 و بر روی آن یکی که نوبت است از آن فرس و دوی که نوبت است از آن  
 فرس و دوی آن واقع بشود هر مکه مصلی است عینا و منفعة یا منفعة  
 تنهایی در این وقت میگویم که مکان مصلی مباح است یعنی با حرم مکان  
 که مغیر است در وقت نماز متحقق است و هم چنین است هرگاه مکه مصلی  
 بوده باشد بلکه مادون بوده باشد در نماز دان پس با حرم مکان متحقق  
 بر آن حرم این فرس و دوی قطع زمین است که این فرس و دوی آن واقع  
 شده بر هرگاه احدی از این چند فرس مضموم بوده باشد تا کل آنها  
 مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرس و دوی او واقع شده مضموم  
 بوده باشد در این وقت با حرم مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد  
 بود بلکه میگویم در این وقت مکان مصلی مقصود است و هم چنین  
 هرگاه کل این فرس و دوی قطع زمین مکه مصلی مضموم بوده باشد لکن این  
 فضایی که بدن این شخص را بر میگیرد در حال قیام و قعود مکه مصلی  
 نبوده مثل آنکه این فضا را در آن منقل نموده بدی که بر بعضی از  
 اسباب یا قلعه شریک یا فیکویم با حرم مکان مصلی که شرط صحت نماز است  
 منقولات بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مقصود است و هم چنین هرگاه

ض

در هر یک که کل این فضا و فرس و دوی قطع زمین مضموم مباح است لکن فضا یکی  
 در حالت سجود بدن مصلی را بر میگیرد مقصود بوده باشد خواه محل سجود  
 و موضع دستها هم مقصود بوده باشد یا نه بلکه محل آنها مباح بوده باشد  
 مثل آنکه محل و قوف مکه مصلی بوده باشد و هم چنین فضا یکی بدن این مکه  
 او هست در حال قیام مکه مصلی بوده و محل سجود و محل و قوف مکه مصلی  
 بوده باشد لکن آن فضا یکی واقع شده مابین محل سجود و محل و قوف غیر  
 مباح بوده باشد در این صورت با حرم مکان که شرط صحت نماز است متحقق  
 آن است شخصی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم  
 در جنبه که دستها را در زمین سجود در موضعی که مکه مصلی است مصلی  
 در آن وقت واقع شود در مکان خصی با حرم مکان که شرط صحت نماز است  
 منقولات خواهد بود بنا بر این پس انقای با حرم مکان مصلی در چندین  
 صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه فرس و دوی را روی هم انداخته  
 فرض میکنیم کل این فرس و دوی مباح است مکه مصلی که روی زمین واقع شده  
 آن مقصود شده در این صورت میگویم نماز این شخص باطل است نظر  
 با اینکه با حرم مکان مصلی شرط صحت نماز است و این در احوال متحقق  
 نیست و ثانوی صورتیست که فرض کنیم کل این فرس و دوی قطع زمین  
 که این فرس و دوی واقع شده مباح است لکن فضا یکی بدن این شخص

مقابلة

اگر بکشد در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط آن غیر  
 مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بخصیبت آن فضا کلا و بعضا  
 و نشان آنست که کل این فرس و دوی قطع زمین و فضا یکی بدن این شخص  
 در حال قیام و قعود از این مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع  
 دستها هر با بعضی مقصود است در این صورت نیز با حرم مکان که شرط صحت  
 منقولات نماز باطل خواهد بود و این آنست که جمیع اینها مباح است لکن  
 فضا یکی بعضی از بدن مصلی را بر میگیرد در حال سجود آن مقصود بوده  
 باشد در این صورت نیز با حرم مکان مصلی متحقق نیست خاصا آنست که  
 هر اینها مباح است لکن استین مصلی مثلا در جنبه که در سجده است واقع  
 میشود بر محل مقصود در احوال نیز میگویم که با حرم مکان که شرط صحت نماز است  
 موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکم بر بطلانست نظر بانقای  
 با حرم مکان مصلی که مغیر است در وقت نماز پس صحت نماز در صورت آن  
 که جمیع اینها منقولات مباح بوده باشد بنا بر این با حرم مکان مصلی در  
 صورتی متحقق خواهد بود که محل و قوف و محل اعضا او بلا واسطه با حرم  
 در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضا یکی بدن او کلا او  
 بعضا او را بکشد در حال مباح است افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مکه مصلی  
 که بنا بر مصلی را واقع میشود بسبب اینان با افعال نماز هر اینها مباح بوده

ب

باشد هر مکان از این اوقات که حکمیت مکان مصلی باعتبار ایا حرمه صحت  
 عبارت است از محل و قوف و قعود آن با محل وقوع اعضا و سید در حال  
 سجود و محل وقوع لباس از بسبب اینان با افعال نماز با فضا یکی بدن و لباس  
 مصلی را بر میگیرد در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر چه اینها مباح است  
 آن وقت با حرم مکان متحقق خواهد بود و الا ملازمه هر اینها عصب بوده  
 نباشد یا بعضی یک کفایت میکند در حکم بانقای با حرم مکان استغای با حرم  
 در محلی که استین مصلی در آن واقع میشود در سجود مثلا چنانچه بیان  
 شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدرین کفایت نمیکند در تحقق با حرم  
 مکان بعلمه آنکه هرگاه فرض شود که هر اینها متحقق است لکن در حال قیام  
 مثلا بدن او ملحق و ملاصق دیگر اعضا میشود باز میتوان گفت که با حرم  
 منقولات مکه آنکه از آن کند که یکی از مقتضات در مال غیر انصار آن مثل  
 این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگویم  
 صحت نماز مشروط نیست بنجاست مکان از نجاست مطلقا بلکه آن قدر که مسلم  
 آنست که محل جسم خالی بوده باشد از نجاست نجاست اگر چه متعدی جسمی نبوده  
 باشد لکن خلق مواضعی دیگر که ملحق با اعضا مصلی ایستادن مصلی میشود  
 از طهارت منقولات بلکه مغیر این است که طهارت از نجاست مستتر نبوده باشد  
 یعنی نجاست نبوده باشد لکن نجاست مصلی را با لباس مصلی نماید بنا بر این هرگاه وضع

کلام در حاکمیت مکان مصلی  
 باعتبار احوال طهارت و نجاست

مقابلة



و فوق مصیبتی بخورده باشد لکن نجاست آن متعذری بمصلحت نماید و عتق خواهد بود  
اگر چه میگوید که مکان مصیبت نجاست در این نجاست پس چندان شری در عتق  
مکان مصیبت باعتبار طهارت و نجاست مترتب میشود پس هرگاه یا سطح جای  
نماز شلا بجزی بوده باشد یا در سطحی لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در این  
صورت طرفی جای نماز و متصل بر زمین نماید و در طرف دیگر بایستد نماز را  
بجای آورد پس عیبت است **بحث پنجم** لا بد از آنکه مکان مصیبت یعنی که تحقیق شود  
در اقل ملوک مصیبت بوده باشد یعنی که منفعت نااکرامین ملوک مصیبت نباشد  
و منفعتان ملوک مصیبت بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسی که قائم مقام  
مالک است منفعت آنرا منتقل بمصیبت نموده باشد پس معین در صحت نماز مالک  
مصیبت منفعتان مکان را که ایشان نماز در آنجا بنماید اما مالک که عین  
بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل آنکه کسی خانه خود را بیک  
اجاره داد در این صورت اگر چه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن  
مال است اجرات پس مالک در چنین صورت نماز در آنجا نرا عذر اند  
انست ای هر چه تواند نمود بجای مکانیک در آن نماز بجا میآید و لازم است  
که منفعتان ملوک مصیبت بوده باشد یا مادی و انجابت مالک بوده باشد  
یا ذریه هیچ ناخواری یا ذریه شاهد حال و تحقیق است اما ذریه در بحث لباس  
بسیار نام مذکور شده هرگاه کسی خواهد مطلع شد باشد رجوع بآن بحث

نماید و هرگاه کسی در مکانی نماز بجا آورد که مالک منفعت او نبوده باشد و  
مأذون از قبل مالکین نبوده باشد این متصرف بجهت صورت میشود و اول آنست  
که عالم بوده که این مکان موصوب بجا باشد و این بصورت بی شکل اصلی اثم  
و نماز او باطل است اما خداوند در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است  
خواه عالم این بوده باشد که نماز در مکان موصوب صحیح نیست یا نه در وقت است  
که با هر شخصیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی ملاجا بخواند و در مأذون  
که نماز در آنجا بجا آورد باشد بعد از آن زمان مطلق شد که این ظاهر موصوب  
در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اما خداوند آن لازم نبوده  
باشد اگر بعد از علم بحقیقت حال مقتضات صلوات باقی بوده باشد ستم است  
که ناسی بوده این بر دو قسم است بجهت آنکه ناسی یا ناسی بموضع بوده یا ناسی  
بجای آن ناسی بموضع بوده باین معنی که عالم بوده که این مکان غصب است لکن  
خاموش گرد بعد از نماز صدق شد در این وقت ظاهر این است که نماز او صحیح  
بوده باشد اما خداوند اگر در وقت نماز باقی بوده باشد ضرر نباشد و ظاهر  
این است ختم نباشد باین اینکه عالم بحکم بوده یا نه و اگر ناسی بحکم بوده  
باشد یعنی بدانست که در مکان غصبی نماز ظاهر نیست بعد از آنکه خاموش  
نماز در آن مکان با علم بنقصیت بجا آورد در این صورت اگر نسیال باشد  
بنقص این شخص بود یا ستم و نماز او باطل خواهد بود و اگر ستم بنقص

ایستاده باشد بخوبی که در بعضی لباس مذکور نشمارد ظاهر این است که نماز صحیح و  
باشد **مبحث ششم** فرقی در این باب ما بین نماز واجب و مستحب نیست پس در  
صورتی که نماز واجب در مکان معصوم باطل بود نماز نافله نیز باطل است  
و همچنین در صورتی که نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود  
بلقیه که هست این است چو آنکه نماز نافله در سه وقت داخل شود و اگر  
بیاید بنا بر این هرگاه کسی اتفاقاً داخل در مکان معصوم شد  
لازم است خود را بیرون رفتن باشد در ضمن خروج هرگاه ایشان باطل نماز ناید  
باینکه ایامی بر سبب روع و سجود خارج است از تحقیق خروج نماز و بر  
پس این تصرف ناید خواهد بود در مکان معصوم مگر اینکه بگویم که بعضی  
از تصرف در مال مثلاً مال این تصرفات نخواهد بود بآنکه در چنین  
صورت ایامی بحکم تجویز کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر آنکه اوقات  
مبارک را از احباب شریف منع است در امثال این تصرفات امضا پس بحکم  
بجواز نافله در مکان معصوم اگر چه در مثل این صورت بوده باشد داخل  
از آنکه این نیست خصوصاً اینکه امر مقدس است ما بین ایشان مستحب و فعل  
حرام شبیه در در محان ترک در مثل این صورت **بجواز نخواهد بود پس در**  
در ترک ایشان نافله اولی خواهد بود **بجواز** و در بیا تا این فقرات متذکر

وصوم وادای زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکار علمائش بر  
عالم و مشفق شهید در درس تقریر فرموده اند ما این اشیان بصوم واجب  
مکان معصوم و غیره پس حکم فرموده اند بطلان آن زکوة سفوفه وادای زکوة  
بجایگزین صوم که فرموده اند جماعت بنام این امر که با کسی بذر کرده باشد صوم  
از سرفرازی زائل شود پس زائد بر آن نمایند پس هرگاه این قرأت را در مکان  
غصبی بعمل آورد آن عمل را نادر خارج نشد خواهد بود و در فرق است چون  
صوم عبارت از امسال و غیر است بابت و مستحق است که نیت آن را بگوید  
پس مطلقا در صوم تصرف در معصوم نشده است مگر کوه در آن و آن خارج  
از حقیقه صوم است بطلان آن نظر باینکه قرأت موقوفات بجهت غنیمت  
و این تصرف است در غصب نهی عن است نهی از آن مستلزم نهی از ملایمت  
پس قرأت مستحبی است خواهد بود لکن در بیت که بگوید که قرأت صحیح بوده  
باشد نظر باینکه معلوم بیت که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد  
بلکه چه بطلان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس ایشان بما مؤذیه  
کرده خواهد بود و آنچه متعلق نهی است کوه در آن مکان است و آن خارج از  
حقیقه قرآن است و اما ادای زکوة در مکان معصوم پس این نیز کاهست باید  
ناپلی در بحث آن بوده مانع مثلا باینکه مال قوی در مکان معصوم است و غیره  
خطاب نمائید باینکه آن مکان که این زکوة مال است بقوه ادم و آن شخص نیز

در کتاب مفصل



قبول نماید یا بصورت بایست که در حقیقت آن وجه چنانچه هرگاه مال زکوة در مکان  
غصبی بوده باشد و مستحق بدان مکان مالک داخل شود در این شخص نمی گوید  
که این زکوة مال من است بقدر ادم و شخص مستحق آن مال را نداشته باشد و بدین  
وجه چنانچه هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آن  
و بدست مستحق دهد بعد از این مکان زکوة محسوب دارد این نیز یکی از اشکال  
و هم چنانچه هرگاه مستحق بدان مالک داخل آن مکان شده باشد یا شود شخص  
مترک خطاب است مستحق نماید که پول زکوة در جیب من است خود بیرون آورد و در جیب  
این نیز یکی از اشکال است و اما هم واجب در مکان معصوب پس از آن اظهر از آنکه  
و قرائت مذکوره است و لهذا کسی که حکم بنیاد و دلیل نماید در صوم حکم بجهت  
نموده آنرا راه که مذکور شد ممکن نمیشود و در شرح او شده که اشکال در صوم  
در مکان معصوب نموده نظر بر آنکه جهت صوم مشروط بر نیت است و نیت اگر چه  
امر قلی است لکن موقعی است در مکان در این صیغه است **بجهت** هرگاه کسی داخل  
در مکان معصوب شده اما یا با عدم علم غصبیست مکان بعد از آن عالم باشد بحقیقت  
حال بر این شخص لازم است خود بیرون بدهد یا بعد از آن مکان پس از آن وقت نماز  
موقع است اشتغال نماز در آن مکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر ایشان  
نماز نمایند در آن مکان در آن حالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال غصه  
و شیء بوده باشد یا در حال اعتق و اما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر ممکن بوده

باشد

باشد و در ملک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تا بعد از نماز  
لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح ملک  
رکعت از نماز در وقت ایشان می نماید و بعد از آن تعضای وقت در این وقت  
نیز ایشان بنماز در مکان معصوب جایز نیست خواه ایشان بنماز نمایند در حال خروج  
یا تر از خروج نموده یا پس از مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز  
باطل بوده باشد و اما اگر مضیق وقت بحقیق بوده که بعد از خروج از مکان معصوب  
ممکن است از ایشان رکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نموده باشد  
و در این صورت ظاهر این است که ایشان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم آید  
که اجتناب از دخول و سجود بجهت معصوب نماید بلکه رکوع و سجود بجهت دادن سر  
بجهت بجهت سجود یا بر سر بوده باشد اشکال است لکن ظاهر این است حرکت دادن  
سر در الحاح بجهت رکوع و اندکی زاده بر آن بجهت سجود معصوب نموده باشد و اگر استدلال  
داشتند باینکه در نماز بعلی آن در یکی یا ایمای با سر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر  
ایمای بجهت سجود آنها احوط خواهد بود مخفی نماید فرقی بینا شد در این باب  
نمایند آنکه غصب است یا نه بوده باشد مثل آنکه در اوقات داخل شود در ملک  
که با عدم اذن مالک یا تا وقتی مثل آنکه مالکی خود نماز کسی بخواند و بجهت  
مالک بعد از چند مالک اقامه شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که بعد از آن  
را ضی نیست که در خانه من توقف نموده باشی در این صورت بین مثل صورت سابقه

مکان بوده باشد بنحوی که نماز در آن مکان مثل کسی که مجبور در مکان  
بوده باشد در این صورت شهر در نماز ایشان نماز در آن مکان نیست  
لکن کلامی که هست در این است که نماز با رکوع و سجود بجهت او سر  
با ایمان در این صورت غالب این است که اذن شاهد جان است برضای مالک  
در ایشان بنماز بطریق مجبور و اگر فرض شود که چنین نموده باشد ظاهر این است  
که لازم باشد در این صورت اقتضای نماز در آن مکان متعلق  
اثر نمیشود پس رکوع و سجود بطریق معارضت میشود بلکه بجهت رکوع  
و سجود ایستاد نماید **بجهت** در بیان احتیاط تفاوت در مکان مصلحت است  
در صورت اعتقاد بحدیث و غیره و عدم اعتقاد بدانکه بقدر مصلحت با اعتقاد  
صفت است مثل آنکه هر مرد بوده باشد یا هر زن بوده باشد در هر یک از  
دو صورت که بوده باشد یک یکی نیست یا یک بیکه قلم و تا سر و دست هر یک در  
که بعضی تمام بوده باشد و یکی در معصوم و این عمل کلام در این مقام نیست و اما  
در صورت اختلاف در صفت مثل آنکه بعضی دریده باشند و دیگری در دست  
اختلاف است ما بین فقهاء و در آنکه هرگاه مردی در مکان مشغول نماز بوده باشد  
یا با جواز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه  
و هم چنانچه هرگاه زن در مکان مشغول نماز بوده باشد با جواز است در حق مرد در برابر او  
یا پشت سر او مشغول نماز شود و ظاهر این است در هر دو صورت جایز بوده باشد

اگر نماز در آن مکان بعلی آن نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موقع است لازم  
بهر وقت بعد نماز در مکان مباح بعلی آن نماز و اگر مضیق است بجهت که مذکور شد  
لازم است که ایشان نماز نمایند در حال خروج بخوبی که بیان شد و اگر امر مجبور  
از مکان مباح در وقت غیر در آن نماز بوده باشد و یا بصورت که مستحق شد  
که نماز مالک این است که بعد از فراغ از نماز بیرون بدهد یا داخل شود یا بیرون  
اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورت  
مشخص شود که مرد مالک از امر خروج اذن مکان بعد از فراغ از نماز است  
یا در آن نماز یا در آن ظاهر این است که در این قسم تمام نماز نماید بلکه قطع  
جایز بوده باشد و اما هرگاه شخص شود که مرد مالک این است نماز را قطع  
نموده و بیرون رفته باشد در این وقت حکم حالی از اشکال نیست لکن در  
نیت یا قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقر بعد از  
فراغ بیرون رفتن لکن احتیاط مقتضی این است که در این وقت اقتضای نماز  
بواجبات نماز را ادا نمود مستحبه نموده نماز را تمام نماید یا نه هر دو صورت است  
که کون در مکان معصوب یا اختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین  
نموده باشد بلکه مضطر بوده باشد در آن مکان معصوب پس هرگاه  
مجبور در ایشان نماز در آن مکان بوده باشد بخوبی که قدرت بر تحاشات  
باشد در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون دیگر



که اگر اهل شدیده اما احیاناً این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست میان آنکه  
 نه محرم بوده باشد یا نه و عاقلان دانند و در این باب باید که عاقلان را  
 چه باشد در جمیع صور که اهرت ثابت است لکن این که اهرت یا محرم است  
 یا آنکه محرم است در زمان و در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه محرمی شود  
 نماز بوده باشد در این در این حالت در برابران یا بعین روی او مشغول نماز شود  
 که اهرت یا محرم است یا نه خواهد بود در حق مرد ثابت نیست و هم چنین  
 زن سابق نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابران زن یا زن  
 سران در این صورت که اهرت یا محرم است یا نه خواهد بود در زن یا زن  
 مرد و در این صورت که اهرت یا محرم است یا نه خواهد بود در زن یا زن  
 بود و آثار صورت مقدم و آثار که اهرت یا محرم است یا نه خواهد بود در زن یا زن  
 فساد نماز سابق مشغول بوده باشد یا نه خواهد بود در زن یا زن  
 مثل آنکه عالم بوده باشد که نماز او در وقت آنکه شخص این احوال بر بعضی امور و احوال  
 مثل آنکه اگر از این جمیع نبوده باشد نماز سابق مستحبی و اگر از این جمیع نبوده باشد  
 در این صورت که اگر این باشد اگر چه با هم در نماز نمایند لکن اگر احوال عالم بوده باشد که نماز  
 جمیع نیست که اگر این باشد که نماز او در جمیع است یعنی خواهد بود و هم چنین است هرگاه احوال  
 زن و مرد بوده باشد یا باید یا نباید نماز او در جمیع فساد خواهد بود یا باید یا نباید در هر یک  
 از این صورت که اگر اهرت ثابت نیست یا محرم است یا نه خواهد بود در زن یا زن

اینکه اگر اهل شدیده اما احیاناً این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست میان آنکه  
 نه محرم بوده باشد یا نه و عاقلان دانند و در این باب باید که عاقلان را

مسئله

مصلی و اختلاف در وجوب و انقضای نماز اگر در نماز اقامه می شود  
 و در جمیع صورت می شود و چه در این حالت که در احوال عالم بوده باشد  
 بود و اما در این احوال که احوال عالم بوده باشد و در این صورت که اهرت یا محرم است  
 هر یک که لکن احوال عالم بوده باشد و در این صورت که اهرت یا محرم است  
 منتفی است و آیا معتبر در احوال است که در احوال عالم بوده باشد  
 جمیع احوال نماز یا حیثی و در حال جلوس کفایت میکند ظاهر است  
 بنابرین هرگاه فرض شود دیوانه که کوفته بوده باشد زن در یک  
 آن دیوانه را بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در  
 جلوس مرد زن را نتواند دید و اما در حال قیام زان مستحق شود  
 ظاهر است که جمیع ثابت باشد و اما در حالت و آثار دیگر ظاهر است  
 که کفایت نکند در جمیع احوال و ظاهر است که در این احوال که در  
 کفایت نکند در این مقام و همچنین ظاهر است که در این احوال که در  
 نبوده باشد بلکه در حق کوفته یا قیامت اگر چه این متاخر در وقت  
 نبوده باشد و در این احوال که در این صورت که در این صورت که در این صورت که  
 زان است از نماز یا معتبر در نماز است که زن بخوابد یا بایستد  
 موضع سجود یا بپای زن از موضع قدم نبوده باشد یا غیر بلکه  
 کفایت میکند عدم محاذات در سجده یا بپای زن که موضع سجود

اینکه اگر اهل شدیده اما احیاناً این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست میان آنکه  
 نه محرم بوده باشد یا نه و عاقلان دانند و در این باب باید که عاقلان را

اینکه اگر اهل شدیده اما احیاناً این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست میان آنکه  
 نه محرم بوده باشد یا نه و عاقلان دانند و در این باب باید که عاقلان را

زن یا بپای زن نبوده باشد از موضع سجود در بشرطیکه موضع قدم زن  
 بپای زن نبوده باشد از موضع قدم مرد این قدر کفایت میکند در دفع  
 مرجعیت ظاهر است که این سخن که موضع قدم زن مؤثر نباشد  
 از موضع قدم مرد بمقتلای کویب یا بیشتر این اقل مراد است که کفایت  
 میکند در دفع منع هر از این است که زن متاخر نبوده باشد و نباشد  
 موضع سجود او محاذی با موضع مرد نبوده باشد و از این است که  
 موضع سجود زن محاذی با موضع زن نباشد و از این است که احسن از این  
 است که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم نبوده باشد داخل  
 از هر است که در این صورت که بایستد که جمیع احوال و متاخر از جمیع احوال  
 مرد نبوده باشد عبارت از محاذی موضع سجود زن مؤثر نبوده باشد  
 از موضع قدم مرد ستم از این احوال مذکور است که در این احوال  
 و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر تقدم نبوده  
 باشد فساد یکی نیست و اینست که بعد مقدار مذکور مرجعیت و کفایت  
 منتفی میشود و کلامیکه هست در این است که در این مقدار مقدار از کفایت  
 پس میگویم بیشتر نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم  
 تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن چهار احوال قیامت اول آنست  
 که در مثل صورت محاذات نبوده باشد یعنی اعتبار این است که در صورت

اینکه اگر اهل شدیده اما احیاناً این است که اجتناب نماید تفاوتی نیست میان آنکه  
 نه محرم بوده باشد یا نه و عاقلان دانند و در این باب باید که عاقلان را

موضع قدم

موضع قدم مرد تا موضع قدم زن در اعتبار این است که در صورت  
 سجود در محل سجود زن ستم اعتبار این است که در صورت سجود در محل سجود  
 تا محل قدم زن چهار احوال اعتبار اینست از محل قدم مرد تا محل سجود زن  
 ظاهر است که اول آنست که اعتبار این هرگاه است که در این احوال که در  
 و موضع قدم زن بقدر تقدم نبوده باشد یعنی اعتبار اینست که در  
 اعتبار این است که اول آنست که اعتبار این هرگاه است که در این احوال که در  
 احتیالات مذکور است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مسالمت  
 محاذی و قیوم مرد است یا محاذی و قیوم زن یعنی عدم اختلاف محاذی و قیوم  
 احدی با دیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتد به و اما هرگاه  
 مختلف نبوده در بلند و پستی بقدر معتد به مثلاً اینکه سر بر بلند  
 هست یا قطعاً زمین است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند  
 و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب پستی مرد  
 یا در جانب پستی او و در این صورت که در این مقدار از نقطه که در  
 راس مرد نبوده از جانبی و محاذی قدم زن نبوده از جانب دیگر تا محل  
 قدم زن اعتبار میشود یا آن محل قدم زن تا نقطه محاذات مذکور  
 و از نقطه محاذات تا محل قدم زن یا غیر بلکه آن محل قدم مرد بیشتر  
 تا محل قدم زن از آن نقطه پس در این مساله اعتبار اینست که موضع

موضع قدم



مقتضی اینست که گفته شود در چنین صورت مثالی تصور میشود  
 که یک ضلع از مثلث قوی میشود از محل قدم مرد با استقامت قامت  
 او و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع  
 دیگر از همین قدر است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است  
 تا محل قدم مرد و ممکن است تصور بر مثلث بخوبی بکنیم که یکی  
 ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض با استقامت تا نقطه  
 محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است  
 تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و  
 مقصود اینست در این صورت ایضا معتبر در تجدید همان ضلع است  
 که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا بر مثلث ثانی و از نقطه  
 محاذات است تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقدیر اول و از ضلع  
 مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده تا نقطه محاذات و از  
 نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر مرد و مثلث ثالث که معتبر در  
 تجدید یک ضلع از و مثلث است که محصور است مابین موضع قدم  
 مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد چیزی از چیزی ظاهر است در خط  
 خطوط و اصله بین آنها و ان میانه است از همین ضلع که در آن مذهب  
 شد و این در صورتیست که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بود باشد

و اما هرگاه

و اما هرگاه در جانب بین یا یا مرد بود باشد تصور بر مثلث از این جهت  
 شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است  
 تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان  
 نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است  
 تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در تجدید همین ضلع است  
 که محصور است مابین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدره واقع بود  
 باشد که جهت منتهی است الا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که اگر  
 در مثلث این صورت ثابت نیست اگر چه این امتداد اقل از ده ذراع بوده  
 باشد و در میان با در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند از  
 ذراع در امثال این مقام عبارت است از امتداد مرفق تا سر انگشتان  
**مبحث هفتم** در بیان امور مناسبه در این مبحث است و از چند چیز  
 اول آنست که هرگاه زن و مرد با هم جمع شده اند در محل و ممکن نبوده  
 باشد تجدید مسافت بمقدار یکدیگر و ممکن شد و هم چنین ممکن نباشد  
 تا وقتی که زن و مرد و وضع محاذ میان آنها در این صورت مستقیم است که  
 اولی در نماز کند بعد از آن زن در صورتیکه وقت نماز تصدیق نبوده  
 باشد و اگر وقت شک بوده باشد بیکه بتأخیر نماز زن وقت شکی  
 اگر چه بعضی از این احوال بعد از انقضای وقت واقع شود و این صحت

مگر اینست که اگر در این صورت  
 که در این صورت  
 که در این صورت

تاخیر نکند بلکه ایضا محاذ با هم نمایند و اما هرگاه تاخیر نماز زن موجب شود  
 وقت فضیلت نبوده باشد ظاهر اینست تاخیر آنرا و احوط نبوده باشد که  
 نیست حکم نماز تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر چه مکان محاذ  
 او بوده باشد مابین محاذ در حق زن در چنین صورت است که  
 نماید که اگر کراهت نماز با هم نماید بعد از آن زن در وقت است که در وقت  
 زن ثابتست خواه ذکر یاغی بوده باشد یاغی یاغی بنابر این هرگاه پیشتر  
 بالغی مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن باینست در برابر  
 او یا پیشتر و او مشغول نماز شود مگر در صورتی که محاذی که از آن  
 که مذکور شد یا فساد نماز آن ذکر غیر بالغ و اما در حق مرد هرگاه  
 اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در وقت  
 انان و یا در برابر او در صورتیست که از آن محاذ بلوغ رسیده باشد  
 پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیست که پیشتر و یا غیره که  
 محاذ بلوغ رسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و همچنین  
 نماز مرد در برابر غیر بالغ در چنین صورتیست که اگر در جمع  
 بعنوان حرم یا کراهت در صورتیست که هیچیک از آن مرد و زن بقدر  
 محاذان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اولی باشد ان غوغا  
 پس هرگاه در حق مرد استامد اینست که نماز این زن باطل است

مگر اینست که اگر در این صورت  
 که در این صورت  
 که در این صورت

مگر اینست که اگر در این صورت  
 که در این صورت  
 که در این صورت

و اما هرگاه

بنابر این هر چه در حق مرد و زن و در میان زن و مرد در برابر او و محاذ نبوده  
 و هم چنین هرگاه زن و مرد متعارف نبوده باشند که زن و مرد و محاذ نیست  
 در حق آن زن در اشتغال بنماز و پیشتر و یا پس از نماز بنابر این نیست محاذ  
 هشتم در بیان اعتبار طهارت مکان فصل و عدم اعتبار آنست باینکه اگر  
 لازم است آنست که مکانی که فصل در آن ایستاده باشد میباید خالی بوده باشد  
 از نجاست متعددی غیر معقوفه و این شرط در صورتیست که محاذ است  
 اول آنست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد و دوم آنست که نجس نبوده باشد  
 لکن نجاست سبب است که نجس میکند فصل یا نجاست آن سبب آنست که مکان نجس  
 و سبب تمام میکند نجاست بیدن یا بلایا سبب فصل لکن این نجاست معقوفه  
 مثل اینکه آن مکان نجس است بخون و آن خون نجس میباید بیدن یا بلایا  
 فصل لکن مقلای از خون که بیدن یا نجاست میباید سبب آن بآن میتوان  
 در جمیع این سه صورت شرط نجاست نماز باطل است و باینست که اینها  
 همه نسبت به اعلای محل تجربه بلکه محل قدم معتبر است و اما معتبر نیست  
 محل قدم معتبر از حیث آنست که طهارت از مطلق نجاست نبوده باشد خواه نجاست  
 بوده باشد یا غیر نجاست و تقید محل قدم معتبر باینست که معتبر طهارت  
 کلی موضع که جبهه در آن واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقدس  
 از حیث نیست که در وضع آن کفایت میباید در تحقق سجده شرع یا پس هرگاه در فرشتو

مگر اینست که اگر در این صورت  
 که در این صورت  
 که در این صورت



مجموع محل که در هر زمان واقع میشود ظاهر نیست لکن مقدار در هر محل معلوم  
ظاهر است علاوه بر این محکم است که این محکمات غیر متعین ظاهر نیست که در هر  
صفت نماز متعین بود باشد پس این را چه مذکور شد دانست میشود که هرگاه  
محل خاصی نیست که عبارت از تعیین و در کتب و ایما مین بوده باشد واقع  
نشود بر محل خاص که غیر متعین بود باشد معنی صحت نماز نیست و این بنا  
بر مشهور مابین فقهاء است و مختار مابین محققین از علمای است و در مقابل  
این قولی است از سید مرتضی نقل شده که قایل شده اند باعتبار طهارت  
محل مکان متصل و قول دیگر است نقل شده از ابوالصلح که قایل شده اند  
طهارت محلا و بعضی سبب که عبارت از محل شش عضو مذکور بالا محلی صحت  
بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون  
با احتیاط است **مبحث ۴۷** در بیان مواضعی که نماز در آن مکروه است  
غوا با اعتبار نفس مکان بوده باشد یا با اعتبار امور خارجیه و این بسیار است  
اول محام است مشهور مابین فقهاء آنست که نماز در محام مکروه است و این  
الصلح که در آن مذکور است ضعیف است که قایل شده بجهت آن و این قول اگر ضعیف  
لکن این با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل محام است  
و اما مسلح محام یعنی جای که رخت میکنند ظاهر اینست که اگر اهل نماز  
باشد و هم چنین سطح یعنی پشت بنام محام و مرجوم علامه در بیان الاحکام

در بیان مواضعی که نماز در آن مکروه است

مشهور

بشیرت کراهت و در مسلح نیز شد ظاهر اینست که فرق در این باب مابین نماز و غیر  
یومیه و غیر نمازی است و همچنین فرق میان نمازهای واجب و مستحب است  
بل ظاهر اینست که اگر اهل نماز نیست نماز واجب ثابت نمیشود باشد و مستحب اگر  
یعنی مواضعی که میباشند بجهت غایت و یا حکم دیگر است مثل سائو میشود است  
و قول دیگر است ظاهر میشود از ابوالصلح و مختار نماز که چنانچه مکروه است نماز  
در بیوت غایت مکروه است نماز کردن در جای که پیش روی این شخص غایت بود  
باشد و کلامیکه شیخ شهید در ذکر آن نقل فرموده از ابوالصلح دلالت میکند  
بر حرمت پس احتیاط در صورت امکان از آن قبل از حواصی بود ستم مبارک  
ایک است یعنی مواضعی که شتر را و قول دیگر اینست که اگر در آن مکروه  
نخورد بعد از آنکه اید و بعد از آنکه خورد باشد و کلام ابوالصلح در اینجا نیز  
مستثنی حرمت است چهارم مستثنی حرمت است بجهت مواضعی که میباشند است  
بجهت حرمان یا با اگر چه با اعتبار این خارج نباشد ششم زمین مشوره زارات  
و لکن در زمین مشوره زارات زمین همواری بوده باشد که پیش از آن در آن  
مکروه میتوان گفت که اگر اهل نماز نباشد باشد هفتم زمین است که در آن بر و  
باشد یعنی نماز کردن بر روی بر و یا نمازگاه بر و یا شدت بر و و در هر  
کوه باشد عجم که مطلقا مانع از ایستادن نماز باشد و ششم زمین بر و  
ببینا نماز نماز و یا نماز شنبه ای که اهل نماز نباشد هفتم میان جنات

در بیان مواضعی که نماز در آن مکروه است

در بیان مواضعی که نماز در آن مکروه است

بدانکه احتیاط و این مقام مستند است از آنست که محصل اینست بدانند  
در موضعیکه قریب در محله یا در مکانی نبوده باشد و قوم آنست که قریب در سبب  
او بوده باشد سیم آنست که قریب یا در مکانی نباشد یا در مکانی نباشد  
در طایفه یا در آن بوده باشد یا در مکانی نباشد یا در مکانی نباشد  
جمع این صور صواب است که نماز مابین جنات است پس مکروه خواهد بود بجهت  
آنست که در یک قبر در جانب زمین او بوده و قریب در طایفه یا در مکانی نباشد  
پیش و قریب در یک قبر و یا در یک مکانی نباشد و در سبب اینست که در  
عاریق نیست که نماز مابین جنات نباشد پس بنا بر این حکم بکراهت مشکلات  
لکن ممکن است که قبیل داده شود و این خواهد بود بوجهی است که متعین  
بجهت قبرستان محرم صواب است که نماز در قبرستان نباشد و قبرستان شدیدا  
اگر اهل نماز حکم بکراهت است بخلاف آن و هم چنین است هرگاه نماز بر روی  
قبر یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد  
بوجه باشد یا نه در این صورت باز همان فصل ممکن است تنقیح مقام محام است  
بمقتضای کلام در دو مطلب اول آنست حکم بکراهت نماز بین اللقار در صورتیکه  
که بعد میان فصل و میان مقابر بقدری ذریع نبوده باشد پس هرگاه وضو  
شود که بعد میان فصل و مقابر بقدری ذریع نبوده باشد در جمع جنات  
یعنی ذریع و جانب زمین و ذریع در جانب دیگر و هم چنین در پیش و

مختار این

عقب در این صور و کراهت مستثنی است و همچنین است هرگاه بعد میان  
مصل و مقابر نبوده باشد اگر میان مصل و مقابر نبوده باشد دانست  
صورت باز که اهل نماز نباشد لکن بشرط آنکه از طایفه یا در مکانی نباشد  
بقدر قامت مصل نبوده باشد و اما هرگاه از طایفه یا در مکانی نباشد  
باشد از بسیاری از فقهاء ظاهر میشود اینست که اگر اهل نماز نباشد  
و این طایفه از اشکال نیست و اما مثل آنکه اهل نماز نباشد و یا در مکانی نباشد  
مثل قبا و نماز بعد از آن ظاهر اینست این قدر کفایت نمیکند در رفع کراهت  
بنابر این هر چه بگویم کراهت نماز در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد  
بر روی قبر یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد  
آنست جماعتی از فقهاء مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و آقا علی نقی و آقا محمد باقر  
فرموده اند بکراهت اینست نماز بسوی قبر امام یا بعضی مقصود از اینست  
خود قریب در مکانی نباشد و در مکانی نباشد و این با اعتبار حقیقی ضعیف است  
بلکه نماز در عقب قبری یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد  
در عقب قبری یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد و یا در مکانی نباشد  
بمقتضای کلام در دو مطلب اول آنست حکم بکراهت نماز بین اللقار در صورتیکه  
که بعد میان فصل و میان مقابر بقدری ذریع نبوده باشد پس هرگاه وضو  
شود که بعد میان فصل و مقابر بقدری ذریع نبوده باشد در جمع جنات  
یعنی ذریع و جانب زمین و ذریع در جانب دیگر و هم چنین در پیش و

در بیان مواضعی که نماز در آن مکروه است



فقط اگر اهل است بلکه چنانچه مکرر است نماز در وقت البتة مکرر است  
ایشان بنماز در مکانیک پیش روی مصطفیٰ نشی موده باشد و خواهش متعلق بوده  
باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگر چه چنانچه مکرر باشد یا نه  
یا اثنی عشری متعلق بودن باشد که مقتضای این شخص بوده باشد اگر چه شعله  
نکاشته باشد و هر چند حکم بکراهت ثابت است اگر چه در مقام این شخص  
قندیل او بخت باشد که در آن وقت بکشد و روشن کرده باشد و مقتضای اطلاع  
کلمات اخبار شریف کراهت است خواه مصطفیٰ از اول عید او زمان بوده باشد  
باشد یا در توقیع و قیام مکرر در کمال التین و احتیاج از امام زمان  
جناب صاحب الامر بحمل الله تعالی فرجه تفرقه فرموده اند مابین آنکه از اول  
عید آستان و بپایان بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز آنکه بکراهت  
مختص فرموده اند در حق اول بنابر این حکم است که حکم کرده شود بانسانی  
که اهل است در حق بنی هاشم هم ثابت است که در آن شراب یا مسکری دیگر بوده  
باشد اتم از آنکه آن خاصه متواتر باشد چنانچه این بانه معلوم است حکم بکراهت  
در صورتیست که شراب بکشد یا بنام مصطفیٰ یا بدن او و نماید و نماید و بگوید  
تعلی علی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از آنکه و قطعه باز در هر دو طرف  
یعنی از هر دو طرف و سبب بلکه مطلق از هر دو طرف و هر دو طرف بوده باشد یا نه  
مختص نباشد حکم بکراهت در صورتیست که مزاج مایه نبوده باشد و اما در

مکرر مکرر

صورت مزاحمت چنان نیست بلکه غایب باطل است و اگر چه خانیای مجرب است که  
بوده باشند و در وقت گذشتن و مضامین نیز چنین بوده باشد اگر  
چه ادا نیست در باب بود و مضامین مختلف است ظاهر است و بجز این تبیین  
بر اختلاف مکرر مکرر بوده باشد یا نه معنی که کراهت نماز و مضامین  
بود و مضامین که نبوده باشد سیزدهم بیع و گناهیست بیع بیاه و موقوف  
مکسور و دیار و مثنیة مختار و موقوفه جمع بیع است دیگر با و شکون با و گنا  
جمع کسب است اختلاف و کرده اند غل و در بعضی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود  
که بعد معید مضامین است و کتب معید مضامین و ظاهر از صاحب فاضل  
انت که بعد معید مضامین است و کتب معید مضامین است و مضامین  
و ظاهر از صاحب فاضل انت که هر دو مشترک مابین هر دو فقره و بعضی بعد  
قول یا بیشتر از هر دو فقره و در تفصیل داده اند که بعد معید مضامین  
مضامین است معنی که مضامین معید مضامین و کتب معید مضامین و کتب  
میزان معید مضامین در حق مضامین بعد از معرفت معنی لفظین علی اختلاف  
در کراهت نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست و کراهت  
عدم کراهت و جمع کراهت نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست  
پس نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست  
در آنجا و نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست و کراهت نماز در بیع و گناهیست

نماز در بیع و گناهیست

نماز در بیع و گناهیست

توقیف نداشته باشد چنانچه در هر دو طرف حیوان است یعنی مواضع دیگر مختار  
بجایز و غیره حیوانات ظاهر میشود از اول التعلیق که نماز در وقت حیوان  
تمام میباشد پس احتیاط خواهد بود یا نه در هر دو طرف حیوان است که در آن وقت  
بوده باشد یا نه که کلمات علی این مقام مختلف است ظاهر از کلام اول التعلیق  
انت که ایشان که در بنماز در وقت حیوان که در آن وقت نقش شده باشد که  
و ظاهر از آن معلوم و ثابت است خواه پیش روی مصطفیٰ باشد یا نه و آنچه  
ظاهر میشود از اینها و از فقهائیکه اهل است در صورتیکه پیش روی مصطفیٰ  
بوده باشد خواه نقش در دیوار و طاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی  
مصطفیٰ پیش روی باشد که صورت در دیوار نقش شده باشد و اما ظاهر  
صورت در دیوار پیش مصطفیٰ یا کتب او یا پشت سر او واقع شود ظاهر است نماز  
در چنین صورت مکرر نبوده باشد و هر چند هرگاه پیش روی بوده باشد  
لکن در چنین نماز یا چنانچه دیگر در وقت صورت نبیند که دست و صورت  
پای ظاهر است که کراهت نداشته باشد در صورتیکه هرگاه ستران ممکن میشود  
باشد و ستران بپایان دیگر نمیتواند نبیند باشد در این صورت هرگاه در  
آن صورت قطع نماید ظاهر است همین قدر کفایت میکند در رفع کراهت چنانچه  
غایت چنانچه مکرر و نماز در صورتیکه پیش روی مصطفیٰ صورت نبوده باشد  
م چنین مکرر و نماز در وقت که در آن صورت نقش شده باشد و اما در

نماز در بیع و گناهیست

در حال از حال نماز چشم مصطفیٰ در صورت واقع شود و ظاهر از کلامی نماز  
بر روی آن فرشته نبیند و چنانچه در صورت نبیند که اهل است در وقت  
نماز بود و هر چند هرگاه در وقت صورت نبیند که اهل است در وقت  
در این صورت نیز کراهت متعلق میشود و اگر چه ممکن است از تبدیل مکان بکراهت  
یا ممکن است از صورت نبیند باشد مثلاً در هر دو طرف نماز که در وقت نماز  
است که در این زمان در وقت نماز در هر دو طرف نماز است چنانچه در هر دو طرف  
شده و در هر دو طرف نماز است یعنی یک سبب و ظاهر از اینها و از فقهائیکه  
معلوم و ثابت است و از آنکه در وقت نماز کلام اول التعلیق عدم جواز ایشان نماز است  
در اینها و هر چند در هر دو طرف نماز و مایه بقرین و جایز خواهد بود که کراهت  
و جایز که در هر دو طرف نماز است یعنی یک سبب و ظاهر از اینها و از فقهائیکه  
حلیت صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز در هر دو طرف نماز که در وقت نماز  
مصحف مفتوح بود باشد یعنی مکرر و نماز در وقت نماز که در وقت نماز  
روی مصطفیٰ مفتوح بوده باشد نماز که در وقت نماز که در وقت نماز  
وقت کراهت متعلق میشود بلکه حال اگر چه ممکن است از لفظ مصحف و از آن است  
نکند در اصل اتم از آن است چنانچه در هر دو طرف نماز که در وقت نماز  
الصحر و اول صحیفه اینهم و مکرر و نماز در وقت نماز که در وقت نماز  
و اول است که در هر دو طرف نماز که در وقت نماز که در وقت نماز



سرمه باشد احدی که از آن چه ظاهر از لفظ مصحف قرائت نکرده باشد اینست که در آن  
در این مقام عمل آنرا نبوده باشد پس اگر است نذر و ایستادست خواه پیش روی  
این شخص خوان مفتوح بوده باشد یا کتاب مفتوح بوده باشد بلکه در آن  
نیت که حکم بکرات ثابت بوده باشد اگر نگذشت مکتوبی در پیش روی مصلی  
بوده باشد و این کرات منتفی میشود بکم کرات و این باینکه کثرت آنرا در وقت  
دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد عطف بر آن حکم بکرات ظاهر اینست که  
ثابت بوده باشد خواه این شخص و آنی بوده باشد و این بعضی از فقهاء تصریح  
نموده اند بقیاسی لکن این مدعی است باطل و نقص بلکه حکم ثابت است اگر  
میدر شب نذر بوده باشد بلکه چه ثابت است که مصلی خوان بوده باشد و  
مکانات که مکه مدائن و اینست که پیش روی او و در ایامی بوده باشد  
که در آن دیوار و سقفی ظاهر شده باشد یا بالو و در وقت قرائت  
بر طوبیت بیتا محلا نداشته باشد بلکه آن کس که مکروه بوده باشد  
در مکانیک پیش روی مصلی دیوار ای بوده باشد که در آن دیوار و سقفی  
ظاهر شده باشد یا بالو و در ایامی بوده باشد یا غیر اینست  
مکانات است که اگر مصلی در آن نباشد پیش روی آن نبوده خواه آنرا  
آسیبی بوده باشد مثل شمشیر و کار و نقصان یا غیر صلاح بوده مثل قوس  
بیت یک خانه که در آن سنگ بوده باشد ملک آنکه ملک حیدر بوده باشد

که این قسم از ملک مستثنی شده است و حدیث بیست دوم مکان است که میست  
قبل از انشاء میبوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن مکان بایستد مؤمنان  
انسان باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست و سیم مکان است که میست قبله  
آن در پی مفتوح باشد بعبارة آخری مگر وقت نماز بجانب بای که مفتوح  
موجود باشد ظاهر اینست که باین اثر بخورد و این بحق مرحوم است که اینست  
با و السلام داده است و خود است چو نزدیک آن ایمان فقهاست متناهی  
اود این باب بخودت عینی ندارد و آخر فرموده اند اگر چه صحیح است لکن این  
مطلب در کتاب او اطلاق که شرط یکا است ندیده ایم بلکه شاید این  
در حتم این معنی شود برین دو مطلب اول اینست که در کتاب اسلام حدیث  
صحیح در کتاب کافی ذکر فرموده که آن حدیث مستثناست بر کراهت عبادت  
موضع که بیگناست و ذات الصداصل و همچنان آن سه موضع ما بین مقام  
شهر و مکه معتقد است شاید این بیان موضوع است که کسی که از مدینه بمکه  
معتقله میرود بعد از آن که از مسجد شریف که محل احرام است گذشت بفاصله  
اندکی یا بخانه مسجد اولی حدان از جانب مدینه که مکه میرود بعد از مدینه  
بشری صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از مدینه بیرون رود و پیش چنانچه  
گذشت داخل مدینه آید می شود و این موضوع است که جناب رسول خدا صلی  
علیه و آله در این موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و آخر حدیث بیست و

بکسی که از مدینه بمکه می رود ذات حیث است که از آن آید الله تعالی اشک ریخد  
در آنجا میلان شد به من غریب می رود و اما آنجا حیث است که گوید است نزدیک  
مکه عطفه و اما ذات حلاصل است پس آن میان ذات او و موضع او اختلاف  
در بیان است و اما میان آنکه می گویند است در حق هر مصلی خواهی بود  
باشد یا ندانند خواهی نماز جماعت بود یا نه یا اولی مفرض بود یا نه باشد  
یا مندوب است و پیش روی خود قرار دهد عدد در صورتیکه احتمال مرگ  
مردگشته و اما آنجا قائم بوده باشد خواه مرگ کند از آن بدو یا حیث  
صغیر بوده باشد یا کبیر هرگاه قاطع بوده باشد چیزی پیش روی خود  
نخا صد غرض ظاهر اینست در این صورت اسباب ثبات نبود باشد و  
کلام مقتضی نقل کلام است در سه بحث اول در بیان چیزیست که از سه  
محقق میشود دوم در کیفیت آنست و سیم در فائز آن اما اولی است  
گویم ظاهر اینست که محقق میشود سه چیز گذارده شود پیش روی  
خواه پیش بوده باشد یا جامه یا کتاب یا ساند یا عصا یا تبعی بودن باشد  
یا غیر آن بلکه محقق میشود نیز در یک ساختن محل سجده و از بدواری باشد  
و بخواند آنکه محقق باشد پیش روی و نیز محقق میشود و اما کیفیت آن  
پس در عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیز ظاهر اینست که  
شود باشد بجز قریب از دو عصا را در زمین بلکه چنانکه در صورت



سنة است وحق ما موم دیگر اول طهارت بر تنی است و من الذی احاط علی بطنه  
و ثانی بر تنی تسلیم در صفا و اجابت نیست و بعد از آن قصور دارد و در صله  
مطلوب است مشاوری ما موم نه هفت **فصل ششم** در بیان چیز است که سجد  
بر آن جایز است و در آن چند مورد است **مبحث اول** جایز نیست سجده بر  
نیمین یا چیز دیگر از زمین روییده باشد در شطرنج آنکه ماکول یا ماکوس نبوده باشد  
پس سجده بر چشم و استخوان و گوشت و چرم و خز و زبر و صدف و مروارید  
و طلا و نقره و عقیق و فیروزه و زعفران و زعفران و مس و سیمین یا چیزهای دیگر  
و تفاوت نیست در عدم جواز سجده بر غیر از زمین مگر آنکه جمیع آن چیزها  
یا آنکه در اصل از زمین بوده باشد لکن یا متعالی خارج از زمین شده باشد مثلاً  
از چیزهایی که مذکور شد پس سجده بر همه آن است که بر زمین بوده باشد  
بر حیوانات از زمین پس سجده بر ماکول یا ماکوس است لکن از این جهت  
اقل از بعضی خصوصیات مختلف میشود در بیان و موردیست مثلاً  
حساب سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن صحیح و در جمیع  
مقالات از زمین ماکول یا ماکوس از زمین مختلف است در وقوع آن و مختار نیست  
علم خرمی آن بعضی موقوف بر آنست که خارج از زمین شده مثل طلا و نقره و امثال  
اینها پس تشکیک در عدم جواز سجده بر ماکول یا ماکوس نیست و بعضی تشکیک نیست  
در عدم خرمی مثل فلس یا سکه یا غیر تشکیک در بیان سجده بر این نیست بجز آنکه

در بیان چیزهایی که  
سجده بر آنها جایز است

مشترک

مختص است که مقصود سجده بر قطعه زمین و از آنست خواه متصل بکوه  
ارض بود یا نباشد یا متصل یا مفصل یا بعضی محل تشکیک است مثلاً اگر کوزه و مانند  
و این را باید با ظاهر عین خروج از زمین است پس سجده بر اینها جایز نیست  
بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقهاء است که جواز سجده بر غیر از خاک  
مانندین حقهاست و نبوده باشد و هم چنین است سجده بر حجران نیز جایز نیست  
بعد از آنکه جواز سجده بر بعضی که عبارت از سنگ دانه بوده باشد مثلاً در  
جمله از احادیث معتبره و اما سجده بر گیاهان محل اختلاف است ظاهر اینست  
که جایز نبوده باشد و جواز در مطالع الاخصاص مذکور است لکن احتیاط  
در صورت ممکن از اینها بپرهیزد و وفق بطریق احتیاط است **مبحث دوم**  
در سجده بر نباتات است بطوری که ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز نبوده  
مگر نباتاتی که ماکول یا ماکوس نبوده باشد سجده بر اینها جایز نیست و این در صورتی  
در جمیع بلاد ماکول نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در یک  
ماکول هست و در بلاد دیگر ماکول نیست یا ماکول در بلادی خارج از آن بلاد  
بود پس حکم باینکه در بلاد دیگر ماکول هست بعدم جواز سجده بر آن و حق  
اصل آن بلاد و بجزایر سجده بر آن در مقابل بلاد دیگر یا غیر بلاد دیگر که ماکول  
در بلادی شود حکم میشود بعدم جواز سجده بر آن اگر چه در آنجا ماکول باشد  
نبوده باشد که آن در آن بلاد ماکول نبوده باشد ظاهر از این است و اما هرگاه فرض

شود نبات در وقت داشت باشد در یک بلاد ماکول نبوده باشد و بلاد  
حالت دیگر متفق مقام مقتضی اینست که گفته شود نباتات بر چهار قسم است  
اول آنست که ماکول است بدین معنی که مثل حبوبات و غلات و غیره است  
مقابل آنست که ماکول نیست بدین معنی که مثل حبوبات و غلات و غیره است  
بسیار از آنها حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم اول  
جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانیه جایز است که آنست که ماکول  
بدین معنی که نباتات ماکول و ماکوس است و این قسم ظاهر است  
که حکم هر طایفه تابع آن حالت است پس سجده بر این ماکول یا ماکوس  
مختص بود و بجزایر و بلاد دیگر است و اما مثل حبوبات و غلات و غیره  
که در بعضی بلاد ماکول است و در بعضی بلاد غیر ماکول است و این احوال  
نبست و هم چنین است در آن ماکول یا ماکوس متصل یا متعالی پس ماکول یا  
شکسته نشد میگوید سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است پوست  
و فندق و گرد و غیره و بعد از آنکه شکسته شد و مغز آن را خورده شد در این وقت  
سجده بر مغز آنجا که جایز نیست لکن سجده بر پوست آنجا که ماکول یا ماکوس  
از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست خرز و هندوانه ماکول یا ماکوس  
متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر آن جایز نیست و اما بعد از  
پاره کردن و جدا کردن ماکول از آن ماکوس در این وقت ظاهر اینست که سجده

در بیان چیزهایی که  
سجده بر آنها جایز است

برین پوست

در بیان چیزهایی که  
سجده بر آنها جایز است



معلوم بود که ذات می کند در حکم عدم جواز سحر و جادو و این است  
پس سحر بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غسل بوده باشد یا بعد  
قبل از آن بوده باشد یا بعد از غسل و جواز سحر بر قطن و کتان قبل از  
غسل ضعیف است و اضعف از این قول جواز سحر است اگر چه بعد از غسل بلکه  
بعد از آن بافتن بوده باشد و این قول مشاکات و هر که فرمود چنانچه  
مشاکات باشد اعتقاد اللیس و غیر اعتقاد اللیس مثل اینست که در این مورد  
اگر چه در حال سحر واقع شود بر غیر اعتقاد اللیس سحر صحیح خواهد بود  
چنانچه این جهت واقع شود بر اعتقاد اللیس پس در این صورت صحیح خواهد بود  
بعد از آنکه سحر بر قطن و کتان و غیره جایز است و این جهت واقع شود بر آن که  
که قصیر از آن بافتن شده صحیح است و اگر واقع شود بر لباس تنه یا بر ریش  
و آن که با هم صحیح نخواهد بود **سحر** در بیان جواز سحر است  
بر کلاه و کلاه اگر چه معتدای بعضی کلمات مابین عدم جواز سحر است  
بر چیزی که خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سحر بر کلاه بدلیل  
خافیه ثابت شده باشد چنانچه سحر بر آن جایز باشد یا نه مثل کلاه  
معمول قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سحر بر کلاه جایز  
بوده باشد اگر چه ماحول از آن بر بوده باشد لکن احتیاط از این ماحول از آن  
موقوف با احتیاط است و قول با احتیاط جواز بر کلاه یک ماحول بوده باشد

از سحر

سحر بر کلاه  
جواز است

از سحر بر کلاه سحر بر آن صحیح بوده باشد پس با احتیاط سحر بر کلاه جایز است  
چنانچه نوشته باشد چنانچه از این نیست مابین کتابه یا غیره است که سحر بر آن  
جایز است مثل زینت حصیته علی حشر و غیره الا ان کتابه و غیره را از کلاه بدلیل  
از جهت سحر بر آن جایز نیست مثل کلاه و غیره الا ان کتابه یا کلاه  
محیط بر سطح کلاه است چنانچه موضع خال از کتابه باقی مانده که کلاه  
غالب در صورت سحر باشد است پس سحر بر کلاه صحیح است  
اول آنست که مابین کتابه یا زینت است که سحر بر آن جایز است در این صورت  
شبهه در جواز آن نیست خواه موضع کلاه خالی باشد یا نه در صورت آنست  
که مابین کتابه یا زینت است یعنی سحر بر آن جایز نیست لکن موضع از  
کلاه خالی از کتابه است که موضع بر سر کلاه کلاه است می کند در سحر و این  
صورت باز جایز است در صورتیکه جهت واقع شود بر موضع خالی از کتابه  
سحر مثل ثواب است لکن کتابت مستحب است سطح کلاه است باین معنی موضع  
خال از کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر اینست که سحر  
صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باین صورت در تنه و کلاه  
با کلاه است بلکه ممکن است قول با تنه یا کلاه است در صورتیکه مابین کتابه  
مما یضیق السحر و غیره بوده باشد و ظاهر اینست که کلاه مختص بوده باشد  
در حق قاری منیر بر در حق جواز است من غیر کلاه بنا بر این که کلاه است

سحر بر کلاه  
جواز است

حق غیر قاری ثابت نیست و همچنین در حق قاری در وقت طلوع چنانچه در حق  
اعراب ثابت نیست اگر چه قاری و سحر در روز بوده باشد **سحر** چهارم در بیان  
حکم سحر است باطل و محال است بدانکه هر که کسی وضع غیره بود چنانچه  
اینکه غیر نیست که سحر بر آن صحیح است بعد از آنکه اعتقاد او ظاهر شده باشد  
شد که سحر بر آن جایز نبوده چنانچه با اعتقاد او آن بون باشد مثلاً اینکه  
معلوم باشد که آن شخص از بون مشک یا با اعتبار و اعتقاد مثلاً آنکه شخص  
شد که سحر بر آن صحیح نبوده است یا با اعتقاد او و هم بحسب صفت در این صورت  
خال از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اشای سحر است یا با اعتقاد او  
را سحر سحر در صورتی که سحر و اعتقاد او و سحر است و با اعتقاد او  
اگر در اشای سحر نبوده باشد یا قبل از اشای بدانکه واجب است یا بعد از آن  
مواضع سحر یا مشکی است یا عدم رفع را سحر را در آن باین محو که پیش از  
خود را یکشد تا برساند چنانچه سحر بر آن صحیح بوده باشد یا آنچه را باین  
مدیر چنانچه خود قرار دهد یا مشکی نیست اگر ممکن بوده باشد پس در این  
مقام چند احتمال است اول آنست که عالم شده بحقیقت خال قبل از اشای بدانکه  
واجب و مشکی است از رسانیدن جهت چنانچه سحر بر آن صحیح است در این صورت  
ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که پیش از اشای یکشد تا برساند چنانچه سحر  
بر آن صحیح نبوده باشد بعد از رسانیدن بآن وقت اشای بدانکه واجب فساد

در سحر

و هر که فرق شود در این صورت باین شخص مشکی نبوده باشد از رسانیدن چنانچه  
سحر بر آن صحیح نبوده باشد چنانچه از این جایز خواهد بود بنا بر این شخص  
خواهد بود و مابین رسانیدن جهت از آن جزای رسانیدن از جهت ممکن است  
تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر آن موضع سحر بر آن صحیح  
باشد و این است باین موضع که سحر بر آن واقع شده یا باین تر است یا بلند  
اگر سحر بر آن باشد در این تر است که سحر بر آن یکشد تا برساند باین موضع  
مشکی و سحر بر آن جایز است مثلاً اینکه سحر بر آن یکشد در اول موضع از زمین  
مشکی شد که در موضع سحر بوده در این وقت پیش از رسانیدن چنانچه سحر  
بموضع ظاهر رسانیدن چنانچه سحر بر آن جایز است چنانچه نظر باینکه خال نیست  
از رفع فساد رسانیدن بدانکه اگر لازم نبوده باشد بقیه او خواهد بود و هم  
اگر موضع که پیش از رسانیدن می کشد اختصار این موضع اول بوده باز اگر  
حکم سحر بر آن یکشد تا رسانیدن بقیه او خواهد بود از رسانیدن چنانچه سحر  
سحر بر آن صحیح نبوده باشد پس رسانیدن بآن جهت که رسانیدن شده باشد که رسانیدن  
تر از آن موضع اول نبوده باشد در این صورت خال از این نیست که سحر بر آن فساد  
یا بطریق سحر اگر اول ظاهر اینست که رسانیدن چنانچه سحر بر آن  
سحر است چنانچه اول است رسانیدن چنانچه رسانیدن موضع مرتفع و این تفصیل  
باین صورت اختصار بر محتمل است و از آن جهت که رسانیدن مشکی میشود که



پیشانی را در اول وقت بر مثل آنکه در این سخن گفته شد و بعد از آن که  
مشخص شد باینکه در وقت نماز و غیره که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
سرانجام آن حرکت داده میسر برساند و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
ایشان بزرگ را بعد از این صورت ظاهر است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
چنانچه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
سجده آن صاحب است یعنی ایشان سجده و ذکر واجب و سجده را نموده است پس این  
ظاهر میشود طهارت محل سجده مثل شستن و ذکر است در وقتیکه معلوم بود  
باشد قبل از ایشان بزرگ را واجب است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
واجب بدان محل جایز نیست و اما شرطی مطلقه طهارت محل سجده مثل بالا  
بزرگ ثابت تا مثل صورت مفروضه حکم توانم نمود بنسبت ذکر پس واجب است  
تدارک آن بعد از این است چنانچه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
مفروضه ممکن است که قائل شودیم بر این که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
جایز بوده باشد بجهت در آن ذکر مستحب هرگاه ایشان نموده باشد و اما بجهت تدارک  
ذکر واجب ظاهر اینست که جایز نبوده باشد و از آنکه مذکور شد مشخص شد که اگر  
علم شود بجهت طهارت محل بعد از رفع راس از سجده و یا شستن محل سجده می خواهد بود  
سیم است که علم شود بجهت طهارت محل قبل از ایشان بزرگ را واجب است که ممکن نیست  
از آنکه بماند بجهت بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

بر آن

بر آن صحیح بوده باشد بجهت با علم فعلی آن حکم در این مسئله خالی از اشکالات است  
در این نیست که تفصیل را در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
یا در غیر آن عمل است در این باره راس ممکن خواهد بود از تحصیل چیز دیگر  
بر آن صحیح باشد با علم فعلی آن حکم در این مسئله منصوص و مجید صورت  
میشود و اول آنست که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
علیه نیست در این صورت دور نیست که بگویم سجده آن صحیح بوده باشد پس  
از آن است ایشان بزرگ را مجید و در همان حالت قطعاً بجهت طهارت و علم  
شستنی است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
و اما قطع میشود نسبت باینکه صفری است در محل کلام دوم مثل همین است که  
مفروضه شد یعنی این را فاعل در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
ذکر و در آن حالت ممکن نیست از آنکه بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
رأس ممکن است از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر اینست ایشان بزرگ را  
حالت در حق او معتبر بوده باشد در رفع راس قبل از ذکر و بعد از سجده  
تحصیل چیز دیگر سجده بر آن جایز بوده باشد و حق این واجب بلکه جایز نیست  
باشد نظر باینکه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
سیم است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
سجده بر آن جایز بوده باشد نسبت به آن بعد از رفع راس ممکن است از آن خواهد بود

تحصیل آن

ممكن بوده باشد از آنکه بماند بجهت بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
حالت ممکن است از آن نبوده باشد یا در رفع راس ممکن است از آن خواهد بود یا  
عدم فعلی منافق علیه تقدیر بر این بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
تفصیل حکم بخوبی است که بیان شد باین نحو که اگر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
همان حالت ایشان بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
از تحصیل ظاهر و محض است و علی بن ابی طالب باشد و اگر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
باشد باین جهت نماید در صورتیکه ممکن بوده باشد بعد از رفع راس  
و اگر ممکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن با علم فعلی منافق  
در همان حالت نماز را قطع نموده است یا نماز نماید لکن احتیاطاً در آن  
مقتضی طهارت نماز است در صورتیکه تمام کرده شود و شد **حکم** در آن وقت که  
شرح بنماز نمود در آن حالت که ممکن بود از وضع جسم بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که  
صحیح بوده باشد یا در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
بزرگ را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
شد و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

در این صورت نیز مثل آن صورت مذکور ایشان بزرگ را واجب در همان حالت  
نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل طهارت محل سجده و علی ایشان باین  
از سجده نماید در این صورت اگر چه بجهت طهارت محل سجده است لکن این  
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
سیم است لکن چنانکه در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
صحیح بوده باشد نسبت با علم فعلی منافق در این صورت نماز را طهارت خواهد  
بود در همان حالت سجده قطع عمل نموده بعد از رفع راس است یا نماز نماید  
محکم نماید آنچه مذکور شد در جمیع این اقسام من و اولیای آن خواهد بود  
بر بجز این طهارت چنانچه اشاره بان نموده پس هرگاه سجده بر بجز نمود پس  
اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجده است یا قبل از آن است سجده  
بود نماز بعد از نماز بوده باشد یا در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
نماز در وقت نماز در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و  
باز نماز را باقی وقت ضعیف است لکن در این حالت احتیاطاً در آن  
و اگر نماز است بجهت علم بجهت طهارت محل قبل از رفع راس از سجده است در آن  
یا قبل از ایشان بزرگ را واجب است یا بعد از ایشان بزرگ را که بعد از ایشان بزرگ را  
بوده باشد ظاهر اینست که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که  
نموده نماز تمام نماید و اگر قبل از ایشان بزرگ را واجب بوده باشد اگر در آن وقت که

ممكن بود



در این مقام باین نحو که این امر باید سبق و قضا است باید سبق و قضا اگر  
در سبق و قضا است چنانکه اگر نماز را قطع نماید یا تحصیل نماید یا  
که سجد بر آن صحیح بوده باشد در آن زمان از وقت خواهد نمود در این  
صورت ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معتبر است که تمام  
نماز نماید و در سجده سجد و سجد بر کف یا ثوب بتفصیل یک میان خواهد  
شد نماید و اگر وقت موقوف است معتبر است که نماز را قطع نماید بعد از  
تحصیل چیزیکه سجد بر آن صحیح است استیفاء نماز نماید **حکم سجد**  
سابق بیان شد که سجد جایز نیست مگر بر کف یا ثوب یا موصوفه محلی  
نماز این قاعده است که اگر چه در بعضی بعضی از اطلاق و عموم  
بعضی در وقت و بعضی در بعضی از احوال و بعضی در این ثابت است  
در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول آنکه  
باین چنینست و آن که قضا است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجد  
در جمیع احوال ثابت است اگر چه ممکن است از بعضی و ثبات بوده باشد و دوم  
مقرب و شتم که قضا است لکن این در صورتی است که ممکن از سجد در  
و ثبات و کاف نبوده باشد در این صورت که ممکن از سجد بر اینها نباشد  
باشد جایز است سجد بر لباس خود نماید لکن لباس که معمول از قطن  
گشاد بوده باشد و هم چنین جایز است در این صورت سجد بر وضو قطن

و کف

و کف نماید یا بر قطعه کف یا اگر چه بر ثوب سجد نماید و ثوب معمول از  
قطن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه در حق ثبات بوده باشد و ثوب  
معتبر از چشم و نخوان و در وقت سجد بر آن نیز جایز نبوده اگر چه در فصل  
بر وقت سجد جایز نباشد و لکن با تمکن از سجد بر ثوب معمول از قطن و کف  
چنانچه بیان خواهد شد ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که کف را از قطن  
بوده اگر چه ثوب میشود از بسیاری از عبارات فقهاء اختصاص لکن ظاهر  
اینست که اختصاص از ثوب نبوده باشد لکن ظاهر اینست که سجد بر ثوب مختص  
جایز نبوده اگر چه ثوب از قطن نبوده باشد بلکه ثوب را نیز نبوده باشد چنانچه  
چند احتمال در این مقام محتمل است اول آنست که ثوب از قطن مصلی بوده و ثوب  
اولی نبوده باشد در آنست که ثوب مملوک او نبوده لکن مملوک دیگر نبوده  
باشد سجد بر آنست که مملوک او نبوده باشد لکن مملوک نبوده باشد و نیز در  
مطریق ثوب یا ثوب یا ثوب نبوده باشد چنانچه آنست که مملوک غیر مملوک نبوده  
باشد ظاهر اینست که جمیع صور مذکور سجد بر ثوب جایز نبوده باشد مشطرت  
در صورت مملوک غیر ثوب سجد مختص در صورتی است و این است و در جمیع صور  
سجد بر ثوب معتبر است بر سجد بر کف و ثوب یا ثوب یا ثوب بر ثوب بتفصیل  
مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجد بر قطن و کف جایز است که سجد بر کف  
خود نموده باشد ظاهر اینست که سجد بر قطن کف معتبر است در سجد بر ثوب

بر کف جایز خواهد بود بلکه لازم است که سجد بر کف یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
سجد نماید و ثوب است مابین سجد بر کف و ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
که خواسته باشد اضطرار نماید و در صورتی که سجد بر کف یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
باشد بقطن و کف یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
خود نبوده باشد و سجد بر آن نماز نماید بر کف یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
و کف یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
سجد بر ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
مستحب از اینها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست که ممکن از سجد بر ثوب یا ثوب  
نیست سجد بر ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
از سجد بر ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
نیست چنانچه ثوب میشود از ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
بر ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
در اول و ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
نمود اگر چه معتبر این نبوده باشد که در وقت ممکن از وضع ثوب یا ثوب یا ثوب  
شد ظاهر اینست که اگر چه اضطرار و قضا است و هم چنین حال در ثوب یا ثوب  
باین معنی فرض میکنیم در سجد ممکن از سجد بر ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب  
لکن حد سجد یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب یا ثوب

یا ثوب







و اما ظاهر که نجس لباس فقط معتبر است و اما ظاهر که نجس لباس فقط معتبر است  
و ظاهر لباس چشم در این صورت نیز ظاهر نیست که سجده بر ظاهر معتبر بود  
باشد پس لازم است که سجده بر لباس چشم نماید و و اما آنکه اگر سر زده باشد  
ما بین سجده بر نجس مایع السجود علیه و ظاهر مایع السجود علیه مثل  
سجود بر آتش نجس و ثوب ظاهر در این صورت نیز ظاهر نیست که سجده  
بر ظاهر معتبر بوده باشد پس سجده بر آتش نجس در چنین صورت جایز  
نخواهد بود و هم چنین است سجد بر نبات نجس یا کافور نجس و غیره  
اگر چه از چشم بوده باشد سیم آنست که اگر سر زده بوده باشد ما بین سجده  
نجس مایع السجود علیه مثل سجده بر آتش نجس و نجس مایع السجود  
علیه مثل سجده بر ثوب نجس در این صورت ظاهر نیست که سجده بر نجس  
مایع السجود علیه معتبر بوده باشد و سجده بر نجس مایع السجود  
علیه جایز نبوده باشد نظریات که مایع السجود علیه در اینها از نجاست یکی با عین  
ذات آن چنانچه دیگری با شیار و صف که عبارت از نجاست بوده باشد و اما  
حدائق مختصر است با بیان وصف چنانکه آنست که اگر سر زده بوده باشد ما بین سجده  
بر نجس مایع السجود علیه مثل سجده بر نجس و سجده بر عین نجاست در این  
صورت اگر چه مایع السجود علیه در هر دو طرف با اعتبار ذات و وصف لکن ظاهر نیست که  
سجده بر نجس مایع السجود علیه معتبر بوده باشد و سجده بر عین نجاست

اگر سر زده

و اما ظاهر

جایز نبوده باشد و از اینها مشتق میشود در صورتیکه اگر سر زده شود ما بین  
سجده بر نجس مایع السجود علیه و سجده بر عین نجاست معتبر بوده باشد  
مایع السجود علیه معتبر است بحال اگر سر زده شود و اگر سر زده نباشد  
سجده بر عین نجاست معتبر است و عین نجاست سجده بر عین نجاست است خواه معتبر  
معتبر السجود علیه بوده باشد یا لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت  
بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشتق میشود که با عین  
نکته از سجده بر عین نجاست عدولان سجده با عین نجاست در صورتیکه در عین نجاست  
سجود با عین در مشایخ صورت ضعیف نخواهد بود قبل هرگاه وضو شود  
که سجده بر عین سجده نبوده باشد و اما در صورتیکه عین در این صورت ظاهر نیست  
که با عین سجده معتبر بوده باشد پس سجده بر نجس المانع هرگز نخواهد بود  
خوفاً از عدول بخلایق و مستحب است که سجده بر نبات نجس در صورتیکه معلوم  
از سجده بر ظاهر بتقصیل که طاعت باشد کلاماً هرگاه در این مقام صحت آنست  
اما سجده که بر عین نجاست در صورتیکه نجاست معتبر باشد متصل نکند  
پس هرگاه نجاست آن مستحب است که متصل نکند سجده بر آن جایز نخواهد  
بود پس لازم است عدول از سجده با عین در چنین صورت یا آنکه سجده بر عین  
جایز است اگر چه نجاست معتبر نباشد یا آنکه متصل است در این مقام تقصیل  
نکند شود ما بین نجس که معتبر نباشد یا آنکه در عین نجاست معتبر نباشد

بما لا یصح السجود علیه و صفه مثلاً آنکه موضوع از زمین نجس شد و موضوع نجس  
مستحب شد غیر از آنکه مایع مقصوب نشسته شد بمقصب در این صورت باطل است  
در ثلث آن مکان که باطل است از این جهت که ممکن است سجده بر موضع دیگر  
نیت باشد و شکل سجده بر آن موضع مستحب است و نجس جایز است بلکه لازم است نظر  
با آنچه در سابق بیان شد که هرگاه ممکن نبوده باشد مگر از سجده بر عین نجس  
در این صورت سجده بر آن نجس لازم است پس مستحب است بر عین نجس و اولی این  
در صورتیکه ممکن است از سجده بر ثوب ظاهر یا بر ثوبه باشد ظاهر است و اما ظاهر  
مستحب بوده باشد از سجده بر ثوب ظاهر پس حکم خلاف او شک نیست نظر با عین  
سابق بیان شد در صورتیکه اگر سر زده نبوده باشد ما بین سجده بر ثوب ظاهر  
از عین نجس معتبر است سجده بر ثوب ظاهر و با وجود آن سجده بر عین نجس جایز  
و مستحب است بر عین نجس و مستحب است که سجده بر عین نجس و مستحب است که سجده  
صورت که محل کلام است پس حکم عین از سجده بر آن شک نیست بلکه در نیت  
در چنین صورت تا عین معتبر نبوده باشد و هرگاه ممکن است از سجده بر موضع دیگر  
بوده باشد یا از این جهت یا آنکه شایان در موضع مخصوص است یا غیره  
در موضع مخصوص مثلاً آنکه در موضع از آنکه یک سجده شده است و ممکن  
از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا اطاق دیگر است یا عین نجس بوده باشد  
و اطاق نجس مستحب شده باشد غیر از این در اطاق این دو صورت سجده بر آن

اگر از بود باشد یا شکل حکم شود و عین سجده و عین سجده و عین سجده  
مستحب یا با عین و اگر آن بوده باشد یا آنکه متصل دارد شود ما بین کس که سجده  
او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و ممکن است قطع نبوده باشد و کسیکه  
چهره او ظاهر بوده باشد اگر از آن بوده باشد یا آنکه ممکن است قطع نبوده باشد و کسیکه  
مستحب است که سجده بر عین نجاست مایع السجود علیه یا آنکه مایع السجود علیه  
کجه بر عین نجاست و در هر دو طرف با اعتبار ذات و وصف لکن ظاهر نیست که  
سجده بر نجس مایع السجود علیه معتبر بوده باشد و سجده بر عین نجاست  
باینکه هر چه نیست حکم نجس است حدیثاً و صلوة و دلیل که این حال مستحب  
عدول بوده باشد با عین در نظر نیست مستحب است که عین نجس یا آنکه  
و دلیل بر عدول از سجده با عین در این حالت ظاهر نیست پس مستحب است  
نماز با سجده اگر چه موجب نجاست چهره نباشد در این صورت اگر اشیا  
بدنشان نمایند یک با سجده و دیگری با ایما و بدل سجده شاید احوط بوده  
باشد و صلوة با ایما و راقع بلاید بر صلوة با سجده در صورتیکه ممکن  
از قطع چهره نباشد و اگر ممکن است قطع نبوده باشد نماز با سجده یا آنکه  
نماز بر عین با ایما و عمل الله تعالی و لیس لرفع الشبهات و عمل المشکلات  
عمد و له سادات الشادات **مسئله** در عین نجاست چهره یک سجده بر  
صحت است چهره یک سجده بر آن نجس نیست بلکه هرگاه مایع السجود مستحب

و اما ظاهر







[illegible]

محمّد اوز

جزء اذات تمام میشود و اگر ای قاضی مثل احوال اذات تفاوت نیست میان  
انها مگر به چند وجه و چون در اثناس و دیگر در اذات و اول اذات که ترکیب  
در اول اقامه و در اذات چهل دوم اذات که تحلیل و در اذات  
تکیه است و در اذات و در اذات چنانچه بیان شد است که در اذات  
علاجه الحاد و اقامه نماید و نماید و فاسد الصلوة و در اذات  
اذات و اقامه که در بلبل و حق و حق است لکن مبالغه و اقامه  
انها حیل باد خود خصوص در صلوات و در اذات مغرب و در اذات  
خصوص در اذات جماعت نظر باینکه جامع از اقامه و در اذات و در اذات  
قابل بوجود و اذات در جماعت شداند بلکه صاحب فنیه در اذات و در اذات  
مورد نیست مقتضای احتیاج عدم اذات در جماعت و در اذات  
در اذات و در اذات و در اذات و اقامه است مطاوع که در اذات و در اذات  
در اذات و اذات بوده باشد لکن محال و در اذات که اذات در اذات و اقامه  
چنانچه چند مورد است که اذات و اقامه و در اذات و اقامه و در اذات  
اذات و اذات و اقامه و اقامه و اقامه و در اذات و اقامه و در اذات  
و اقامه و در اذات و اقامه و اقامه و اقامه و در اذات و اقامه و در اذات  
معه و در اذات و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه و در اذات و اقامه و در اذات  
که در اذات و اقامه و اقامه و اقامه و اقامه و در اذات و اقامه و در اذات

عصرنا قلمع

رکعت از آن نافه مغرب نماید باز ظاهر اینست که از آن ساقط نبود باشد و اما  
اینان بعضی از آن قبل از عصر مثل تسبیح سید الشهدا که صلوات الله علیه و آله و  
ان ظاهر اینست که منافق است و جمیع منافیان در سقوط از آن بنویسند جمیع  
صوت استماع از آن غیر است بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود  
اول آنست که یک کلام را در آن نماز جماعت بخوانند و شنیدگان آن کلام  
کلام مؤثر از آن جماعت خوان جماعت یک گفت مثل اینکه فرض کنیم صبح بخیر  
صوت در آن جماعت متعدد نماز جماعت بعد از آن یک کلام را از آن کلام سجد  
شد و حال آنکه مؤثر جماعت جماعت دیگر از آن یک گفت و مؤثر از امام آن  
مؤثر است و یا غیر امام و این امام استماع از آن نموده و در این صورت ظاهر اینست  
که این امام مستمع از آن اجتماع بان میخواند و مؤثر از آن است که کسی از آن جماعت  
و اما استماع از آن منفرد نمود و در این صورت نیز ظاهر اینست امام جماعت  
اجتماعی استماع از آن منفرد میخواند و پس مشروع بنماز جماعت میباشد  
با علم از آن ستم است که منفرد استماع از آن نمود و مؤثر جماعت خواند  
که منفرد استماع از آن منفرد نمود و در این دو صورت نیز فصل در از آن  
اکتفا بر استماع از آن میتوان نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع از  
جماعت از آن جماعت و استماع منفرد از آن منفرد و استماع مؤثر جماعت از آن منفرد  
و استماع منفرد از آن جماعت را بود و باشد ظاهر اینست که در جمیع اینها اکتفا بر

که هر دو قسم جایز بود و باشد لکن اثبات با قاعده تأخیر در ان اذان بالمغرب اولی  
از این که اثبات هر دو نماید منقوض بنا بر این افضل است که در ان اذان غروب  
بالمغرب و اثبات با قاعده تأخیر بطریق معمول پس اذان در مغرب ساقط خواهد بود  
لکن سقوط این مقام بطریق مخصوص است پس اثبات هر یک از اذان و اقامه  
بطریق معمول افضل خواهد بود و تا وقتی که دست می افتد واضح است که  
اذان در حضرت دوم از مواضعیکه اذان ساقط است  
منزله است توضیح مثال است که بعد از غروب و توقف حاج در عیالات از وقت  
دو عصره تا غروب که است که بعد از مغرب کجای فایده از عرفان است  
شهر و اولی است که تاخیر غار مغرب و عشاء خود تا وصول عشاء شود  
اذان نماز مغرب را گفته اثبات بنابر حسب نماید بعد از غار مغرب یا اثبات  
بنابر عشاء نمایند بدو اذان خواه فصلی متحقق و شود و مابین دو نماز  
یا نه سیم از مواضع مذکور صور است که مکلف جمع نماید عیالات و اقامه  
و عصر نماز مغرب و عشاء در این وقت اذان عصر و اذان نماز عشاء ساقط  
بعین صور و مکلف خواهد است بنا شد اثبات بنا فایده عصر و اذان مغرب  
نماید بلکه اثبات بنابر عصر و عشاء نماید بعد از غار اذان و نماز مغرب باشد  
فاصله در این صورت اذان عصر و اذان عشاء ساقط است بنا بر این هر یک از این  
بنابر عصر یا بنا فایده مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هر که اذان بنابر

رکعت اول







مخصص معلوم نیست بل هرگاه عدول از آن قوی باضعف بوده باشد چنانچه  
مفاد آن شده اند جای ممکن است که مقتضای شوم مطبوع اول در وقت عدول  
لکن از هر دو در آن موقع غایت بقاء اول تمام بعد از استند و توقف از هر دو  
عدم برین شرط و احوال مطهر باشد انام علیهم السلام اختیار و السلام بعد از آنکه در وقت  
موقوفه بقدر یک مقام مقتضای آن بود میگویم در این مقام و در آن وقت  
صفت مناسب اینست که ترتیب بر آن شده باشد اول آنست که استماع  
اذان یک دفعه میکردند از اذان یا استماع جمیع فصول اذان یا استماع  
بعضی فصول استماع در این ظاهر اولست پس استماع بعضی فصول کفایت  
نمیکند در حکم بقصود اذان اول آنست حکم بر آنست که استماع اذان موجب سقوط  
اذان است در صورتی است که پس از استماع اذان نماز بوده باشد غیر از  
حکم استماع اذان علامه نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان علامه شده که  
ایشان بیان نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد ظاهر اینست  
که اذان ساقط نبوده باشد اگر چه نماز نباشد بعد از استماع اذان بعد از  
فواصل سیم آنست استماع اذان که موجب سقوط اذان میشود در صورتی  
که استماع اذان نمازی بوده باشد که پس از آن شخص علامه ایشان نماز نبوده باشد  
پس هرگاه این شخص علامه نماز ظهر نبوده باشد و استماع اذان نماز عصر نبوده  
باشد یا بعکس آن ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد چه در استماع اذان

10

کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن تاویل این بوده باشد  
که اذان بجای نثار است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل  
اینکه اذان بقصد تعلیم یا علم گوید یا استماع اذان نبوده باشد که خلاف  
مسئله گفته شد باشد این موجب سقوط اذان نمیشود و هر چه در استماع  
اذان در گوش است مؤلف و غنوده باشد یا استماع اذان در گوش که کبریا  
اکمل نبوده تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رسانیده باشد و  
صکنا بجای استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود و استماع اذان است که  
مؤذن ایشان نماید بقصد آیتان بقرآن نطق استماع اذان اگر چه بی اثر باشد  
در سیم مذکور شد مستفاد میشود حاصل استماع اذان در صورت سقوط  
اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد  
خواه باخلال بعضی فصول اذان یا باخلال بعضی کلمات اذان بلکه بعد از بعضی  
حروف اذان از هیچ آن ظاهر اینست در هیچیک از اقسام سقوط استماع اذان  
اذان مسقط اذان نبوده باشد و هر چه اینست هرگاه در فقره اذان کلمات  
بعضی تفتی نماید شم ظاهر اینست سقوط پس استماع اذان در صورتیکه  
مؤذن مرده نبوده باشد پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط  
اذان او نخواهد بود اگر اذن از محارم او بیکه نبوده او نبوده باشد این در حق  
مرحمت و امانت و حق زنان باین معنی ضعیف استماع اذان از غیر مرد مذکور

استماع اذان مردن و لکن از محارم غیور ظاهر اینست که این کلمات بگوید و در حکم  
بسطوط اذان زن بلکه در وقت در محارم نیز چنین بود باشد **سنت** ظاهر  
اینست چنانچه استماع اذان مؤذن حالت اذان صفره کلمات مینماید و در حکم  
بسطوط اذان متع هم چنین است استماع اذان مؤذن بلفظ خواه معلوم باشد  
که بعد از اذان بلا فصل ایتان همان عزاء عاید یازد بلکه اذان بجز مختصر ایتان  
بلا دخول وقت نماز بود باشد پس اذان مؤذن بلفظ مستثنی خواهد بود و از آنکه  
در سلفی بیان شد که در عزاء اذان مؤذن بجز عزاء متبوع باشد استماع اذان  
اذان موجب سقوط اذان نمیشود **سنت** ایا حکم مذکور مختص نماز اذان است  
یا در اذان نماز قضای نیز ثابت است و در وقت که مختص نماز اذان نبوده  
باشد بلکه در نماز قضای نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیل که مختص  
بمیهنات است پس میگویم در این مقام چند احکام اذان استماع اذان نماز  
اذان و حق کسیکه عالم ایتان بنماز اذان است دوم استماع اذان نماز قضای و حق  
کسیکه عالم نماز قضای است **سنت** استماع اذان نماز اذان و حق کسیکه عالم نماز  
نماز قضای است **حکم** در عکس این است بنوع استماع اذان نماز قضای و حق کسیکه  
عالم ایتان بنماز اذان است اقل حکم آن مقتضای بیان شد دوم متصور بچند  
صورت میشود و کما فی ذلک و در حق صلوة و تحلیات حدان اما صورت مخالف  
مثلاً اینکه کسی اذان گفته بجهت اینکه ایتان بنماز قضای کند و دیگر استماع

انتظار

ان اوقات خود لکن عازم این هست که ایشان بفرمایند هیچ قطران بخورده باشد این صورت  
حکم بسقوط اوقات در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت ثانی آنست که پس از این حصول  
می شود و یک صورت اینست که مثلاً در سال قبل از این بنابر ظاهر یکی از اوقات  
شد و دیگری بنابر ظاهر یکی از اوقات نشد لکن بگویند قبل از هر دو یک  
وقت عازم این شده اند که ایشان بنابر ظاهر قطران بخورده باشد دیگر یکی بقصد  
آن وقت و دیگری استعمال آن اوقات بخورده باشد این صورت نیز استعمال  
آن اوقات در حکم بسقوط اوقات تغییر در صورت دیگر آنست که یک نفر از  
هر دو در یک وقت فوت شد مثلاً این که بنابر ظاهر هر دو بگذشت اول  
و لکن ماه از او و نفر فوت شد و هر دو در یک وقت از او فوت شد که قطران  
بخورده باشد یک اذن بجای همان بنابر ظاهر گفت و دیگری بشیء در این صورت  
ظاهر اینست که اذن مستمع قائم مقام اذن سماع بشود پس اذن او را نافذ  
نخواهد بود و سیم نیز مستحق بدو صورت پیشتر خواهد بود و در صورت ثانی  
در آن اول مثلاً آنکه کسی اذن گفت بقصد آنکه ایشان بنابر ظاهر اذن بخورده  
باشد و دیگری استعمال آن اذن نموده باقیمانده اوقات ظاهر قطران در حق مستمع  
آنکه مستمع اذن در این فرض عازم این هست که ایشان بنابر ظاهر عشاء یا خواب کرده  
باشد ظاهر اینست که هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط اوقات را نافذ  
نمی تواند نمود و هر چند اینست حال در قسم چهارم یعنی استعمال اذن بنابر ظاهر



موجب سقوط اذان نماز اذان غیر مستجاب شد و در صورت تفریق در وقت  
 بوده باشد یا صورت تفریق تمام اذان است این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص  
 بصورت استماع اذان مؤذن یا امام است از صورت استماع و سماع اگر چه متیقن اذان  
 لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت  
 سماع اذان غیر نیز اذان سماع ساقط است و هم اذنت این حکم چنانچه در سماع  
 اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه  
 هر دو را از مؤذن و مقیم بشنود سماع اذان چنانچه لغوی اذان است سماع اقامه  
 نیز مقتضای اقامه است و اما سماع اذان فقط اگر چه مقتضای اذان است لکن  
 مقتضای اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از صدور اذان از این  
 شخص سماع بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه نباشد و اما  
 هرگاه اذان از این شخص صادر شده باشد و سماع اذان نیز نبوده باشد  
 چنانکه مقیم غایت مثلاً اینکه فرقی کنیم وقت که غایت اذان مؤذن خاصه  
 نبود یا مؤذن ترک اذان نموده اقتضای اقامه نیز نمود پس این شخص  
 سماع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر اذان را  
 نماید ظاهر اینست که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس  
 اقامه نیز باید مکتوب و اگر ترک اذان نماید یا استماع اقامه فقط مقتضای اقامه  
 اوست و بعد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن در و ریت که استماع اقامه

مقتضی

فقط مقتضای اقامه نبوده باشد خواه اذان از آن نکر نماید یا نه یا از دم ظاهر اینست  
 که حکم مذکور در صورت است که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل استماع  
 مشغول نماز بشود و اما هرگاه فصل مختل شود در این صورت اذان  
 و اقامه هیچیک ساقط نیست و از دم ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه  
 در صورت مشغول من باب العزیزه نبوده باشد که مشغول بوده باشد این  
 شخص از اذان و اقامه بلکه من باب الرخصه خواهد بود پس یا استماع اذان  
 و اقامه یا نه هر دو میتواند نمود بلکه در و ریت که عدم اجزاء با اذان  
 و اقامه مشغول و اثبات باقی انصاف اولاً از اجزاء بودن باشد خصوصاً  
 نسبت با اقامه **حکم** از جهت مواضعیکه اذان ساقط است در و ریت است  
 یعنی اذان نماز هر دران روز ساقط است خواه در عجات بوده باشد  
 یا در سایر اماکن کلاً میسر هست در این است که یا حکم مختص است بصورت  
 مشغول دعا شود یا عاصت ظاهر ثانی است پس اذان نماز هر در روز  
 عفره ساقط است اگر چه قصد دعای مؤلف حدیث روز نداشته باشد  
 ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمت بوده باشد پس اذان  
 قصد دران روز جایز نیست **ششم** از جهت مواضعیکه اذان ساقط  
 عصر و جمعه است خواه مکلفاتیان بفان جمعه نماید یا نماز ظهر یا نماز  
 جماعتی از نماز آن که فرجه اند و بعضی از فقها چنانچه فرموده که اگر اثنان

اذان هر روز میسر  
 ساقط نیست

سقوط اذان در نماز  
 در صورت مشغول  
 در وقت عید  
 نماز هر روز میسر  
 ساقط نیست

ساقط نیست

بنا بر جمعه نموده باشد اذان عصب ساقط است و اگر اثنان بفان ظهر غوره باشد  
 ساقط است مختصان نیز حقیق عدم سقوط است پس اذان عصر و جمعه مثل  
 اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگر چه اثنان بفان جمعه غوره باشد **نهم**  
 از مواضعیکه اذان ساقط است در صورتی است که کسی داخل مسجد شده باشد  
 نماز در حالیکه اصل مسجد مشغول بفان جماعت بوده باشد و اذان  
 نماز نبوده باشد یا بعد از اذان از نماز لکن در صورتیکه اصل مشغول متفرق  
 نشده باشند امام از آنکه این شخص نماز جماعت نبوده باشد یا نه که حکم  
 این بود که اقتضای نماز با امام همان جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه  
 امام جماعت دیگر خواهد نمود باشد باز ساقط خواهد بود و هم چنانچه  
 هرگاه خواهد نماز متفرق اثنان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت  
 معلوم العبادت پیش این شخص نبوده باشد یا بجهت بولای الی هرگاه فرض  
 شود که امام معلوم العبادت نبوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در این  
 صورت ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقامه ساقط است متعلق  
 اذان است که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقامه با امام جماعت غوره باشد  
 و هم اذنت که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقامه با امام جماعت غوره باشد  
 و یکی سیم اذنت که داخل شد بقصد اینکه نماز متفرق اثنان نموده در جمیع  
 این سه صورت وقتیکه داخل شد حتماً امام مشغول بفان جماعت است

اثنان

اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد یا بعد از اذان آن امام از نماز لکن یا اقامه  
 صف و جمع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این  
 در صورتی است که این شخص نماز اثنان بفان نماز نبوده باشد بلکه  
 مشغول بان بوده یا فارغ شده باشد اذان اما هرگاه چنان نبوده باشد  
 مثل اینکه مشغول بفان ظهر یا مغرب بوده و این شخص نماز اثنان بفان  
 عصر یا نماز شب نبوده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست  
 پس میباید اثنان یا اذان و اقامه نبوده باشد و امام هرگاه امام مشغول  
 بفان عصر یا نماز شب نبوده و این شخص نماز اثنان بفان ظهر یا نماز مغرب  
 نبوده باشد در این مقام میباید چندی است که تأخیر بران مناسب است  
**اول** آنست که چنانچه مذکور شد که اذان و اقامه در وقت ساقط است اینست  
 که نماز جماعت در مسجد نبوده باشد یا هرگاه در مسجد نبوده باشد مثل  
 نماز جماعت در خانه است یا در محراب چنانچه در سفره البحتی است  
 در این صورت اگر کسی دران مکان خواهد اذان یا اقامه نبوده باشد اذان  
 و اقامه میباید بگوید اگر چه اثنان بفان در صف جماعت نبوده باشد  
 مگر در صورتیکه اقتضای نماز با امام جماعت مثلاً هرگاه کسی در نماز  
 بفان جماعت میباید و دیگر چه بعد بصلایک که اذان یا امام نموده



در همان زمان و قریب که در بعضی جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود  
در این صورت بر این شخص اثبات با اذان و اقامه ضروریست و چه آنکه  
بهمان نماز درین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در  
حقیقت بر این جماعت است و در صورتیست که جماعت در مساجد بوده  
باشد در قریب مساجد چنان نیست دوم آنست که حکم بسقوط اذان و اقامه  
در صورتیست که صلواتیون متحد بوده باشد در نوع و صنف پس هر جموع  
نماز مختلف بوده مثل اینکه امام اثبات بنماز ظهر بنموده یا مینماید  
این شخص مجتهد اثبات عصر نموده باشد در این صورت اذان و اقامه  
ساقط نیست و هر چند است حال در نماز مغرب و عشا یا بعد از آن نماز  
خو که امام مشغول بنماز عصر یا مشایست و این شخص مجتهد صبح  
اثبات بنماز ظهر یا مغرب نماید در این صورت نیز اذان و اقامه ظاهر است  
که ساقط نبوده باشد و هر چند است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد  
مختلف بصنف نبوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن  
امام اقامه نبوده باشد و نماز این شخص مضایع هرگاه امام از نماز ظهر فارغ  
فارغ شد و این شخص مجتهد در صنف جماعت اثبات بنماز ظهر مضایع  
نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم آنست  
که مکان این شخص یا مکان جماعت عین هم بوده باشد یا قریب یا دور هرگاه

مکان در مسجد

بنماست در مسجد عظمی بوده باشد و جماعت در مسجد بوده باشد و این شخص در مسجد  
در یک بعد از آنست جماعت بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص  
ثابت نبوده باشد چنانکه آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتیست  
که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد بنسبی  
او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت نبوده باشد اگر چه نماز این  
شخص یا نماز امام متحد در نوع و صنف نبوده و این شخص اثبات بنماز در صنف  
جماعت نماید بنابر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد و بعد از آنست  
امامت یا انکار امام جماعت مجتهد یا حال از این شخص نبوده باشد چنانکه آنست  
سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شد در حال اشتغال  
امام بنماز ظاهر است و اقامه هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس این مصداق  
بچند صورت میشود اول آنست که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد  
نشیء در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دوم مقابله آنست باین  
معنی که احدی از اهل جماعت باقی مانده باشد تشکیک در ثبوت اذان و اقامه  
در این صورت نیست سیم آنست که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی  
مبایستند این مصداق بصورت میشود اول آنست آنچه از اهل جماعت  
گرفته اند اکثری از باقی دوم عکس آنست یعنی باقی ماندن اهل جماعت  
بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آنست که باقی از اهل جماعت صلاوت

با متفرق شدن ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابر این در بعضی  
بعضان صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلام میگردانند و این حکم ثابت  
الاصطلاح کفایت میکند یا معتبر بنماز یا بنماز یا بنماز یا بنماز یا بنماز یا بنماز  
در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار نبوده باشد بعد از آنکه عرفان آنست  
که اهل جماعت متفرق شده اند و ثابت است در صورتیکه باقی قلیل نبوده  
باشد یا بنمایان صادق باشد متفرق اهل جماعت و چه این تفصیل را تفسیر  
میشود از جمیع بطالع الاثر لکن ظاهر اینست که محقق بقا کفایت نماید  
بلکه مراد بقا بقدر معاد و متعارفست که بعد از نماز باقی بمانند و اقامه  
هرگاه بعضی اهل جماعت یا اکثر آنان باقی ماندند از قدم متعارف مثل اینکه  
روز عرفاست از اذان و عصر فارغ شدند مشغول شدند بدعا تا قریب  
یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب یا غروب  
بعد از استغاثه تا غروب یا شبهای قدراست بعد از فراغ از نماز مشغول  
شده اند بعد از آنکه در این چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی مقصد  
الخانقاه نماز عصر حوالی غروب یا بجهت اثبات بنماز عشا از نزدیک بنصف شب ظاهر  
اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نمیتوان نمود اگر چه صفوف متفرق نشده  
باشد بلکه ظاهر اینست که اذان و اقامه در مثالی صورت ثابت است ششم  
آنچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام آن جماعت

مسجد

مسجد شرایط اقتضا نبوده باشد و در نظر این شخص ظاهر است و اقامه هرگاه چنین  
نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از اقامه است قطعاً اذان و اقامه ساقط  
نست و اگر از شبیه است دور نیست که در این صورت تفصیل داده شود  
شاید مجتهد اهل مال و معلوم الشوق باقی حکم شود بسقوط و در این باب  
والله اعلم الله الخالد و در بعضی آنست که اگر این حکم معتقد است بر حال یا در حق  
نشان از ثبوت است تحقیق مقام مقتضی تفصیل است باین نحو امام یا مدعی  
یا ند و هم چنین است کلام در آنکه اگر داخل در مسجد میشود پس سجد  
بجای صورت میشود اول آنست که امام جماعت مرادت و آنکه که داخل در  
مسجد میشود از بیرون مرادت این قسم همان است که مذکور شد دوم آنست که  
امام جماعت مرادت لکن آنکه که داخل میشود در مسجد بقصد نماز است  
در این صورت اگر چه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر  
اینست که ساقط نبوده باشد نظر به آنکه محط اولیه اذان و اقامه در حق اهل  
اکذاست و مبالغه و امام در حق اهل اینست که در دلیل اهل بر سقوط و  
رجال در این صورت کالی بر سقوط خول اهد بود در حق زمان بطریق اولی سیم  
آنست که امام جماعت نماز است و داخل در مسجد در این صورت اگر چه اشکال  
میتوان نمود در حکم ثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت نبوده باشد  
چهارم آنست که امام جماعت نیت نبوده باشد و داخل در مسجد بقصد نماز نبوده



اینها ذات و قائمه در حق جنین ذات ساقط است یا ثابت شاید حکم بقول طبر  
در جواب بوده باشد **مسئله** است که سقوط ذات و قائمه در این مقام از این  
معم و لازم است پس ایشان بانها جایز نخواهند بود یا بصورت رجحان است  
ایشان با ذات و قائمه خود در این صورت اگر چه جایز هست لکن مرجح است  
ظاهر ثابت است اگر چه اصطلاح در **مسئله** است از موارد دیگر با ذات و قائمه  
هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شد در جماعتی منعقد شده اما اگر  
مشغول غنا است جماعتی یا با وقتلا نموده اند در این صورت میتوان این  
تکلیفات ذات و قائمه نموده ملحق بشود همان جماعت و لا محاله نموده همانا  
خواه در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد هم چنین است حال هرگاه دید کسی که  
مسبحه بخواند اما متوجه مشغول غنا است منفرک در این صورت میتوان  
تکلیف ذات و قائمه نموده اقتدا بان شخص نماید **مسئله** از مواضع دیگر ذات ساقط  
در غیر زمان اقل از نمازهای قضایست که ایشان بانها غایب و عیب یکدیگر  
مقرب مطلق مستحب اینست که گفته شود تشکیکی نیست در این که چنانچه از آن  
و قائمه ثابت و راجح است در نمازهای اقامه ثابت و راجح است در نمازهای قضای  
بنابرین هرگاه ایشان بنمازهای قضای بنمازهای اقامه است نسبت بنمازهای  
اذان و قائمه بگوید و اما هرگاه ایشان بانها متصل هم بنماز در این وقت ایشان  
با ذات و قائمه میتوان در غنا اقل و در تقصیر آنها اگر چه در و زبده باشد اقتضا

مستحب

میتواند یا با صفتها این معنی که در اشیاء با ذات در غیر نماز اقل و صورت  
مذکور معلوم نیست و معنی در این اشیاء با ذاتها اقتضایست عیب  
بدون فصل خواه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدد کلامیکه  
هست در این مقام اینست که از این حکم محض بصورت ثابت است که نماز قضای  
این شخص مجزئ باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نماز  
که بر این شخص لازم شده باشد یا با جماعت مثلا جماعت در این مقام متصل  
داد میشود در غنا کسی که بر این شخص لازم شده یا با جماعت و این که این نماز  
که از منسوب منسوب است پس بعد نایب بلکه از نمازی است که قوت بشمار  
منسوب نیست یا در جماعت نیست اگر اقل است در این صورت بگویم حکم اینست  
که مذکور شد در صورت ایشان بصورت متعدد مع التوالی ذات در غیر نماز  
اقل ساقط است و اگر ثابت است بگویم اذن ثابت است در هر نمازها اقل  
ایشان غایب متوالیه یا با فاصله و از آنجا مذکور شد معلوم میشود که  
موضع است که نماز ساقط است و سه موضع از این در موضع اقامه ساقط  
بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع از این تنها ساقط  
و سه موضع از ذات و قائمه هر دو ساقط است **مسئله** هرگاه کسی ایشان  
اذان و قائمه خود بلیت آنکه ایشان بنماز قرآنی نموده باشد یا بجهت آنکه کسی  
نیو که جماعت با منعقد شود یا از این جماعت نبود بعد از این او میفرشد

یا با اخلال میدهد یا با ایشان با ذات و اخلال با قائمه یا بعکس این دو صورت  
اخلال هر دو یا بقتضای اخلال متعادل خواهد بود یا ساقط پس اقسام سه  
هست است اول آنست که ایشان با ذات و قائمه هر دو نموده بعد از آن شروع  
بغنا نموده معلوم است این اقسام و اخلال با ذات محل کلام در این مقام  
بیست دوم آنست که اخلال هر دو نموده غایب و شروع بنماز غیر ظاهر نیست  
در این صورت قطع نماز در حق این شخص بجهت ایشان با ذات و قائمه جایز نیست  
قبلا از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگر چه  
قبلا از شروع در قیامت بوده باشد **مسئله** است که اخلال با ذات و قائمه نموده  
ساقط بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت اگر متذکر شد  
بعد از دخول در رکوع باز ظاهر اینست قطع نماز بجهت در ذات و قائمه جایز  
نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبلا از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر  
اینست قطع نماز در حق این شخص در جمیع صورت جایز بوده باشد بجهت  
ایشان با ذات و قائمه بعد از ایشان بعد از آنکه استیذان نماز نماید پس  
قطع نماز در این صورت بجهت در ذات و قائمه مسی خواهد  
بود اگر چه اشیاء در عدم قطع است چنانکه آنست که ترک اذان نموده  
بعد از اشیاء با قائمه بنماز نموده عکس اینست یعنی ایشان با ذات خود و ترک  
اقامه نموده و شروع کرد بنماز در این دو صورت نیز قطع نماز جایز نیست

خواست نماز جماعت ایشان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اگر اقامه  
اذان و قائمه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تا دیرست موقوف است  
با ذات و قائمه دیگر خواه همین شخص اقامه اذان و قائمه نماید بلیت جماعت  
یا دیگر ایشان بانها نماز فرقی نیست در این مقام مابین آنکه خود این شخص  
اقامه کند یا اقتدا کند بیکدیگر لکن ثاب در صورتی است که اذان و قائمه  
از امام یا از غیر امام مقصد جماعت صادر نشده باشد و اگر حاجت با ذات و قائمه  
دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد موضع مطلب مقتضای اینست  
که گفته شود کسی که ایشان با ذات و قائمه خود بقصد اینکه منفرک ایشان  
بنماز نموده باشد بعد از این وارد گرفت که ایشان نماز جماعت نموده باشند  
یا با این نحو که امامت نمایند یا اقتدا نمایند بیکدیگر در هر دو صورت اذان و  
ضد است در قسم امام اکتفا با ذات و قائمه که از او صادر شده مقصد  
انفرادی نیست و اند نموده در قسم ثانی آنکه کسی که امامت میکند اکتفا با این اذان  
که از امام صادر شده بلیت انفرادی نمیتوان نمود لکن این در صورتی است  
که این امام استماع اذان را نموده باشد یا استماع نموده باشد لکن چنین  
استماع نماز جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع نماز  
جماعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق  
مقتضای بیان شد **مسئله** دخول در نماز یا با ایشان با ذات و قائمه است

یا با اخلال







بسیار است این را درین دو حد و درین مقام کما یستحکم از امور معتبره در  
مؤذن است پس بجز آن که درین مقام است از آن زن ثابت نیست اگر چه این  
زن از محارم سر نبوده باشد لکن این در صورتیست که زن از آن بیعت نکند  
بگوید کلامی که درین مقام است اینست ایضا اینست که زن که محرم جماعت  
از بیعت با او نبوده باشد چنانچه درین محارم او ظاهر است که از آن بگوید بیعت  
نکند جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای اینها این جایز است میگویم مسئله  
مستحق بچند صورت میشود یکی آنست که جماعت از آن زن مثل بیعت  
زن مثلا هستند در بیعت بیعت ترا میگوید یکی از آنرا از محارم است  
اما مستحق ظاهر نیست که درین صورت در بیعت جماعت از آن زن چنانچه زن  
میتوان نمود و آنست که بیعت نفر مرد مثلا میباشد و بیعتی که از محارم  
هم اینها است مثلا اینکه مادر یا خواهر یا عمو یا پدربزرگ یا بیعت نفر جماعت  
میکند و سایرین اکتفا میکند باقی و آن زن که از محارم اینهاست نیز اکتفا  
باین امام میباشد در همان عین مطلب اینست ایضا و چنانچه صورت بیعت و آن قرار  
خدا کرد آن زن ایشان با آن چنان جماعت نماید یا نه حکم باین از اشکالات است  
ظاهر بحق و شرع و ذائع و معتبر عدم جواز است و مصرح به در مبسوط  
و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و این در صورتیست که از محارم  
صورت ثالث است زن از محارم زن میکند و این صورت اگر بگوید کلامی

میکند

میکند همان زن ایشان با آن و اقامه نماید از برای سایر زنان که از محارم  
میباشند اکتفا نمودن بدان زن و اقامه و اشکالات و این مطلق است  
اطلا باینکه در آنست که جماعت بر جواز این بیعت از آن زن ثابت است و این  
مطلب است بعد از آنکه منصوص بر بیعت در حد بیعت مطلق است و این  
مضمون این حدیث اینست که جماعت میفرمایند یا رسول الله و سلا  
عالمه و اگر سرخص فرمودند و فرمود که از آن زن اقامه کند جماعت زن  
سایر از حق عفو باشد و اما اجتناب از بیعت که از آنست که جماعت میگوید و سایر زنان  
با آن زن دیگر پس ظاهر اینست که چنانچه بوده بلکه در صورتیست که مسئله محل  
خلافت نبوده باشد یعنی از امور معتبره در مؤذن است که بیعت نبوده باشد  
پس جواز اعتقاد با آن مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ نبوده باشد  
بشرط آنکه غیر نبوده پس اعتقاد با آن غیر معتبره و آن عفو و اما مورد بیعت  
در مؤذن پس این نیز چند امر است اول آنست که مؤذن بالغ نبوده باشد یعنی معتبره  
کسی که بیعت می نماید بیعت ایشان با آن خواه بیعت اقامه یا غیر از اسلام نبوده  
باشد یا بیعتی که از آن جماعت مستحب است که این شخص عادل نبوده باشد و بیعت  
شد معتبره اینست که این شخص با او در حق مؤذن است یعنی معتبره و غیر آنکه  
یا امام جماعت یا غیر اینها اینست کسی که نصب می نماید بیعت با آن عادل نبوده باشد  
و ممکن است استیفاء بیعت نبوده مؤذن نبوده باشد یعنی معتبره است و حق

باشد مؤذن اهلی معتبره در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کافر و چه مسلمانی  
نیوانیت در مؤذن جماعت چندان تفاوتی با غیر اینها ندارد و مع ذلک اگر در  
مؤذن جماعت نیز معتبره نبوده پس بلکه اکتفا بر مؤذن و اما آنوقت  
بر موضع مرتفع از خواص مؤذن از آنست که بیعت جماعت مطلق  
نیست مگر در صورتی که فرض شود که از تمام مأمومین بیعتی نبوده باشد  
که اینها مأمومین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع  
و احتمال اقتضا اگر منع نباشد حاجت این تخصیص نخواهد و اما کون بر طبق  
پس این مطلب بیست در حال ذات گفتن مطلقا خواه از آن اعلام نبوده باشد  
یا از آن جماعت یا از آن منفرد هضم از امور معتبره قیام در حال ذات است  
نیز مطلوب است مطلقا اگر چه مؤذن جماعت نبوده باشد هضم استیفاء  
یعنی معتبره اینست مؤذن مطلقا اگر چه منفرد نبوده باشد در حال ذات گفتن  
مستویر قیام نبوده باشد خصوص در حال شهادت که اینها در رعایت  
استیفاء در آن بیش از است و این نیز از کلامی که گفته است قابل شده  
میگوید رعایت استیفاء و قیام در حال ذات در حق مؤذن یکسان جماعت  
گوید حق نمک مؤذن است مذکور که عبارت از طهارت و قیام و استیفاء  
بوده باشد چنانچه مطلوب است در آن مطلب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر  
اینست که طهارت در حال اقامه لازم نبوده باشد یعنی جایز نیست که از آن با

شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل نبوده باشد  
مستحب در حق او اینست که مؤذن عادل نماید و تحصیل حال که مانع از اقامه  
نیامان است و ذی با قیام بطاعت است بیعت از آن گفتن نظر باینکه شایع  
امر نبوده است که باید اقامه با آن چنان کسی عفو باشد اگر چه این حدیث  
از شایع از این باب تدبیر دشوار نبوده باشد و حتم الزام پس استیفاء چنانچه  
نسبت با صاحب مؤذن هست نسبت بغير مؤذن هم هست هر یک از دو معنی  
که مذکور شد و در آن محسوس است و مستحبات آنست که مؤذن در حق الصوت و غیره  
الصوت نبوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت بشایع مؤذن نبوده  
باشد چنانچه نسبت بغير مؤذن میباشد یعنی مستحب است چنانچه کسی که این  
منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران اینست چنانچه کسی را  
نصب نمایند بیعت از آن گفتن سیم آنست که مؤذن پیشا نبوده باشد و بیعت  
گور نبوده باشد اینها استیفاء نیز ممکن است بغير مؤذن نبوده باشد  
چنانچه در حق صاحب است چنانچه آنست که بیعتی نماید با وقت نبوده باشد  
یعنی آنست که مؤذن در حال ذات با بیعت بر موضع مرتفع ششم آنست که مؤذن  
در حال ذات با طهارت نبوده باشد و بیعت نماید با اول از امور مذکور چنانچه  
در حق مؤذن است که تصور نبوده باشد بیعت با اول ممکن است در حق مؤذن  
جماعت نیز معتبره نبوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر اینست که معتبره نبوده











این قول شیخ است در مبسوط و این نیز در معانی و در کتب دیگر است که ترجیح عبارت  
از تکبیر باشد و این دو سبب دیگر این قول خلاف طایع و غیره و در کتب دیگر است که ترجیح عبارت  
سیم است که ترجیح عبارت از تکبیر فصل از فضول اذان است این ظاهر میشود  
از شیخ شهید در ذکر جهاد است که ترجیح عبارت از تکبیر باشد و این ظاهر میشود  
بجمله بعد از اذان بان اذان و این ظاهر میشود از صاحب معرب و صاحب  
پنج است که ترجیح در اذان عبارت از تکبیر است در حقیقت و در نقل  
بعضی از این ظاهر میشود و این صاحب جماع و صاحب قاموس نیز چنین  
معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان احوال است در حقیقت و ترجیح  
و اما حکم این پس کلمات فقهیه در اذان نیز مختلف است جماعت از فقهاء حکم کرده است  
فرموده اند و بسیاری حکم دیگر کرده اند و در مقام اینست که اگر  
مقصود از شخص در اذان و تکبیر علاوه از فکر و فکر در شریعت مظهر  
شرعیت ایشان میباشد نباید کسی تأمل در وقت آن نماید نظر باینکه  
اذان در شریعت بمقتضای خصوص معتبر و اجماع شیعه عبارت از فضول  
که سابق بیان شد و اذان علاوه بر آن شریعت و اجماع است اگر چه دیگر  
آن فضول بوده باشد پس لازم خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد دیگر  
تکبیر و شهادتین است حکم دیگر است که در نظر باید که اینها را با هم از اذان  
بلکه قائل در جواز ایشان باینها در اذان نیست باینکه اگر اینها را

کتاب معتبر

کرانه در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر آنکه شهادتین و اذان  
نظر بتقریر ذکر در این صورت در نیست که حکم بکرات شود نظر باینکه  
این تکبیر است در اذان و این در غیر تقریر خاص بود و اما تقریر خاص  
ندانیم نیز محتاج به تفصیل است باین نحو که اگر در یک صوت مجزای است که  
موجب اندراج در وقت غیثا شود و در وقت آن نیست و اگر باین حد  
نیست حکم بکرات بلکه حکم بکرات است و در وقت آن نمود مقام ثانوی در تکبیر  
کلام در این نیز در حقیقت و حکم است اما اولی اینها از معنی الفاظ ظاهر  
میشود و تکبیر بر دو قسم است تکبیر قدیم و تکبیر جدید و تکبیر قدیم  
عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم و در مرتبه  
تکبیر جدید عبارت است از الصلوة الصلوة اوقات قیامت است مضیق  
عبارت او مشخص از کلام او میشود که اگر در اذان که در تکبیر جدید  
محلی در کلمات ممکن است که ملازم این باشد که در بعضی بلاد عامه متداول  
چنانچه در ذکر معتبر و بریده استماع نمودیم و از این در اذان شهادتین  
مؤذن در کتب معتبره و در اذان راه میرود و میگوید الصلوة الصلوة و بعد از  
که در غیر صلوة یومیه بوده باشد که در بعضی وقت باین کلمات الصلوة  
لابد است صاحب قاموس معتبر و تکبیر باین نحو نموده است و تکبیر  
والله اعلم بالصلاة و انسية الذم ان تقول في اذان الفجر الصلوة خیر من النوم

در بعضی کتب  
مکرم است

مترتب یعنی تکبیر و عوفی از اذان است بعبارة آخری ثواب اذان است و عوفی  
بجوی خلاصه است و در مرتبه مؤذن بسوی اذان یا گفتن در مرتبه است  
در اذان صبح الصلوة خیر من النوم علاوه بر این مقام همین معنی است  
لکن بعد از حجت علی الفلاح چنانچه صاحب جماع گفته است و در اذان  
که میگوید مؤذن بعد از حجت علی الفلاح الصلوة خیر من النوم و در مرتبه  
کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است در اذان نموده از این محدوده و باین  
مهمه و قال معنی که او گفته و در کتب دیگر و صاحب جماع و صاحب  
طریقه اذان را ذکر فرموده و در مورد بعد از حجت علی الفلاح عوفی  
صبح بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در زمان  
کتاب روایت نموده از اذان که خطاب رسول خدا فرموده و تکبیر باین  
نکوب در هیچ نماز مگر در اذان نماز صبح و اذان مشایخ حکم بکرات این  
فرموده و صاحب جماع و صاحب فقهی عامه گفته اند که در اذان نماز مشایخ  
نیست مگر این صاحب این حجت که او گفته است مستحب نیست مگر حسن این  
صاحب این حجت که او گفته است مستحب است در اذان نماز مشایخ و نماز صبح و این  
در این در سبب نقل فرموده از جاحظی از اهل یمن که فرموده اند و تکبیر  
عبارت است از تکبیر شهادتین و در مرتبه و فرموده هذا هو الاذان و این  
از جماعت صاحبان نقل فرموده مشخص و غیره در این وقت نیست که کلمات

و در اذان  
صبح و نماز

بلکه ظاهر از کلام سید در انصاف و شیخ در اذان اذان علی شهادت  
بر اینکه تکبیر عبارت از الصلوة خیر من النوم است باین کلام این محرم و  
و سید ظاهر اینست که تکبیر مفایر بآن بوده باشد قال و المحظون ثلثة  
التکبیر و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تکبیر  
ظاهر مفایر است بلکه کلام آن مرحوم صریح در مفایر است نظیر اینکه  
صرح این قول از نظر آن مرحوم مفایر بآن تکبیر نمیشود پس محظور  
دو مورد در سبب اذان ثلثة در کلام آن مرحوم تکبیر است و الصلوة  
خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلم است در اقامه بعد از اذان قیامت  
و اما حکم این در اذان کلمات علی ما ظاهر میشود اختلاف در این سه قول است  
از قول ابن الحنفی است که حکایت شده از او که فرموده باین باین باین  
اذان صبح نیست و تم قول دیگر است و این ظاهر میشود از سبب تفسیر  
در انصاف و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و فاضل و معتبر سیم و سبب  
و این قول مرحوم شیخ است در نهج و این محرم و صاحب جامع و لا  
و غیر ایشان و حقیقت حال مشخص میشود از آنچه در ترجیح مذکور شد باین  
معنی که اگر کسی بقصد مشروعیه اذان باین نماید تشکیک در اذان و در  
آن نیست و این در این در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه شهادتین باین  
نیست مؤذن این مطلب چنین است که در کتاب تفسیر رسول الاذان و الاذان

بلکه ظاهر



که در کتاب معتبره عامه است مذکور است حاصل این است که در آن کتاب نقل شده  
قوان مالک که از نقل خود که در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
بجای خود در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
خلفه ثانی و بعد از خود در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
شعبه اول از خود در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
کتاب مذکور است که در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
منوچه اند که او که در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
گفت در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
مؤلفین صواب شد پس در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
این مؤلفین در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
باین کلام مقصد شرعی نماید شبهه در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
کلام قایلین بجهت راجع است باین و اگر باین جهت منوچه باشد مگر نه خلد  
بود نظر باینکه نگارنده در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
راجع این بود باشد و این مؤلفین در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
بطریق ما وارداست و مقتضای آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
**مستطاب** در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
که لازم است رعایت ترتیب مؤلفین مابین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو

که در کتاب

که در کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
شهادت بر رسول الله بعد از آن که علی الصلوة و بعد از آن که علی الصلوة  
حی علی غیر الله بعد از آن که علی الصلوة و بعد از آن که علی الصلوة  
که مذکور شد مگر آنکه بعد از آن که علی الصلوة و بعد از آن که علی الصلوة  
و آنچه مذکور شد ترتیب مابین فصول اینها بود و هم چنین است ترتیب  
مابین فصول اذان و اقامه و اذان را بعد از اذان و بعد از اذان از اذان اقامه  
پس هرگاه کسی اخلال بصریک از ترتیب مذکور شد نماید پس اگر بعد  
اخلال نموده باشد اذان و اقامه خواهد بود و اگر اذان را بعد از اقامه  
یعنی اذان سنت خواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤلفی سنت بگوید باشد  
لازم است که اذان نماید پس هرگاه بعضی فصول متاخر را بعد از مقدم داشته  
باشد و مقدم را متاخر و این صورت را در آن کتاب مذکور است و او که از آن کتاب نقل شده  
بطریق معهود احتیاطا و با غایت متاخر مؤلفین اصول امتثال میشود نظر باینکه  
آنچه را که اینان نموده بغير نحو ثابت در شریعت منتهی نموده پس آنچه سابق  
آمد نظر باینکه قریباً و باطل بود پس اکتفا باینان متاخر کفایت در جهت میکند  
و هم چنین است حال اخلال بترتیب مابین فصول اذان و اقامه و اقامه را  
سکون اخلال نموده باشد در این صورت اگر چه اذان نیست لکن اقامه هر یک از فصول  
اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در این صورت هر

و بعد از آنکه

رجوع در این مقام مستلزم حواله رجوع در این مقام است چنانچه باینکه  
ظاهر میشود و هم از سبب اینست که اذان و اقامه را در این مقام  
جماعت یا غیر جماعت را در این مقام اذان گفتن هر یک خواهد که اذان گفتن هر یک  
صورت اگر مالک و غیر مالک را در این مقام اذان گفتن هر یک خواهد که اذان گفتن هر یک  
هر دو مالک باشد منوط به اینست که در صورت مساوات باطل و در صورت  
مساوات رجوع نماید بغير عدل و در بعضی قضایان لکن کلامی که در این مقام  
هست اینست که آنچه مذکور شد در صورتیکه بعد از اذان فطر باشد و در صورتیکه  
و اما هرگاه بعد از اذان فطر نبوده باشد بلکه طلب بوده باشد چنانچه در  
هرگاه بعد از اذان فطر نبوده باشد بلکه طلب بوده باشد چنانچه در  
خواه بغير نیاز اجتماع بوده باشد یا بطریق تقاضا لکن در صورت سعادت  
مستوفان چنانچه در حواله بعضی موارد بوده باشد و بعضی غیر موارد و بعضی  
علم با حکام اذان و بعضی غیر علم و بعضی چشم و بعضی چشم دار پس فرقی شده  
نقش و نفع مابین مؤلفین در صورتیکه مناسب است که هرگاه مرتب در اول مقام  
باذات یافت نشود و اگر مرتب شود با اینکه امام یا نائب امام منصب مؤلف  
نمایند و مشورتی بجهت رعایت اذان و اقامه باشد و دهند در این صورت  
هرگاه مرتب واقع شود و بعضی که مذکور شد بسیار معقول داشت مستلزم  
معتبر در هر یک از اذان و اقامه مؤلفان است و مراد مؤلفان در این مقام اذان

تقدم و تاخیر هر دو بعد از اذان یا اکتفا با اقامه متاخر متماثل خواهد بود  
پس اکتفا می نماید در این مقام باینکه سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد  
در این مطلب است خلاف آنست پس اقامه هر یک از مقدم و متاخر نماید  
در ترتیب نماید پس هرگاه در اذان یا بعد از اذان متحقق شده که  
اخلال بترتیب بعضی فصول است مؤلفی که اذان یا بعد از اذان متحقق شده که  
مگر در صورتیکه بعد از اذان اذان متحقق شود و فصل طویلی اخیلا شده  
باشد در این صورت در ترتیب که استبداد اذان نماید و اما هرگاه  
در اذان اقامه متحقق شد که اخلال بترتیب بعضی فصول اذان نمود پس  
در این صورت چنانچه از حدیث مؤلفان استنباط میشود حاجت باینکه اذان  
اقامه از تمام مؤلف شروع بماند بنا بر این در صورتیکه این مطلب بعد از  
خروج اذان تمام معلوم شود علیهم احتیاج باینکه اذان اول خواهد بود و از آنچه  
مذکور شد ظاهر میشود هرگاه که اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه متحقق  
باشد و متحقق شود بر این شخص بعد از خروج اذان اقامه قبل از شروع بماند یا  
عود نماید تا آنکه در ترتیب نماید و اما هرگاه متحقق شود این اخلال  
بعد از اذان در نماز حاجت باینکه نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد  
اگر چه متحقق شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق  
مابین این مسئله و مسئله ناسی اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس در



که فصل ما برین مضمون است که از اذان و اقامه متعلق بشود بعد از هر نماز  
و عادت نماز صورت مؤذن بودن و مضمون بودن بوده باشد و بعد از این  
است که هرگز از کلمات امتیازیه بعد از اذان هرگاه صحت یافته است  
از این جهت متعلق است به مضمون و بعد از آنکه اذان متعلق شود به اذان  
آنکه گفته خاصه آن تفاوت آنرا و در آنجا بیان مقرر شده باشد شخص  
میشود که اگر اقامه میشود در آنجا بعد از آنکه در عرف صلیق باشد که این شخص  
مکلف میباشد ایشان است که پس با آنکه فصل مضمون که ماضی صورت آن  
بوده باشد این صلیق متعلق نیست پس امتثال طاعت نمیشود پس هیچ  
آنکه در عرفان آن شخص باشد در این که محصل امتثال هستند  
و عدم امتثال در صورتی است که در ماضی ماضی متعلق نبوده باشد و این  
آنکه این امتثال ماضی است پس با احوال محال است امتثال ماضی را  
مسئله چهارم در حکم اذان و اقامه است با آنکه حکم اذان و اقامه  
میشود یا در اذان اذان است یا بعد از اذان اذان است و قبل از شروع در  
اقامه یا در اذان اذان است یا بعد از اذان اذان است لکن قبل از شروع در  
غان یا بعد از شروع در غان است لکن قبل از اذان اذان است یا بعد از اذان اذان است  
اول در حکم اذان است با آنکه حکم اذان و اقامه در هر دو حکم است که در اذان  
اذان ماضی باشد در این مقام چهار امتثال است اول اقامه اذان است با آنکه

در اقامه

در اذان

در اقامه اذان است بعد از طهارت سیم است اذان اذان است بعد از طهارت چهارم  
است اذان اذان است با عدم طهارت ظاهر است که هیچ اقسام مذکور در اذان  
بوده باشد و شکی در میان نیست که هیچ اقسام مذکور نیست کلام در میان و در  
پست از هر اذان اذان است نظر بر این که اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
است که در اذان با عدم طهارت بوده باشد شخص است در صورتی که اذان  
باشد که بعضی با طهارت بوده باشد قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول و دوم  
تر است نسبت به قسم دیگر بل که در قسم ثانیه است نسبت به قسم اول  
تفصیل داده باشد و این که در تحقق طهارت و تحصیل ماضی اذان است  
فصل اول و فصل دوم است که در اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
آنکه قسم اول است ظاهر است که این کلمات در اذان نیست نکند بلکه فصلی  
در عدم جواز اقامه بان میتوان نمود نظر بر این که عدم معلومت مشروعت  
ایشان با اذان باین نحو است که در اذان اقسام مذکور است بلکه هیچ نیست  
و آنکه قسم ثانیه است مطلقاً انقضای آن است نظر بر این که صلاوات است جمیع  
اذان با طهارت شده است پس استحباب ایشان اذان با طهارت متعلق است بل  
نظر بر این که احتمال مدخلیت هیئت صوری و ارتباط جوی اذان با هم در اذان  
میشود و احوال این منافات حدوث متعلق بان قسم ثالث احوال اقسام خواهد  
بود و جمیع اقسام با اشتراک در اذان و در سنت مختلف میباشد در میان و

مطلوب نبوده باشد پس اقسام متصفیه در اینجا از اقسام بعد از  
طهارت خواهد بود بنابر این که در اذان و اقامه و اذان و اقامه و اذان و اقامه  
و الحمد لله الموفق الحید الزکی و العباد مقام چهارم در حکم اذان و اقامه  
اذان و قبل از شروع در اذان است بل که هرگاه حدیث متعلق شد بعد از  
اذان اذان و قبل از شروع در اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
اذان اذان و قبل از شروع در اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
بود بطهارت و نیز با طهارت ملائمه و عمل التذکرین با صحت و حکم  
مبطل طهارت عمد بوده یا سهو و در صورتیکه مطلقاً بطهارت و نیز با طهارت  
و وقوع حدث سهو بوده باشد و در این وقت متعلق از طهارت ملائمه بودیم  
و اتیان بطهارت ملائمه مستلزم فصل جلوی بوده باشد که منافات باشد  
با صحت صلیقه یا اقامه مؤذن ظاهر است که در این وقت حاجت با اذان اقامه  
نبوده باشد نظر بر این که در چنین صورت هرگاه حدث سهو در اذان اذان  
واقع شود بعد از اذان طهارت ملائمه حاجت با استیذان اذان با اذان اقامه  
از این جهت صلیقه که ایشان شده نیست پس عدم حاجت با اذان اقامه و چنین  
صورت بطریق اولی خواهد بود مثلاً اینکه کسی یا تیم اذان و اقامه گفت  
بعد از اذان اذان اقامه قبل از شروع در اذان و متعلق از طهارت ملائمه شد کلام  
و ضوابط اذان طهارت که حاجت با اذان اقامه نباشد مگر صورتیکه  
بان شده و بعد از آنکه ماضی اذان و اقامه در این صورت پس اذان

موضوعی که مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم ثالث مذکور شد و در  
در حدیث متعلق طهارت اذان و اقامه است یعنی حدیثیکه خواهد شد بعد از  
اذان اذان و قبل از شروع در اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
مرح اذان اذان و قبل از شروع در اذان اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
نموده و وضو و پیشانی و سجده و اذان و اقامه و اذان و اقامه و اذان و اقامه  
مقام سیم در حکم اقامه است در صورتیکه در اذان اذان اذان اذان اذان اذان  
که در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اقسام اقامه و اذان اقامه و اذان  
بعد از طهارت و استیذان اذان با عدم طهارت بنابر قول بعد از اذان و اقامه  
در اقامه چنانچه نسبت به شهرت داده شده جمیع اقسام مذکور جاری خواهد  
بود و اما بنابر مختار در مسئله که میان اذان و اقامه و اذان و اقامه و اذان و اقامه  
طهارت بوده باشد و قسم آن صحت خواهد بود یعنی اقسام اقامه با حدث و  
چنین است استیذان با حدث پس قسم چنان در اینجا ماضی خواهد بود در وقت  
باقی که میان اذان استیذان بعد از طهارت با اتمام اقامه بعد از طهارت بوده  
باشد بل در وقت ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا اقامه است  
باین معنی که اگر ایشان بطهارت متنافی با ماضی اذان معتبر فیما بین فصل و اقامه  
بوده باشد اقامه با تمام اقامه بعد از طهارت در این صورت گفته شود  
تادیبه سنت نخواهد نمود بخلاف این که ایشان بطهارت متنافی با ماضی اذان

در اذان

در اقامه

در اذان



در حکم باقی ماند و میتوان نمود و نظر بر آنکه هر چه از مقتضای صریح و  
هرگاه در حدیثی از آنجا که صلوات واقع شود بعد از اقامه طهارت است یا نه  
میباشد و حاجت با اقامه آنست که در حدیثی که در مقام غایب و مفصل با اقامه  
حدیثی که در میان طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
آنکه خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرد شود بر حجت اقامه بعد از  
که در حدیثی که در میان طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اقامه من الصلوة فطر بانکه طهارت  
کل من در این حدیث من تبعیضی است پس معنی حدیث اینست که اگر اقامه  
و آنجا که در میان طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
پس مقتضای حدیثی بنا بر این خواهد بود که اقامه شریک با طهارت و صلوات  
مشخص است از جمله احکام آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
گازم است اقامه آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضای اقامه آنست که خفی نماز آنجا که  
شد در صورتی که در وقت طهارت بعد از آن حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
و بعد از آنکه در وقت طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
که معانی با صدق صلوات با اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
کفایت نمیکند در اینکه صلوات با اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل

بسم الله

با اقامه آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
صورت اقامه آنست که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
آنکه اگر چه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
فصل مقتضای معنی مانع اقامه و نماز مناف با اقامه آنست  
صحت و مقدار نماز حاصل مناف با اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
نماز فصل مناف با اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
میشود بعد از اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
مقتضای آنست که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
آن بعد از اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
که داخل در نماز شده باشد با طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
و ممکن است از طهارت مانع بوده باشد در این صورت استنباط صلوات لازم  
نیست بلکه بنا بر اینکه در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
بعد از آنکه در وقت طهارت و بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
بطهارت لازم است که در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
صورتی که در حدیثی که بعد از اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
بلکه اگر چه اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
و شریع و اتفاق و معتبر و مستثنی و مذکور و غیره و قواعد و در حدیثی که در مقام غایب و مفصل

اقامت با اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
چنین صورت این نماز را نماز اقامه میکند پس مومنان اگر چه در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
حدیثی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
هم لکن در بعضی صورتها که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
فصل طویل نبوده باشد که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
خصوصاً در صورتیکه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
نکوهی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
بوده باشد در صورتی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
حدیثی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
شد اینست که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
عبارة آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
باشد چنانچه مذکور شد در صورتیکه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
قبل از شروع در نماز آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
به در کلمات اعلا علی خلاف آنست معنی آنست که مخالف در مسئله یا معنی حق  
ثابت معلوم نیست گویند از این جهت که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
نشد است بعد از آنکه حدیثی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
در طهارت و صلوات و اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود

بسم الله

و بیان آنجا که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
اماره نمیکند و آنچه بعضی مومنان فرموده اند که این حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
اقامت و صورتیکه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
پس کسی که طهارت را لازم میکند در اقامه آنست در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
بلزوم اقامه آنست بعد از طهارت این حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
طهارت و اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
و این در صورتیکه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
اینکه حدیثی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
اینست که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
آن اینست که اگر چه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
این شخص چنانچه بود و وقت دخول در نماز ممکن است قبل از آنکه در حدیثی که در مقام غایب و مفصل  
از قبل از اقامه آنست در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
مستثنی از حدیثی که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
عسل غایب آنکه بعد از آنکه در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
بوجه است در آن صورت لازم است که در حدیثی که بعد از اقامه واقع شود  
فصل طویل و فعل کثیر است و هرگاه آنکه خود فعل و ضمه مستلزم  
فصل طویل است در احوال این صورت ظاهر من غیر آنست که در حدیثی که در مقام غایب و مفصل

بسم الله

بسم الله



از باب عموم مشاکوت بعد از اطلاق اعظم اصحاب برخلاف آن چنانچه از کلام  
ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اینها  
بر آن نمیتوان نمود زیرا بعد از صدق امتثال چنانچه مضروب در این مقام  
تحتیفاً ندانیم که حکایت علی اگر مطلق و عدم اماره از اقرار است هرگز نمیتواند  
بصورت عدم صدور حکم بعد از حدیث ثمالان شروع بشود ثانیاً اینها  
بعد از صدور حکام کلی وضع اند یا استصحاب اعم از اقامه و حدیث صحیح است  
صلم بعنوان عموم و مقتضای استصحاب اعم از اقامه و حدیث صحیح است  
**جمله اول** در بیان استصحاب حکایت از ادوات تنقیح مضمون مقتضای نقایص  
در چند مطلب **مطلب اول** مستحب است در حق کسی که اذن مؤذن را  
شنید بگوید مثلاً ای مؤذن من میگوید از رسول خدا و در حدیث منکورات  
که این موجب سوء ذوق میشود و بدانکه استصحاب حکایت ثابت است در جمیع  
فصول از آن اگر چه در جمیع احوال و در جمیع احوال و در جمیع احوال  
مستحب ذکر نموده که مقتضای این حدیث آنست در حق کسی که مؤذن میگوید  
علی الصلوة این شخص بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث منکورات  
بضعف سند و حمل مباحثان قابل معارضه با مقصود معتبر که مقتضای  
استصحاب حکایت است در جمیع فصول از آن نیست پس استصحاب حکایت ضروری  
از آن ثابت است اگر چه در جمیع احوال و در جمیع احوال و در جمیع احوال  
الاستکراه

طبرستان

حکایت فصول ازان ثابت است اگر چه حکایت مشغول بدعا و ذکر بوده باشد پس  
مستحبات حکایت فصول ازان اگر چه مستانم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده  
باشد باین معنی در احوال استماع ازان قطع قرائت نموده بدان حکایت مشغول  
شود باینکه مشغول بان بود که امیکه در این مقام هست اینست که استماع  
حکایت فصول ازان را شامل حال ملتزم هم هست یا نه ظاهر اینست که بنا بر این  
هرگاه کسی مشغول باین بود باشد استماع فصول ازان نمود ظاهر اینست که استماع  
حکایت فصول ازان در حق او ثابت نبوده باشد بحکم استماع حکایت فصول  
اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت تحسین بوده باشد خواه حالت تنبیه  
حال بیدار یا در حال تقوی بوده باشد در بیت الحلا و غیران یا حالت شرفیه  
مثلا استغفار بکفایت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر و احوال  
مشانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول ازان مؤثرت نمود  
مستحبات که عاده فصول ازان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که این  
وقت استماع ثابت نیست **و اما ثابت** آنست که ارباب تائید سنت موقوفه  
بر اینست که شرع نماید حکایت فصل اذن بعد از فراغ مؤذن ازان فصلی یا  
بلکه معتبر آنست که شرع نمودن حکایت فصول ازان بصر فصل مسبق بوده باشد  
بشرع مؤذن مؤذن ازان فصل اگر چه فراغ ازان فصل با هم بوده باشد ظاهر اینست  
لکن افضل و احسن آنست که اول آنست که تراش نماید تا مؤذن فراغ شود

تقریباً تمام اذن زن بوده باشد یا آن زن عالم است یا اینکه مرد اجنبی صوت او را می  
شنود یا آن مرد در این مقام چند احتمال است اول آنست که زن آن صلاهی اذن  
لغز را میپوشد و در این صورت تشکیک در راستی و حکایت در حق آن زن  
نیست در قیاس آنست که رشتنی با اذن زن مرد است لکن از محارم آن زن است  
در این قسم نیز تأمل ننمایید که شود و حکم با استیجاب حکایت اذن است آنست  
که وسیع اذن زن مرد غیر محرم است لکن شخصی نیست که زن بیک اذن میگوید  
عالم هست که صوت اذن او را مرد اجنبی میشنود یا عالم معلوم است که ضعیف  
عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر است که استیجاب حکایت ثابت  
بوده باشد لکن در صورت انتقای ربیب و التیاد بیک مستند بقول اهل علم  
بوده باشد و مع ذلک حکم با استیجاب حکایت فصول اذن که ذکر نموده با  
مشکل علی الصلوة و نحوه مشکل است و اما آنچه در فصول اذن که ذکر شد  
یافت شد استیجاب حکایت ثابت است چهارم آنست که وسیع اذن زن مرد غیر  
محرم است لکن شخصی است که ضعیف علم دارد یا بیک صوت او را اذن زن  
غیر محرم میشنود در این صورت حکم با استیجاب حکایت نمیتوان نمود **مطلب**  
**ششم** در بیان اختصاص استیجاب حکایت چنانچه در اذن ثابت است آنست  
نیز ثابت است لکن نه مطلقاً بلکه در هر جمیع اذن یعنی فصولی که از آن ظاهر  
باشد **مطلب هفتم** سابق بیان شد که فکر و صوت در حق مؤذن حرف نمیزند

بعد از آن شروع به آن فصل نماید و اول آنست که شروع نماید بعد از آنکه مؤذن  
از آن فصل بدو نماند که فصلی نخواهد بود مابین فراغ مؤذن از آن فصل و  
شروع نمودن این شخص **مطلب پنجم** در بیان اینست که حکایت از آن قاضی  
تبعیض است باین معنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول از آن مستحب است  
اختصار حکایت یعنی از آن پس هرگاه کسی بطریق عیون از محل عبور نمود شنید  
از مؤذن بعضی فصول از آن مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعضی  
یا آنکه وارد شد در محلی که مؤذن بفایده فصول از آن اشیان نموده بود  
مستحب است در حق او حکایت بقیة آن فصول از آن بلکه در هر یک مستحب است که  
استماع جمیع فصول از آن نمود بعضی از فصول او حکایت نمود درون بعضی دیگر  
نسبت به بعضی حکایت نموده و یا هر دو غایب بود و یا باشد بخلاف بعضی  
که ترک نمود **مطلب پنجم** در بیان تعظیم حکمت است میگویم ظاهر اینست که  
استحباب حکایت از آن ثابت است نسبت به هر کس از آنکه شنیده شود خواه از آن  
مؤذن باشد یا نباشد یا مؤذن باشد یا از آن مستحب و عفو و مسامحه و اول آن  
بوده باشد یا نباشد خواه مرد بوده باشد یا زن باین هرگاه ضعیف و صلی  
از آن شنیده مستحب است در حق او که عفو و مسامحه باشد یا مؤذن نماید در اشیان  
و یا بعد مؤذن اشیان مانده نماید از فصول از آن و اما هرگاه کسی از آن ندانند  
این مستحب از آن است یا مرد و زن یا از آن حکایت از آن نیست از آن مرد و زن که

از غفر مجازم







مکانه الاخلاق و کتاب طبایع الاشرار کاشف اسرار و در قلوب جناب امام جعفر  
صادق علیه السلام و علی ابائه و اولاده الحق صواب الوهاب الخالق مافی و را  
بعد از آنکه بعضی از شیعیان آن مادی اصل طفلان بعضی از سرور اصل  
زنان شکایتان شدت تب داران نمایند آن جناب فرمودند که بپوش  
حلقه و آنکه و سر خود را داخل محو خود کن و افغان و افغان و افغان و افغان  
مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن تا آن شدت تب مستغفر شود  
راوی میگوید از قرار فرموده آن جناب علی غنودم تب من رفع شده مثل  
کسی که از بند محکم خلاص شده یا مثل خلاص شدنم از بنم افغان است در کوفه  
کسی که سق خاق داشته باشد بجهت رفع آن ششم افغان است در کوفه صا  
که راه را که غنود باشد در این صورت افغان بجهت نجات آن مسافر که میوه  
و مستحب است **باب دوم** در بیان افعال و حالات و در این دو بنوع است  
منبع اول در بیان افعال واجب و حالات بلکه افعال واجب افغان هشتا  
**اول** نیت است و در آن چند معنی است **اول** آنست که نیت در لغت معنی قصد  
ملک در این مقام اینست که معنی در حق غن است که مصلی در حق شروع  
در غن و افعالی بود باشد که نیتان باین غن معین می نماید بجهت امتثال  
امر خداوند و حال آنکه ظاهر اینست همین قدر کفایت می نماید در حق  
صلوة خواه واجب بوده باشد یا قصه اخلاص تمام بوده یا قصر لکن اصول است

نیت در حق غن

نیت در حق غن

نیت در حق غن

در غن واجب قصد و جوب و در غن محبت قصد است و باید و در غن قصد  
اذا و در قضاء قصد قضاء و در غن تمام قصد تمام و در قضاء قصد تمام  
نمودن غن ظاهر از این حضری چنین نیت نباید که از این بیان ظاهر از این حضری  
می بینیم بجهت آنکه خالق عالم جل شانده برین واجب ساخت است و در حق الله  
تعالی و اگر قضاء است تبدیل اداء بقضاء نماید و اگر در قضاء است تبدیل تمام  
بقضاء نماید چنانچه تبدیل واجب است چنانچه باید در غن است **باب سوم**  
در تفصیل آنچه لازم چنانست که در جمیع اقل مذکور شد بدانکه از آنچه  
مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلی است لسان از آن داخل نیت پس  
هرگاه کسی آنچه مذکور شد از آن در تحت الخطه وارد اگر یا تحت نیت  
که از آن خطه غنود نیت است شروع خواهد بود فرق در این باب مابین غن  
و غیر غن از آن جهت است که در حق و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
نیت در جمیع اینها همان امر قلی است که متعلق است به هر یک از اینها نیت  
بکلیتی که مذکور شد بالا یا در حق هر یک از اینها نیت مذکور و ایشان  
بلطف بقصد آنکه ملحوظ عین نیت است شروع خواهد بود لکن ظاهر اینست  
که موجب اصل نیت شروع مذکور در صورتیکه فرض شود انقضاء ملحوظ  
از آن امر قلی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار است در طاعت  
مستلطف باشد و از آن دیده باشد بلکه در این حالت انقضاء از آن ممکن نیست

و این شخص محبت باشد مابین ایشان احدی از این صورت دلیل بر تعیین  
احد آنها چنین نیت نیست و این از نیت اینست که صلاهی بملوک خود را می نماید  
بیخ زرع یا در زرع معین از زمین را میشتی نموده باشد در این صورت  
امتنال در حق ملوک چند نحو ممکن است **اول** آنست که چنانچه اخذ پیش  
نماید در زرع را در حق آنست که تعیین نماید بیخ زرع را مست آنست که نیت می  
ما موبه در این سمت را می نماید که اگر خواهد بعد از بیخ زرع اقتضای آن  
نماید فارغ شود یا آن وقت اختیار ده زرع نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشرق  
می باشد در حصول امتثال و چنانچه غیر از این قبیل است نظر باید کرد  
اینست که متعلق محبت است مابین قصر یا تمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت  
و هر دو سعی می باشد با اسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشاء یا این می تواند  
مختلف چنان شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز بعد از  
فراغ از نیت در رکعت ثانیه آن وقت نیت اکتفای بان نماید پس ایشان  
بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بر جز اینها بدو رکعت  
یا فریاد بنماز این پس چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقی است تا  
فراغ از نیت در رکعت ثانیه مرحوم شیخ شهید کتاب بیان و در این  
تعیین قصر یا تمام را در حق نیت در این صورت یعنی در اماکن محبت واجب  
دانسته و حکم جوب این اگر چه مشکل است لکن رعایت این اصول است

و اگر تلفظ باین نماید لکن در قصد اینک این کلام نیت است در این صورت  
این کلام می تواند بود بعد از آنکه قامت الصلوة اصول اجتماع با زبان است **محل**  
شهر در تعیین حکم است که مکلف می تواند باشد مابین قصر یا تمام بدانکه آنچه  
مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست که قصر قصر یا تمام شود بعد  
صوبه که هر یک از اینها در حق تمام متعین نبوده باشد ظاهر است و از آن جهت  
عدم تعین مثل ما کن از بعد که میان آن مکلف و مکلف و مکلف و مکلف و مکلف و مکلف  
کو و در چهار صوبه نبوده باشد که مکلف محبت است مابین قصر یا تمام اینها  
در این اماکن مثل غیر اینهاست پس تعیین تمام یا قصر در حق نیت در حق نیت  
صورت نیز لازم نیست با لازم است ظاهر از آنست که در این مقام محبت  
نیت کرد اینست که عمل در حق نیت می نماید معین نبوده باشد و اینها  
الشفاف و عدم تعیین احدی از اینها در حق کلام محقق نیت می باشد از این جهت  
که این مسلم است در صورتیکه عمل در واقع متعین نبوده باشد یا متعین نبوده  
باشد لکن احدها مختلف باشد یکی نبوده باشد در حبس مثل احتضار کفاره  
در این صورت آنچه را که ایشان می نمایند تعیین آن چنین نیت لازم است و اما  
هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدها مانند بادی یکی نبوده باشد در ماضی  
و مختلف نبوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخرى هرگاه در حق نبوده باشد  
و جمله مشرق که باین صورت نبوده باشد و هر دو سعی با اسم واحد نبوده باشد

نیت در حق غن











و وقت نیت قضا و این بوده که در وقت ثانیه مثلاً نماز را قطع شرعاً  
نمود در این صورت شهره در بطلان نماز نیست مگر آنکه در چنین  
صورت احیاناً تحقق نیت بجهت اینکه نماز صبارت است از افاضات  
مقتضیه تکبیر حقیقه تسلیم نیست این در صورتی متفق میشود که نماز  
شرع فاوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در انشاء معانی یا اتیان  
ایست و هم چنین اگر در حین نیت تردید و تشکیک در قطع آن باشد  
باشد در وقت ثانیه و اما نیت قطع در انشاء نماز بر آن که در حین نیت  
قطع صبارت شرعی افاضات واجب نماز شود ظاهر این است که نماز باطل  
شود خواه افاضات فعل نماید بعد از نقصان نیت و عود بتمام  
نیت نماز باشد بلکه در نیت که چنین بوده باشد اگر چه آن فعل  
افاضات مستحبه نماز بوده باشد مگر بر هر یک که قصد و یا عود  
شد اگر چه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از  
اعاده نماید و اما هر ثانی نیت قطع نماز نمود در آن وقت صبارت  
از افاضات نشاء بعد از نقصان نیت و عود نیست صلوات شرع بر افاضات  
نماز نمود در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد  
چرا احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد معانی یا  
مثلاً تأخیریه مثل عود و تخطی است یا در عود آنها خواه در آن نیت

۲۹ میاں

بود باشد نادانانی صلوة پس اگر علم بمنافات بوده باشد نفرة ما بین  
قصدها اینا نیست قطع کرد که در سه نخواهد بود و اگر جاهل بوده باشد  
نفرة می توان نمود باین نحو باینست فعل منافی از منافی خواهد بود و منافات  
بوده باشد یا در اثبات صلوة در صورت جهل بجهل شرعی و عدم قطع  
آن منافی صلوة محکوم شود بصحوة بخلاف صورت علم وجه نفرة است  
نظرا اینکه منافا بین فعل صلوة و قطع آن عقلی است بنابراین نیست صلوة  
و قطع در نفرة فعل صلوة و عدم فعل آنست و این محال است پس نیست قطع  
مستلزم عدم نیست فعل صلوة یا مستلزم دفع است از آن جهت که است  
چون اصل خواهد بود و همچنین است حال نیست فعل منافی با علم و شعور  
بنافا و اما صورت جهل نظرا اینکه منافا عقلی نیست بلکه شرعی است  
و هر دو صورت جهل است پس نیست صلوة با باینست از آنها محال است  
پس با عدم صدق و آنها حکم بصحوة صلوة ممکن است علی امکانی که در این  
مقام می توان نمود اندر آن و یکا است بیان آن این است که گفته شد  
تذکیر که در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم و باید  
حکم به بطلان صلوة و طایفه اشخاص را الواحد بعد و الواحد شریک  
در بطلان لازم نیست بطلان آنکه مستلزم بطلان طرفه است  
بیان ملازمه آنست که از جمله مشرک مبطله در نماز و از او حق

شک متعلق برجهتین اولین است و بعد درکلمات آن و هم چنین شک  
بعد درکلمات ثانیه و زمان معرب پس مرخصی افراد انسان حین  
شروع بناد عرفی این شک در حق او عقل است پس این نظریه ایست  
که درحین شروع بناد قطع نماز را معلنی کند یا ندان شخصی که  
احتمال ابدان او قائم باشد ممکن است خواب از این اشغال باین نحو که  
قطع نمازی که معلنی بوده باشد باند کسی که ممکن است باین  
چون چنین قطع یا بخوابد این شخصی است که نماز باین اصل صواب  
با هم جمع نیش و پس ثانی قطع را ممکن الوقیع مستلزم انتفاء نیت  
معتبر در صلاوة است بنابراین نماز باطل خواهد بود و نماز در شک  
شک چونکه متوکی نماز است که سالم از چنین شک می بود یا باشد  
ابطال در صورت عرفی شک معلنی یا اختیار این شخص بقدر امکان  
احتمال عرفی من چنین شک منافی با تحقق نیت که معتبر در حکم  
صلاوة است نیت مجرد متوکی در چنین نیت نمازی است که سالم  
از چنین شک می بوده باشد طریقی چنین شک در اثباتی صلاوة مستلزم  
انتفاء نیت است نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریقی  
شک موصوفه چنانچه متوکی متحقق است نیت باین تحقق هست و در صورت  
طریقی شک مذکور اگر چه نیت متحقق بود لکن متوکی متحقق نشد

پس عدم اعتدال بجهت انتقاي معقبات نیت است نتیجه انتقاي نیت  
پس قبل از آن که مقتضای بطلاق نیت باشد غفلان انکسار  
قطع نماید معاقب سازد بشری عمل الی قی و دلایلی اگرچه انتقایی  
واقع نشود باز باطل خواهد بود باعتبار انتقاي نیت معتبره  
صلوة پس تفرقه باین مقابین محقق است مخفی نماند آنچه مذکور  
شد اختصاص بشک مطهر ندارد بلکه در هر چه که مطهر نماند  
باشد و در صورتیکه احتمال وقوع آن در شایان نماند باشد جای  
مثلا خلال برکن ساهی با عدم تذکره بآن مکلفان تجاوز از آن محذور  
و قیح حلت با عدم احتیاط حدیث موت مخفی آنها جواب از هر چه مخفی  
که مبین شد بحث هفتم سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرط  
است زیرا خدای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو غسل و تهنیت  
است حال در نیت صلوة پس نیت و دیگر آنها از جمله شرط است  
لکن از شرط کثرت است که خلال باطل است و فصل است می چشم  
و امتنه شده که نمی که معتبر است در تحصیل اعتدال هر از فصله  
بهان معتبر است بجهت اطاعت و فرمان برداری بلکه نقض شأنه عین  
قد کفایت میکند و در محقق عمل خواه واجب باشد یا مندوب و  
خواه آزاد بوده باشد یا قضا و غیر این صفات لازم نیست لکن



















٧ بدل ج  
تکلیف

Handwritten text in red ink, likely a signature or date, located in the bottom right corner of the page.

100

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

سید احمد علی خان

بلغ الضيق  
الاستقام  
قيام سائر الناس  
شكر الله تعالى  
استقامت الأمور  
تماماً ودون ذلك  
منتهى السلام والوداد  
قيام سائر الناس  
في هذا اليوم  
في يوم الجمعة  
في يوم السبت







در بیان عملی از قیام استقلال

بلکه هرگاه ممکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در این صورت بخلاف از قیام با اعتقاد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگر چه ممکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد نیز قیام استنادی مقدم است و قعود اگر چه قعود استقلال نبوده باشد و اگر ممکن از قیام استقلال در بعضی احوال باشد بوده باشد و ممکن از قیام استنادی در بعضی دیگر لازم است اقتضای بقعود نمودن پس با تمکن از قیام استقلال در بعضی احوال صلوة عدول از استقلال با استناد جایز نیست محصل کلام آنست که مسئله مقصود بحدیث صورت نیست و اقل آنست که تمکن از قیام بعنوان استقلال است در جمیع احوال نماز در لزوم رعایت آن نیست و قیام آنست که تمکن از قیام استقلال نیست در جمیع احوال خالی از احوال نماز در این صورت اگر تمکن از قیام استنادی است در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن سیم آنست که تمکن از قیام استقلال در بعضی احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر و در بعضی صورت لازم است که جمیع نابین هر دو نماید قیام استقلال در مقصود و استنادی در غیر مقصود خواهد بود و اینها در هر کجایی بوده باشد یا هر یک در هر کجایی در صورت اقل قیام استقلال و استنادی هر دو در یکجایی خواهد بود و در صورت ثانی هر یک در هر کجایی اشکال اینها نیست کلا بیکدیگر در این مقام هست این است که هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلال کند در بعضی احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود

در بعضی

در بعضی

در بعضی احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی نماید در صورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود یا عدول از استقلال استنادی در بعضی صورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس قیام با تمکن از قیام استقلال از آن اختیار نماید اگر چه معتقد این بوده باشد یا اختیار از آن محتاج خواهد شد بقعود در بعضی احوال نماز و در بعضی دیگر واجب اعتقاد است هر دو یا در حالت قیام یا عدم واجب بدانکه این مطلب منقسم بر چند قسم میشود اقل آنست که اعتقاد هر دو یا کتب هیچ واحد یا نه تمام آنست که حاصل ثقل بودن احدی بر دیگری بوده باشد و دیگری این قسم ظاهر این است که جایز نبوده باشد سیم آنست که حاصل ثقل بودن هر دو یا نبوده باشد و یکی خواه بطریق مساوات بوده باشد یا بخلاف ظاهر این است که این قسم لازم بوده باشد یا این استنادی بر هر طریق حاصل میشود و اقل آنست که حاصل ثقل بودن هر دو یا نبوده باشد و یکی بطریق مساوات و قیام آنست که غیر بوده باشد و یکی با اختلاف باین نحو که القای ثقل بودن از بیای ذات بیشتر از آن خواهد شد نسبت باین چه سیم عکس این است ظاهر این است که هر یک از آنها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحد یا در نمازهای متعدد پس از تمام مسئله معتقد است اقل آنست که اینان بکل نماز نماید یا القای ثقل بودن هر دو یا بطریق مساوات

در بیان عملی از قیام استقلال

در بعضی

و قیام ثقل بر است یا القای ثقل بودن از بیای است بیشتر سیم مثل این است که از القای ثقل بودن باین چه زیاد تر خواهد بود و سیم اینهاست در نماز و جمیع جمیع میگوید هرگاه در آن خواه هر یک در هر کجایی بوده باشد یا کل آن خواه یا با اختلاف ظاهر این است و در جمیع جمیع نبوده باشد و در این عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی تمکن نبوده باشد از قیام بطریق استقلال و در بعضی احوال عدول از آن صورت عدول نماید از قیام بقعود پس در این حالت لازم است که اینان نماز نماید بقاعد احتمال استقلال و استناد در قیام و در بعضی احوال نیز بخلاف این است و ممکن از قعود بطریق استقلال نبوده باشد عدول از استقلال با استناد و در بعضی احوال نیز بخلاف این است و ممکن از قعود با استناد نبوده باشد از آن استاختار قعود استنادی نماید یا تمکن از این عدول از قیام باطلی عام جایز خواهد بود اقسام مذکوره در قیام و قعود نیز بخلاف است کلا لازم است کل نماز بطریق قعود استقلال نبوده باشد و کماست لازم است که بطریق قعود استنادی نبوده باشد و کماست بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استنادی یا بدینشود خواه هر یک در هر کجایی بوده باشد یا کل در هر کجایی یا در بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف است و کماست اقسام قیام و قعود تا هر جمیع میشود و نماز را در این نحو که بمقتول نماز بطریق قیام استقلال است و بعضی قیام استنادی و بعضی بقعود استقلال است و بعضی قعود است

در بیان عملی از قیام استقلال

خواه

خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا موقوف و حال نماز و هر وقت شد است و ثانی در حال تناقض موضع تحقیقات **بحث پنجم** در لزوم اختیار قیام بقعود اگر چه مجرب شود یا باین چه دلیلی و سیم بدانکه هرگاه مکلف تمکن از قیام نبوده باشد لکن بدانکه هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد باین چه دلیلی و سیم بخلاف این که هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در وقت اگر چه نماز او قاعد خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود و در این وقت بمقتول عدول حکم فرموده اند و نماز عدول از قیام بقعود نظر باینکه رکوع و سجود این قول با اعتقاد جمیع ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظرا باینکه مقروض این است این شخص تمکن از قیام واجب است پس او را که موجب قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص مقروض این است بعد از رسیدن محل رکوع و سجود تمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیل بر آنست که باید بر آنکه هرگاه کسی تمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیل بر آنست که باید بر آنکه هرگاه کسی از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد مستقام میشود یا باین بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد نمود و مجوز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام جمیع این که رکوع او بطریق معهود خودی معنی است نظرا باینکه تکلیف هر چیزی در محل او حسب طاقت و قدرت مکلف است مقروض این است این شخص در محل قیام

در بیان عملی از قیام استقلال



ممکن از قیام هست و در محل رکوع و سجود ممکن از رکوع و سجود نیست پس در وقت  
در حق این شخص قیام است نظر بر آن از آن و رکوع و سجود نیست نظر بر عدم آن  
از آن بعد از آن میگوید که اگر در رکوع و سجود بطریق معهود یا اضافی قیام غیر  
رکوعی مسلم است اما با اضافی بقیام رکوعی مسلم نیست بنا بر اختیار و قصد لازم  
بخاید رفع ید از قیام در ضمن تکبیر الا حرم و قیام متصل رکوعی که در فرض  
مذکور چهار است از قیام متصل یا با بدل رکوع هر دو در رکعت اخلاص  
و ثانی در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهرت رکوع و سجود  
بطریق معهود در مانع غیر مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در  
صورت مفروضه منوع و غیره تأیید بر است بر هرگاه اختیار نماید نماز باطل خواهد  
بود **مبحث ششم** در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه  
یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده  
دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن  
رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب  
باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود  
در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است  
که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع  
منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

از روی این که در رکعتین و غیره رکوع و سجود فضیلت و کمال است اما اختیاری  
بحدی که مساوات در اجرای طهر و نجس و غیره بخوبی که اگر قطر آب در آن واقع شود  
بسیل بطریق نماید چنین است که رکوع قاعدی بقیم قسم است و نقصانات و  
قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است از آن است که منتهی شود بخوبی که بخوبی  
رویی و با چوبی که پیش از آن است و قسم است که منتهی شود بخوبی که بخوبی  
شود و بعد از آن منتهی شود و این منتهی نماید این کیفیت که در رکوع قاعدی مذکور شد  
نماز در رکوع کسی که ممکن از قیام بوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در  
نماز نسیه خواه ممکن از قیام بوده باشد مثل نماز فرضیه یا بوده باشد که  
ایمان بخدا نداشت نماید مثل نماز نافله یا نماز که مصلی نماز هرگاه ممکن از قیام  
معهود که وضع جسم علی مایع التمجید علیه بوده باشد کلامی در آن نیست که  
ایشان بان لازم است و اما هرگاه ممکن از آن نبوده باشد بر هرگاه ممکن از  
اختیار بخوبی که قسم کامل رکوع متحقق شود مضافاً بوده باشد و این فرد کامل  
در رکوع نیز اختیار نموده لازم است در سجود منتهی شود علاوه از آن مقدار  
که در رکوع منتهی شده تا مرقع بین اختار رکوعی و سجودی حاصل شود و اما  
هرگاه در این صورت این فرد کامل رکوع را اختیار نموده خواهد اقتضای آن باشد  
بفرد اگر آن را طایفه ای است که در اختیار سجود لازم است علاوه از آن مقدار  
که در رکوع بعمل آورده آورده باشد بخوبی که فرق مابین دو اختیار حاصل شود و ظاهر

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

این است علاوه از این مقدار بر او لازم بوده باشد و بعد از آن در مطالع الاوقات  
بجای اختیار از بیلی سجود بقدر مقدوره در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم  
اول نیز چنین بود بلکه در لازم همان قدر است که صادق باشد اختیاری سجودی  
اختیار بوده باشد از اختیار رکوعی و اما هرگاه فرض شود که ممکن نیست علاوه  
از اختیار آن که فرد کامل رکوع بان متحقق نشود اما در این صورت در حق او واجب  
که در رکوع اختیار این فرد نماید یا غیر بلکه فرد آنای رکوع در این صورت در حق  
او متعین است در این اشکالات احتیاط مقفی این است که در اختیار رکوعی  
اقتضای نماید بجز آن که یعنی فرد کامل برساند اگر چه ممکن نیست این عدم تجویز  
فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در اشکال این مقام از اعتنا اهل ایمان  
**بحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نسیه بدانکه مذکور شد  
در صورت عدم قدرت بر قیام و نماز مصلی معقول بنماید بقرع ظاهر این است  
بر هر که بنشیند در حال قرائت تجویز بوده باشد لکن افضل این است که در حال  
قرائت ترجم بنشیند بدانکه ترجم در جلوس بر چند قسم است اول آنست که بنشیند  
بخوبی که از اوقات آنکه بکشد بجانب بین و قدم بین را بجانب بین و از این  
چپ را بکشد بجانب چپ قدم چپ را بجانب بین و این معنی در این مقام مراد است  
بلکه مراد از ترجم در این مقام این است که بنشیند با نصب دوان و دوساق  
و وضع دو قدم و از این بر این ظاهر این است احتیاط بر این حالت غرض نباشد

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن

در بیان رکوع کیست که نماز او نسیه است بدانکه هرگاه یکی اختیار جلوس نمود در نماز اگر ممکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده دلیل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس بجز بعد از آن رکوع و بعد از آن ظاهر این است که طایفه بعد از قیام بر این شخص واجب باشد و اما هرگاه ممکن از قیام بوده باشد از همان جلوس رکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص در وقت نقل شدن تقیع معال مقفی این است که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو میسر شود یک نوا است که اقل مایع منه الا مثالی است و آن اختیار است که ممکن بوده باشد مکلف بحسب آن







اینها حاصل شود خواه قبل از آن بوده باشد یا بعد از آن قبل از آنکه در مقام  
 آغاز و بدینست که هرگاه کسی آید تا بعد از آن وقت و بعد از آنکه  
 لکن قبل از آنکه در مقام و طبعه مکلف باعتبار چنین است که در حال قیام چنین  
 با اخص حالان متصور در حق او نیست و از آنجا که در آن وقت و طبعه  
 او نیست و در دست آن است که دستها را از موضع بگذارد و بر آن دست است  
 بر آن دست مقابل با نو و دست چپ بر آن چپ بخاذل تا انضمام انگشت  
 دستها با هم انگشتهای دست راست با هم چسباند و همچنین انگشتهای دست  
 چپ را با هم انگشت بزرگ را منفرج نگذارد و و طبعه مکلف باعتبار قیام  
 که در این مقام هم چسباند بلکه فاصله بین آنها قرار دهد و نهایت انفرج  
 تا بجهت آنها محدود شده است بمقدار شریع و ملازم بر این متعارف و فضیلت است  
 بلکه که دست چپ هم برسد که متعارف و فضیلت است بمقدار شریع و ملازم بر این  
 در جانب بزرگ محدود شده است بمقدار شریع چنانچه در جانب بزرگ محدود شده است  
 بمقدار بزرگ انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد و عرض آن را شریع  
 این است که محدود در جهت تمام بمقدار ثلث اصابع منفرج باشد و نظر آنکه  
 مقدار ثلث اصابع منفرج در مقابل تمام است با طول بزرگ انگشت و هم چنین  
 و طبعه و ادویه و قدیم است که بخوبی بگذارد که انگشتها بخاذل قبله بوده باشد  
 و انگشتهای و با بخاذل میگردیده باشد و بعضی پیشتر و بعضی بعدتر بوده باشد

در مقام  
 در مقام  
 در مقام

بنی بر اینست که در این مقام و طبعه مکلف باعتبار قیام  
 این است که در این مقام و طبعه مکلف باعتبار قیام  
 که این شده است و بجهت قصد این شده است مقصود از اینان نماز است و طاعت  
 امر خالق انسان و نیز این است عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند  
 که قطعا از او غافل نیست و غافل است از جمیع حرکات صادره از هر ذی حیوان  
 و محیط است و در این مقام و طبعه مکلف باعتبار قیام  
 تعلم خاتمه الا کثیر و ما یحیی الصدور و قال سبحانه انما یحیی و یموت و کما  
 فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره  
 علی کل شیء و قدیر معنی ظاهر اینست که بگویند اشخاص که هرگاه بخوبی آید  
 آنچه که در دنیا است و غافل از آن است و غافل از آن است و غافل از آن است  
 فرموده علم الحیر و در این دو صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم  
 خلق عالم جل شانهد در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و غافل است  
 خالوند و غافل از آن است و غافل از آن است و غافل از آن است  
 فرموده تعلم لما یحیی فی الارض و ما یحیی و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره  
 بینها و هو معکم انما نکتهم و در احادیث و روایات است عبد الله تبارک و تعالی  
 فان لم تکن تراه فهو لک و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت  
 معبود برتر است که سلاطین و در این با عظمت و اقتدار او بی بدنه از بدنه

در مقام  
 در مقام

الرحمن و سید کرامی بهم مشایخ نمودی که اضعاف فی سلاطین بهم چنین  
 نمودیم و اگر استدعا نموده بودیم که اضعاف خلق لا سلاطین بهم می نمودیم یا  
 حیاتی با که در این است نمون از عظمت و قدرت معبود که در مقام  
 بندگی او ایستاده تا ملکن و سعی که قیام در بندگی و خدایت چنین معبود  
 بود که عظمت معبود اقتضا نماید بعل مرده ناشی از این که ایستاده باشد  
 در مقام بندگی و قلبی توان معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد  
 و خدا کن انما یحیی و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره و کما فی صوره  
 شود مطلقا التفتان بخاطر عظم متعال و منعم که بی زوال غرضانه و تبارک  
 چنان عبادت بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه  
 فی الحقیقه تقضای انفسا و عجز و غفلت و طرد از صفات حق و عظمت  
 و ستوداست سبحان الله این است حال ماها در صوره که از شرف و اعلی و افضل  
 طاعتات بدو تبارک من یکنون محاسن و مساویر فکیف لا یکنون مساویر و مساویر  
 رجا از خلق ارض و سماوات است که بفضل و حرمت مقرب درگاه احدیت  
 توفیق خاص عطا فرموده ماها را بمقتضای شایع امان ما مؤخره نفرماید  
 سیم از انفعال نماز تکیه الا حرام است و بعضی الله اکبری که مکلفان را غفل  
 در نماز می شود بقیع مطلب محتاج است بمقدمه و چند بحث مقدمه  
 بدانکه هرگاه لفظ واحد شریک بوده باشد مابین واجب و مستحب این معنی است

در مقام  
 در مقام  
 در مقام

خداوند عالم است اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جمیع عظمت و  
 شوکت خلق جهان پس از ذره انفرات عالم است حریت و عدلی از و نه  
 تر و در ملاحظه اموال و عسکرهاست و خود بسلطان مملکت و غفلت و غفلت  
 کشت انسان زشت بنیان او این کلام جاری کردید این نیز بهمیم بخوبی  
 و نیز می بینیم که خداوند کلام را بهمیم که با بدیدیم این کلام که الله  
 جمع شریف حضرت ابرهیم در رسید موجب تمام قلب و کرم و بی اختیار گفت  
 انکم تعلم ما قال هذا الکلب سلاطین علیه من اضعاف البق یعنی پورده کلام  
 عالم میدانی که چه کلامی از این سلاطین صادر شده سلاطین و بحار و افریت  
 ضعیف ترین پشته از پشتهای عالم را حضرت جبرئیل امین با مریت العالمین  
 ترین پشته را سلاطین با شقی بدینست فرستاد آن پشته سلاطین را صورتش  
 او نشسته او را مانند پشته بطرف دیگر نشسته او را مانند پشته بود بعد از آن و غفل  
 دماغ او شد بخوبی از جلی شانه پشته خود را بمنز استخوان سر او رسانید  
 بهمان حالت باقی بود آن پشته مشغول با کل مفر استخوان او شد تا مفر استخوان  
 او تمام شد بعد از آن بمنز واصل شد اکثر کلماتی این معنی میفرمود که در دست  
 حضرت ابرهیم جل شانهد بخدا و آمدن از عهد و مقام و مت و بخدا بر ضعیف  
 ترین پشته که اضعاف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانهد می باشد و آن  
 برآمد در آن حال خطاب قدر تمام از جانب خلق جهان بمناب خلیل















































فصل است مکرر و سوره غافر و موافق دیگر کاتب و تالیفات آن مؤلف مجید  
و نیز که تفسیر و تالیفات این اقوال نیست و اخباری از طرف عامه مستقیماً  
بر اینکه فائده کتاب هفت است اول و هفت است بر اینکه الله تعالی  
و کل معرفت بر آن هست که فائده کتاب هفت است کسان که در  
الرحمن الرحیم باینکه ای می دانند بعینه سوره را تا آخرش ای می دانند و  
کسان که منکر این می باشند می گویند بر ششم صراط الدین است علم  
می باشد و هفتم غیر از معنوی علم و لا الضالین است سجده است  
که ششم الله الرحمن الرحیم جزو سوره فائده کتاب بلکه جزو جمیع سوره  
می باشد مکرر سوره بر اثر و خلاصه در میان علمای شیعه نیست مگر اینکه  
نقل از ابن الجوزی شده که ایشان اگر چه قایل باشند اندک باینکه در فائده  
کتاب لکن منکران شده نسبت بسیار سوره قرآن بر این نیز قطعی  
البطلان است بل که میگردانند در این مقام هست این است چونکه سوره الفتح  
والفتح یک سوره است و هم چنین سوره بقره و آل عمران با یکدیگر جزو  
این دو سوره هست یکی است یا متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط  
مثل سوره الفلق ظهر اول است و عاده جسم الله در اول که شش با آنکه  
جزو سوره الفتح است و هم چنین عاده آن در اول یا آخر جزو  
سوره فیل است ظاهر این است که و جبران این بوده باشد که چونکه الفتح

فان سوره الفتح و الفجر  
نشیخ سوره الاحقاف  
و کلام الفیل و کلام

منفصل

منفصل کرده اند از الفتح مثل سایر سوره بر ششم کردن اسم آن و هم چنین رسم دیگر  
ایات آن را بجمع بجهت صانع عالم که هر یک را سوره مستقل میدانند باین سبب  
عاده جسم الله نموده اند و عاده در مصاحف باین نحو مقرر شده پس اعتماد بر  
باین عاده جسم الله در این دو مقام نیست مثل رسم اسم الم شریح و عده را با آن  
و هم چنین رسم اسم فرشتگان و لا یزال فی قوس و عده را با آن از موضع طلب مقتضی  
آنست که گفته شود ما که خدا را خدای خود می بینیم و در مصاحف مطلقاً  
تغایر و در سوره و سوره بعد از آن نیست باین روش و لا یزال فی حیث  
تجسبات در سوره و نسبت عده را با آن نهادن باین سبب سوره را بر این باب  
اصلاً و این مقتضی این است که باید هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشند  
مثل سایر سوره را نیز چنانچه مذکور شده باین است و لهذا بسط را در جمیع  
سوره سولی را ثبت نموده اند با آنکه جزو سوره نمی دانند و لهذا این را  
از جمله ایات هیچ سوره محسوب نداشتند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای  
ست بعد از این منقول شده که یکی چونکه اجزاء است مستقیم در کلمات علمای  
یافت شده که الفتح را الم شریح سوره واحد است و هم چنین فیل و لا یزال  
پس می فهمیم که این اشیا در مصاحف بطریق عامه است پس التماس و اعتماد بر  
باین اشیا نیست پس فائده سوره الفتح عده را با آن است و الفتح و الفیل  
افصح ما و عده را با آن و کلام آخره غیر از الفتح الا اول و کلام الفیل

تفاوت  
نبود منقطع حرکت در انشای نماز یا آنکه امام شروع نماید با عقده ای  
و انشای نماز بعد از عقده ای در بخود امام ظاهر شود یا موقوف در حق او اتمام  
افند یا در انشای نماز قطع شود و موقوف امام یا بعضی از این امور در مبطل نماز است  
در حق خور و امام طاری شود و در انشای نماز چنانچه تکلیف بنماز در حق  
او ثابت است علم بجای از در نماز و رجوع باین احکام است که مشکل است  
بنابرین پس معتمد بر مطلق نیست مگر در حق او اتمام و لکن ممکن است که گفته  
شود که گاه در صورت اختیار بسیار از آن امام علم عادی حاصل میشود  
باستثنای امور مذکور بنابرین مختار خواهد بود و آن چنین مابین فائده  
و انشای نماز و رجوع و مناسب این است که در این مقام بنشیند و بچند  
امرا و است که با آنکه است که قرائتی باید از حفظ بوده باشد بلکه جزو  
مابین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب شکلی در رجوع قرائت از مکتوب  
در صورت ممکن از حفظ می باشد مثل ضیق وقت و اما در صورت ممکن از حفظ  
ای قرائت ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید باین محل خلاف مابین نظر ما  
مختار خواهد شد آنکه اگر چه احتیاط اجتناب است و قرائت که هرگاه وقت مضیق  
بوده باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود ممکن است از در وقت نماز و وقت  
مختار شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن وقت در حق او جایز بوده  
باشد بلکه لازم است انشای نماز نماید بر نحو مکرر و او بوده باشد لکن

و کلام فخری که بعد از عقده ای و قبل از انشای نماز و حرکت عبادت  
قائمی قائم الیکم فلا تمکروا و اما انما اقل قرائت و اما انما اقل قرائت  
الم شریح لک صدرک و وضعت عنک و در کلام آخره و هکذا الحال  
الفیل و لا یزال بنابرین بسط که جزو این دو سوره است همان بسط  
بوالفحی و امر و تکلیف فعل و باینکه با احکام الفیل است بنابرین پس هرگاه کسی در  
نماز بنشیند قرائت آن دو سوره نماید عاده بسط در انشای صورت و نسبت  
بلکه مشکل است **بجای** و در جواب تعلم است بدانکه هرگاه کسی نداند  
فائده کتاب را یا خوب نداند بلا شکیک واجب است بر او تعلم یا تمکن  
از آن و این تعلم گاه در بعضی نوری است بنابرین ان شاء الله خواهد بود  
و این در صورتی است که در آن وقت ممکن است از تعلم هست و بنابرین عالم است  
و بعد ممکن است که عالم ممکن است از آن نیست و گاه واجب بنابرین است مثل کسی  
که ممکن است از انشای نماز جماعت در وقت معینی چنانچه ممکن است از تعلم  
در این حالت ممکن است که بگویم که تعلم فائده کتاب در این وقت در حق  
این شخص فوراً مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی که قاطع بوده باشد ممکن  
از آن فیما بعد بی اشکالیکه در این مقام می توان نمود این است که علم بتمکن  
از انشای نماز در جماعت بسیار مشکل است نظریه قیام احکام آن متکثره از جمله  
احتمال دارا بر یک معنی نماز بوده باشد و انشای نماز در حق امام حادث

نبود



در این مقام تفصیل است که تفسیر بر آن مناسب است بیان آن این است که این  
 شخص با استیضای شرایط تکلیف در سه وقت یا ممکن از مقام بود و مع ذلك  
 اخلاص آن نمود ناشی از وقت یا ممکن نبود و در صورت اول ممکن است که  
 گفت شود غایب مطلوب در این وقت در حق چنین شخصی نماز با فائز  
 انکشاف است یا اخلاص آن اتم است و باینکه نماز با عدم فائز امتثالی  
 در حق و نیست و عدم ممکن از مقام آن با ثبوت تکلیف باینکه نماز  
 با فائز در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر باینکه امتناع  
 با احتیاط را لا یشاء و احتیاط در صورت ثانی خالی از این نیست این  
 شخص یا بعضی از فائز معلوم و هست یا نه و علی التقدیرین یا چیزی  
 از قرآن غیر از فائز معلوم و هست یا نه و در صورت اخیر یا عالم با عدم  
 و اذکاه است یا نه پس مسئله منقسم به چند قسم میشود اول آنست که بعضی از فائز  
 معلوم و هست و همچنین بعضی از فائز غیر از فائز نیز معلوم و هست  
 در این صورت ظاهر این است که انکشاف همان مقدار معلوم از فائز بحسب  
 توان نمود و انضمام قرآن غیر از فائز مقدار معلوم از فائز بحسب  
 معادل فائز شود ظاهر این است که لازم نبوده باشد و همچنین  
 تکرار مقدار معلوم از فائز مقدار فائز نیز لازم نیست و دوم  
 آنست که هیچ چیز از فائز معلوم و نیست لکن مقدار قرآن

غیر

غیر فائز معلوم و هست خواه مقدار معلوم معادل فائز باشد  
 یا نه در این صورت ظاهر این است که عدول از قرآن نمیتواند نمود  
 بلکه لازم است تلاوت از قرآن نماید و احتیاط مقتضای این است  
 که با امکان امتناع با قلیل از مقدار فائز انکشاف نماید و  
 آنست که با امکان عدم حروف و آیات را رعایت نماید  
 اگر چه آیات مختلف بوده باشد با آیات فائز در حروف  
 چه تحصیل نمودن شش ایرد قرآت که معادل با کلمات و حروف  
 شش لا یز فائز بوده باشد بسیار مشکل است و بتمام فائز چند  
 معادل است که آن است سیم آنست که عالم بقرآن مطلقاً نبوده  
 باشد لکن عالم بد کوبوده باشد در این صورت اگر چه اجزاء  
 مطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فائز واجب نیست  
 لکن احتیاط در بیان بیکم و تقلیل و تسبیح است مقدار فائز  
 چهار آنست که عالم بد کوبوده باشد و اضاف این است  
 که این فرض بنظر منتهای بعد که دارر محتاج بنکام نیست چه مکلف  
 عالم باصول دین و ارکان و احزای نماز بوده باشد و عالم بد کوبوده  
 باشد پس معنی است که عالم بکلمه و تکیه و احرام که اعظم از کار  
 هست **سپس** در بیان کیفیت قرآن اخر یعنی کند است بدانکه

در بیان قرآن  
 آخر

همچو اجزای قولی نماز مثل بکلمه الاحرام و قرآن و ذکر رکوع و سجود  
 و تشهد و تسبیح در حق کسیکه ممکن از قرآن را نپاوده باشد  
 ظاهر است و اما در حق کسیکه ممکن نیست مثل آخر پس واجب  
 در حق او این است که زبان را حرکت داده باشد و چون حرکت  
 لسان بجهت آخر دنیا می شود لا محاله مخصوص در این مقام  
 ضرور است که متین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهت دیگر  
 الاحرام یا بجهت قرآن است و هكذا و آن مخصوص در این مقام  
 این است که در چنین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود  
 که این حرکت بجهت دیگر الاحرام یا بجهت قرآن یا بجهت غیر اینهاست  
 و اما ایشان بآنکه حرکت مخصوص در حدیث است یا اشاره است  
 بهمین مطلب که عقده قلبی بوده باشد یا اینکه این حرکت زبان  
 بجهت قرآن است مثلاً یا محمول بر ظاهر است باین معنی که اگر  
 ایشان بآنکه نماید و چون که ایشان از عاقل مستعدی وجود  
 مثلاً و الهی است ممکن است مثلاً و الهی در این مقام این بوده  
 باشد یعنی چنین بیکم و لسان در این وقت تلاوت  
 مینماید یعنی آخر پس قرآن زبان خود را حرکت  
 میدهد و ایشان بآنکه مینماید که این حرکت زبان

قام

قام مقام چیزیست که صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید  
 ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت کند حاجت باشد

آنکه شده باشد  
 این جمله در رساله از نجاشی نوشته شده است  
 از تمام نون ساکنه و نون در حروف و نون می باشد  
 و این منقسم میشود به قسم اول از غایت بلاغت کامل اللسان  
 و آن در کلام و راجع باشد لیکن در دو کلمه می باشد مثل علی  
 وین آمده و من ربت العالمین و عفو رحیم و یا از غایت بلاغت کامل اللسان  
 در نفس حرف مدغم و آن در نون و میم می باشد مثل نون و میم  
 و یا از غایت بلاغت کامل اللسان در نون و میم و یا از غایت بلاغت کامل اللسان  
 و آن در رایی و واوی می باشد مثل نون و راء و او در وقت و راء و او در وقت  
 و آن در رایی و واوی می باشد مثل نون و راء و او در وقت و راء و او در وقت  
 باشد بلکه ظاهر می باشد مثل نون و راء و او در وقت و راء و او در وقت



صورت الفوجه برای  
خمس صوم صلوة داده شد  
اخذك الاصلح دو سال  
مبلغ دو هزار و سیزده قرش  
العبد اسد به صوم و صلوة  
دو سال مبلغ بدست فروش  
بابه یک سال صلوة تنها مبلغ شش و نیم



سبب اینست که  
متوارث الامراض عدد حروف بنساجد  
و حروف جبرق جوج قلك الله تعالی و جود

بنساجد  
ف برص و نفوس س سل اهدی که مرع است ج جندم است  
م بالیو لیا دق جبرق جوج ج جوب است ب بوان است و رمل است  
ق قولی است ح حصیل است ج جدرق و و بآواس ج حنم است